بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب مستطاب ذخیرة العباد لیوم المعاد

بسم الله الرحمن الرحیم
عمل باین رساله شریفه
صحیح و مجزی است ان شاء الله
الاحقر ابو الحسن الموسوی
الاصفهانی

ابو الحسن الموسوی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین **سؤال** اجتهاد واجب عینی است یا واجب کفائی **جواب** واجب کفائی است نه عینی **س** بیان فرمائید که مقلد چه شخص باید باشد **ج** کسی است که بمرتبه اجتهاد نرسیده خواه عامی محض بوده باشد و خواه کسی باشد که بهره از علم داشته باشد **س** شخصیکه جایز التقلید است شرائط و اوصافش را بیان فرمائید **ج** چند شرط در آن معتبر است اول آنکه بالغ باشد دوم آنکه عاقل باشد سیم آنکه ایمان داشته باشد باینمعنی که اثنی عشری باشد چهارم آنکه عادل باشد پنجم آنکه ولد الزنا نباشد ششم آنکه مجتهد باشد هفتم آنکه حی بوده باشد پس تقلید میت جایز نیست **س** باقی ماندن بر تقلید میت جایز است یا نه **ج** اقوی جواز است **س** تقلید اعلم واجبست یا نه **ج** بلی حقیر تقلید اعلم را واجب میدانم **س** معنی اعلم را بیان

در مسائل تقلید است

فرمائید ج اعلم یعنی استادتر در بیرون آوردن حکم الله و فهمیدن آن از ادلّهٔ تفصیلیه
س اجتهاد بچه چیز ثابت میشود ج ثابت میشود اجتهاد بعلم یا بخبر دو عادل از
اهل خبره یا جمعی از اهل خبره که قول آنها مفید علم باشد س اعلمیت بخبر عدل واحد
از اهل خبره و بشیاع ثابت میشود یا نه ج با عدم تمکّن از علم و عدم تمکّن از طریق
معتبر مطلق ظن کافیست چه از قول عدل واحد از اهل خبره حاصل شود و چه از
شیاع و چه از غیر اینها س هرگاه مکلف دستش باعلم نرسد چکند ج مخیّر است
مابین تقلید غیر اعلم با رعایت الاعلم فالاعلم و عمل باحتیاط اگرچه مستلزم تکرار
باشد س معنی الاعلم فالاعلم چیست ج یعنی هرگاه پنج مجتهد یا ده مجتهد
یا بیشتر که هستند هرکدام از اینها که علمش بیشتر است و استادتر است در فهمیدن
حکم خدا از دیگران باو تقلید کنند س هرگاه اصلاً دستش بمجتهد نرسد نه اعلم
و نه غیر اعلم چکند ج عمل باحتیاط کند س هرگاه طریقهٔ احتیاط را نداند
چکند ج میپرسد از دو نفر عادل از اهل خبره یا یکی که خبر دهد از طریق احتیاط
برای مجتهد س هرگاه تقلید غیر اعلم نمود بعد متمکن شد از تقلید اعلم عدول
واجبست یا نه ج بلی واجبست عدول باعلم س معنی تقلید چیست ج
تقلیدیکه مصحّح عملست عبارتست از یاد گرفتن مسائل بقصد عمل از مجتهد که در روز
حاجت بآن عمل کند اگرچه عمل نکرده باشد لکن در جواز بقاء بر تقلید میت محتاج
بعمل س طریقهٔ یاد گرفتن مسائل را بیان فرمائید ج از خود مجتهد اخذ
کردن یا از ناقلیکه عادل باشد یا ثقه یا از کتابیکه فتوای مجتهد در آن باشد
چه علم بصحت آن باشد یا ظن اطمینانی س اگر دو مجتهد که فقاهت ایشان بحد
شیاع مساوی فهمیده شود و بعد از فحص اعلمیت هیچ کدام معلوم نباشد پس در این صورت

در مسائل تقلید است

تکلیف چیست ج مقلّد مخیّر است در تقلید هر یک س آیا جایز است که یکی از
این دو مجتهد که مساوی هستند بعضی مسائل را از این تقلید نماید و بعضی را از آن
ج بلی جایز است س در صورت موافقت مجتهدین در رأی تعیین احدهما
لازم است یا نه ج احوط تعیین است بلی ظاهر جواز تقلید هر دو است با هم
س عدول از مجتهد حیّ بحیّ جایز است یا نه ج جایز نیست مگر با علم س
عمل جاهل قاصر را بیان فرمائید ج جاهل قاصر عملیکه کرده است مثل نماز
و حج دانسته است و قربة الی الله بجا آورده اگر عملش برأی مجتهد حیّ اعلم که
باو رجوع میکند مطابق افتاد عملش صحیح است و الّا فلا س صحت و فساد عمل جاهل
مقصر را بیان فرمائید ج اگر فرض شود که عمل را بقصد قربت کرده و برأی مجتهد
حیّ اعلم مطابق افتاده عملش صحیح است و اگر نیفتاده عملش باطل است س عدالت
حسن ظاهر است یا ملکه ج عدالت ملکه است و حسن ظاهر کاشف از ملکه
با حصول ظنّیکه بحدّ وثوق و اطمینان برسد علی الاحوط س معنای عدالت
چیست ج عدالت عبارتست از آنکه اجتناب از گناهان کبیره کند و اصرار
بر گناهان صغیره نماید بجهة ترس از خدا س اصرار بر صغیره چه معنی دارد
بیان فرمائید ج اصرار عبارتست از آنکه مداومت نماید بر آن گناه صغیره
که کرده است هر چند دو دفعه باشد و اگر یک دفعه کرده باشد و عزم دارد که
مرتبه ثانیه آن گناه را بکند بمجرّد عزم اصرار متحقق نمیشود س اگر کسی شک
کند در اصل تقلید که آیا تقلید کرده است یا نه تکلیفش چیست ج اگر پیش
از عمل در شک باشد بنا بر نبودن تقلید میگذارد و در باقی اعمال تقلید میکند
و اگر بعد از عمل باشد اعتبار بشک نیست و عمل گذشته اش صحیح است و اگر در اثنای

عمل باشد مثل نماز اعاده کند یا تقلید **س** اگر مجتهد بمیرد و مقلّد مطلع
بر موت او نشود مگر بعد از مدّتی تکلیف او چیست **ج** اعمالیکه در این مدّت
از او بر طبق رأی این مجتهد صادر شده همه صحیح است و قضاء آنها لازم نیست
بنا بر جواز بقاء بر تقلید میّت چنانچه گذشت **س** دو مجتهد اگر یکی اعلم
باشد و یکی دیگر اوثق در فتوی تقلید کدام یک را مقدّم بدارد **ج** اعلم
مقدّم است و بر فرض تساوی در علم اوثق مقدّم است **س** اگر اعلم با غیر اعلم
موافق باشند در فتوی آیا در اینصورت جایز است تقلید غیر اعلم یا نه
ج بلی در اینصورت جایز است بلکه جایز است با عدم علم بمخالفت تفصیلاً
و اجمالاً بطریقه شبهه محصوره **سؤال** کیفیت تطهیر نجاسات از آب
قلیل و کر و جاری و آب باران بیان فرمائید **جواب** اگر متنجس بول است
در آب قلیل دو مرتبه شستن واجب است و غساله اوّل نجس است مطلقاً
و ثانیه طاهر است اگرچه احوط اجتناب است و در آب کر دو مرتبه شستن
احوط است و در جاری یکمرتبه کفایت میکند و در متنجّس بغائط و منی یا خون
با آب قلیل بعد از زائل شدن عین نجاست یکمرتبه شستن کافیست و بهتر
شستن دو مرتبه است و امّا در کر و جاری بعد از زوال عین نجاست پاکست
و آب باران زمان باریدنش حکم آب جاری دارد بشرط آنکه جریان داشته باشد
س بدن تماماً یا بعض بدن هرگاه نجس باشد داخل در آب کر مثل خزینه
یا جاری مثل چشمه شود بعد از ازاله نجاست بیرون آمدن از آب میخواهد
یا نه **ج** ازاله نجاست از بدن کافیست و احتیاج بخارج شدن ندارد و بعد
خارج شدن نیست **س** اشیاء متنجّسه مثل لباس و غیره در آب قلیل یا کر یا جاری

فشار دادن لازمست یا نه ج در قلیل لازمست و در جاری و کثیر لازم
نیست اگر چه احوط است س لباسیکه بنیل یا بیقم یا بغیره رنگ شده نجس
شود در تطهیرش تا ماداميکه رنگ پس میدهد پاک میشود یا نه ج اگر
اب رنگین بیرون بیاید که از خود نیل در ان نباشد و اب را مضاف نکند پاک
میشود و اگر از خود نیل در ان باشد پاک نمیشود و همچنین اگر اب را از اطلاق
بیرون نماید و مضاف کند س اگر شخص دستهایش نجس باشد و بول و غائط
هم کرده باشد و اب باشد لیکن کمتر از کر و ظرف هم نباشد که اب بردارد بجهة
تطهیر نجاست تکلیفش چیست ج اگر ممکن است اب را بدهن خود بردارد و بریزد
بدستهایش تا ازاله نجاست نماید و بعد دست را ببرد بمخرج غائط و بدست
دیگر اب بریزد بدست و محل را تطهیر نماید س طفل شیرخوار پسر که هنوز
غذا خوار نشده و شیر خنزیر و کافر هم نخورده بول بجائی بکند مثل فرش یا لباس
یا زمین یا غیر اینها بر ریختن ابیکه بران غلبه نماید کفایت میکند یا نه ج
بلی کفایت میکند ولی احوط تعدد است س چیزهائیکه قابل فشار نیست
مثل چوب و برنج و گندم و شبه انها هرگاه نجس شوند یعنی اب نجس بجوف
انها برود تطهیرشان بچه نحو است ج تطهیر ظاهر انها میشود اما باطن تطهیر
ان مشکل است مگر انکه علم بنفوذ اب در انها حاصل شود نه بمجرد خیسیدن
در اب س هرگاه حب یا کوزه یا شبه ان مثلا اب نجس بجوف انها برود چه
باید کرد ج اینها را نیز بخشکانند بعد از ان در اب کر یا جاری بگذارند که
اب در انها نفوذ کند پاک میشود س فرش یا لحاف یا حصیریکه ریسمان
دارد اگر نجس شود داخل اب کر یا جاری کنند بعد از ازاله نجاست ایا احتیاج

بلکه و فشاران هست یا نه ج بعد از زائل شدن عین نجاست احتیاج بلکه و
فشار نیست س هرگاه مغز هندوانه یا خربزه و مانند آن نجس شود با آب کر
یا جاری ممکنست تطهیر آنها یا نه ج بلی پاک میشود بکر و جاری اما با آب قلیل
پس اینقدر آب بران بریزند که مستولی و مستوعب بر جمیع اجزاء متنجس بشود
و انفصال غساله نیز گردد درینصورت طاهر میشود و ضرر ندارد بقاء بعضی
از آب غساله دران و همچنین است حال در بقاء غساله از مثل لحاف و جامه‌های
پنبه‌دار س هرگاه آجر یا کوزه را از گل نجس ساخته باشند تطهیرش بچه نحو است
ج داخل در آب کر یا جاری نمایند تا آب بجوفشان برود بنحویکه آب بجمیع اجزاء
آن مستوعب بشود آنوقت پاک میشود س در ظرف لازمست که سه دفعه شسته
شود از هر نجاستی یا نه بلکه یکدفعه کافیست ج سه مرتبه باید شست در آب
قلیل و اما در کر و جاری احوطست س ظرفیکه آب دارد سگ دران ولوغ کند
یعنی بطرف زبان بیاشامد حکمش چیست ج تطهیر آن اینستکه اول آنرا یکمرتبه
خاک مال نمایند و بعد از آن دو مرتبه با آب بشویند پاک میشود س هر چیزیکه
دران ولوغ صدق نماید خاکمالیدن میخواهد یا نه ج بلی واجبست در
ظروف و از این قبیل است هاون و جاون و مانند اینها س تطهیر حوض نجس
با آب قلیل و ظرفهای بزرگ که نصب نموده باشند مثل دبه شیره و قنادی
و خم رنگرزی و آنچه از این قبیل باشد از چیزهائیکه ممکن نیست شستن آنها در
میان آب چه باید کرد ج تطهیر آنها باین قسم است که آب را از طرف آنها جاری
نمایند چنانکه تمام اطراف آنها را بگیرد و بعد از آن غساله را که در ته آن جمع میشود
بیرون بیاورند سه مرتبه همچنین نمایند تا پاک بشود و اگر ته آن سوراخ باشد

که در هر دفعه تمام غساله از ان خارج شود با ظرف را کج کرده غساله را بریزد پاک میشود و ظرفیکه غساله را بان بیرون میاورند باید پاک باشد در هر غسله وهم چنین دست و هرگاه همان ظرف را دوباره داخل در ظرف نجس شده نماید احتیاج بشستن ندارد همچنین دست شخصیکه ابرا بیرون میاورد و ملاقات بان نموده واحوط شستن است س دغالیکه از چوب نجس حاصل میشود اجتناب لازمست یا نه ج احوط اجتناب است س بخار یا دود یا شعله که از نجس یا متنجس برخیزد پاکست یا نه ج بلی طاهر است س بعد از جدا شدن غساله بنحو متعارف رطوبت و ابیکه باقی میماند در محل پاکست یا نه ج بلی پاکست س بممزوج کردن روغن نجس را در اب کر پاک میشود یا نه ج طاهر نمیشود س اگر بجهة نبودن اب یا بسبب عذر دیگر میت را تیمم بدهند نجاست او رفع میشود یا اینکه نجاست برحال خود باقیست و مس نمودن او نیز موجب غسل است یا نه ج بر نجاست خود باقیست و مس ان موجب غسل است علی الاحوط س هرگاه بجهة ممکن نشدن اینکه مسلم غسل بدهد کافری بفرمان دادن مسلم غسل داده باشد نجاست باقیست و در مس او غسل لازمست یا نه ج بعید نیست که محکوم باشد بحکم غسل مسلم س هرگاه سدر و کافور یافت نشود و هر سه غسل را باب قراح داده باشند یا نجاست او باقیست و مس او موجب غسل است یا نه ج اظهر عدم وجوب اجتناب و عدم لزوم غسل است اگر چه احوط است س اگر شراب برگردد سرکه شود بخودی خودش یا بعلاج مثل انکه نمکی داخل ان بکنند یا غیر ان طاهر است یا نه ج در صورت استحاله بسرکه بخودی خود پاکست و اما در صورت ثانیه هرگاه عین انعلاج باقیست احوط اجتناب و اقوی

طهارتست س اکر کسی شک داشته باشد در انکور بودن و غوره
بودن آب عصیر چنین چیزی بمجرد جوش آمدن حرام و نجس میشود یا نه ج
پاک نه نجس میشود نه حرام س آب انکور که بجوش بیاید پیش از
ثلثان چیزهای از اجسام مثل به و سیب و کدو و مانند اینها در آن
بیندازند چه صورت دارد ج آب انکور بجوش آمدن نجس میشود
اکر بخودی خود بجوش بیاید لکن بسرکه شدن پاک میشود و اجسامیکه
در آن انداخته شده نیز بالتبع پاک میشود و اکر با تش بجوش بیاید نجس
نمیشود علی الاقوی اکرچه حرام است قبل از ثلثان شدن س هرکاه
کشمش را در روغن سرخ کنند یا سرخ نکرده لای پلو بکذارند چه صورت
دارد ج در هر دو صورت پاک و حلالست اکر علم بجوش آمدن حاصل
نشود س هرکاه کشمش یا خرما را در میان آش یا طعامهای دیکر بجوشانند
یعنی مغز آن بجوش آید چه صورت دارد ج در کشمش احوط اجتناب است
از جهت حرمت نه نجاست س هرکاه انکور را در میان شراب بکذارند
که سبز شود چه صورت دارد ج باکی ندارد س هرکاه انکور را
در میان سرکه شیره بکذارند و بجوش نیاید چه صورت دارد ج
باکی ندارد س هرکاه انکور را سرکه بکذارند و در میان آن اشیائی
مثل به یا سیب یا خیار یا کدو و مانند اینها بکذارند و بجوش بیاید و بعد
برکردد سرکه شود چه صورت دارد ج احوط اجتناب و اقوی طهارت
س خمره که روغن پس بدهد در میان آن انکور یا خرما را سرکه بکذارند
بعد از سرکه شدن روغن در بالای سرکه دیده شود پس در اینصورت

آیا آن سرکه پاکست یا نه ج پاک و حلالست اگرچه مستی نداشته باشد
عرفاً با آنکه معلوم نباشد که پس دادن روغن قبل از سرکه شدن بوده
س هرگاه مرغی منقارش را بنجاست زد بعد از زوال عین پاکست یا نه
ج بلی بعد از زوال عین پاکست س با آب نجس شده زراعت و درختها را
آبیاری کنند که آب متنجس بعروق آنها داخل شود آیا پاک خواهد بود آن زراعت
و آن درخت یا نه و آبیکه از آن بیرون میاید پاکست یا نه ج بلی پاکست س
هرگاه زیر ناخن چرک باشد و دست نجس شود با آنکه زیر چرک قبل از آن چرک
نجس بوده است پس آن چرک با آب قلیل یا کثیر بتبعیت دست پاک میشود یا نه
ج در صورت اولی پاک میشود و در صورت ثانیه باید ازاله کند چرک را
در مقام تطهیر والّا تطهیرش اشکال دارد س طعام متنجس را بخورد کافر
میتوان داد یا نه ج نمیتوان داد س چیزهای صیقلی مثل شیشه و
شبران اگر نجس شود بخون یا غائط برزمین بمالند یا با پارچه عین را زایل
کنند پاک میشود یا نه ج پاک نمیشود مگر با آب س خوردن و آشامیدن
نجس و متنجس چه صورت دارد ج جایز نیست س آیا شرطست در صحت
صلوة که مکان مصلّی پاک باشد یا نه ج پاک بودن محل سجدهٔ مصلّی از هر
نجاست مسریه و غیر مسریه شرطست در صحت صلوة و امّا مکان سایر اعضاء
مصلّی طهارت شرط نیست مگر در صورتیکه نجاست سرایت برخت و بدن مصلّی
نماید که در اینصورت اجتناب لازمست س اگر مسجد را نجس ببینی آیا ازاله
نجاست و پاک کردنش واجبست یا نه ج بلی واجبست با تمکّن و نجس کردنش
حرامست امّا لباس نجس را هرگاه در مسجد بگذارند و نجاستش سرایت نکند

عیب ندارد یعنی جایز است و همچنین سایر اشیاء نجس و متنجس اگر مستلزم
هتک نباشد س مشاهد مشرفه یعنی روضات ائمه علیهم السلام در حکم مساجد
باشند ج بلی در حکم مساجد است مثل حرم و رواق علی الاحوط و اما صحنها
اینست که داخل در حکم مساجد نباشد س حیوان غیر ماکول اللحم قبول تذکیه
میکند بنحوی که حکم شود بطهارت جلدش مثل حال حیوة یا نه ج بنا بر مشهور
قبول تذکیه مینماید بشرطیکه نجس العین نباشد و جلدش نیز طاهر است بعد
از تذکیه بلی مستحب است پرهیز نمودن از آن پوست بعد از تذکیه و پیش از دباغی
نمودن بنماز و مانند آن از اشیاء طاهره و این حکم ثابت در خصوص پوست
حیوان حرام گوشت اما در پوست حیوان حلال گوشت پس اشکال در جواز
استعمال در هیچ حالی بعد از ذبح شرعی نیست چه دباغی شده باشد یا نه س
پوست نجس بدباغی پاک میشود یا نه ج پاک نمیشود س جلودیکه در
بازار مسلمین و در دست ایشان یافت میشود و اطلاع از تذکیه شدنش ندارم
چه صورت دارد ج پاکست مگر اینکه معلوم باشد ید این مسلم مسبوق بید
کافر است و این مسلم هم بدون احراز تذکیه از آن کافر گرفته س نجس یا متنجس
بچه چیز ثابت میشود ج اول علم بهم رسانیدن دوم بخبر دادن عدلین یا
اخبار ذی الید اگرچه صاحب مال نباشد و اما در گوشت و پوست و پیه با
شک در تذکیه محکوم بنجاست مگر آنکه از ید مسلم با احتمال علم مسلم بتذکیه
یا سوق مسلمین گرفته شود س بعد از علم بنجاست طاهر شدن آن بچه چیز حاصل
میشود ج اول یقین برفع آن یا خبر دادن عدلین یا اخبار ذی الید و بتلک یا
مظنه ثابت نمیشود س لباس نجس بعد از تطهیرش اگر خورده اشنان و نحوآن

دران مانده پاکست یا نه ج لباس وظاهر ایشان پاکست بلکه باطن ان نیز اگر
در کر یا جاری شسته باشد س خون مشتبه بنجس پاکست یا نه ج بلی پاکست
س زمین بازار پاکست یا نه ج تا علم بنجاستش نباشد پاکست س در
غوره انگور هرگاه دانه شیرین باشد که ابش را بگیرند مستهلک شود در جوش
امدن حرام میشود یا نه ج حرام نمیشود هرگاه در عرف بگویند اب غوره است
س هرگاه خرمائی یا رس در طبخ بجوش بیاید چه صورت دارد ج پاک و حلال است
س زمین یا فرش یا لباس شخص نجس باشد با رطوبت سرایت کنند غیری
برا و وارد شود و بر بالای انها بنشیند یا استعمال کند مثلاً بر صاحب خانه
لازم است او را اعلام کند یا نه ج لازم نیست لکن خودش با انها مباشرت نکند
علی الاحوط س جمعی طعامی میخورند یکی از انها فضله موشی در ان طعام
دید واجبست دیگرانرا اعلام کند یا نه ج واجب نیست اما خودش نخورد
بلی اگر بعد احتیاج مباشرت با ایشان دارد اعلام کند که هرچه نجس شده تطهیر
کنند س حنا نجس را اگر بر ریش یا بسر ببندد چه صورت دارد ج بعد
از شستن ریش و سر رنگ ان پاکست وانچه از اجزاء صغار ان باقی بماند بعد از
شستن ظاهر ان پاک میشود س هرگاه بناخن کسی سنگی یا چیز دیگر بخورد
و خون در زیرش بمیرد بعد سوراخی بهم رساند یا ان خون پاکست یا نه ج
اگر خون استحاله شده است پاکست و اگر صدق خون میکند نجس است همچنین است
در غیر ناخن س زمین گل بعض از ان نجس و بعضی پاک شخص راه رفت
بران و رطوبت بر کفش یا پای او سرایت کرده حکمش چیست ج پاکست مگر
علم بنجاستش رطوبت بهم رساند س از دو ظرف که یکی شیره و یکی سرکه

وغیره

بود شخص برداشت و مخلوط بهم کرد پس فضلهٔ موشی دران دید و نمیداند که از
کدام بود چکند **ج** باید از هر دو اجتناب کند اگر احتمال ثالثی نبود **سؤال**
نجاسات چند چیز است **جواب** نجاسات ده چیز است اوّل و دویم
بول و غائط است از هر حیوان حرام گوشتی که خون جهنده داشته باشد خواه بد
اصل نوع حرام گوشت باشد یا بواسطهٔ امر خارجی حرام شود چون حیوان نجاست
خوار یا حیوانیکه آدمی از او وطی نموده و بول و غایط حیوان حلال گوشت پاک است
و فرقی در انواع حیوانات نیست لکن در بول و خرء حیوان حرام گوشت اگر
پرنده باشد خلاف است و اقوی طهارت و احوط اجتناب است خصوصاً از بول
خفاش که از اد در عرف عجم شب پره و شب کور میگویند و پرستوک حلال گوشت
و فضله اش پاک است بلا اشکال سیم منی از هر حیوانیکه خون جهنده داشته باشد
نجس است خواه حرام گوشت باشد یا نه و منی هر حیوانیکه خون جهنده ندارد پاک
چهارم میته هر حیوانیکه صاحب خون جهنده باشد و همچنین هر جزئی از ان که
زندگانی بدان قرار گیرد و آنچه از حیوانات زنده جدا میشود و حیوة دران حلول
نموده نجس است بلی پوستیکه از لبها جوشش یابد یا سر کچل یا بدن جرب دار جدا
میشود پاک است و همچنین جزئیکه از بیخ موی تن جدا شدن آن بواسطهٔ شانه زدن
و شستن جدا شود پاک است و نافهٔ مشکی که از آهوی زنده جدا میشود پاک است
و امّا اگر از آهوی مرده باشد پس دران اشکال است و احوط اجتناب است لکن نافه
که از دست مسلم گرفته شود پاک است اگر چه قطع حاصل نشود که آن از آهوی
زنده منفصل شده است و جزئیکه در آن حیوة حلول نمیکند مانند شاخ و استخوان
و مو و غیر اینها پاک است و تخمی که از شکم میتهٔ مرغ و نحوان بیرون آید پاک است اگر

در نجاسات

پوست رگهای آن سخت شده باشد خواه از حرام گوشت باشد یا غیر آن بلی هرگاه
ملاقات نموده باشد با میته در حال رطوبت در چنین وقتی شستن آن لازم است
وانفحه که شیردان بره و بزغاله است پیش از آنکه چیز خوار بشود با شیرهائی که در
آنست احوط اجتناب است بلی اگر ملاقات با میته نموده باشد در حال رطوبت
نجس است و بشستن پاک میشود و شیر در پستان میته پاکست واحوط اجتناب است
خصوصاً در شیر غیر ماکول اللحم واما نجس العین مثل کافر و سگ و خوک پس هیچ
بدن آنها پاک نیست خواه در حال حیوة و خواه در حال ممات چه اجزائی بوده
باشد که حیوة در آن قرار گرفته باشد و چه غیر آنها باشد پنجم خون حیوانیکه
خون جهنده دارد هرچند از رگ نباشد چه حلال گوشت و چه حرام گوشت
و خون ماهی و خون هر حیوانیکه خون جهنده ندارد پاکست و خون پشه در حینیکه
از بدن انسان میخورد و هنوز جزء بدن پشه محسوب نیست احتیاط در آن لازم است
لکن ظاهر اینستکه بمجرد دخول خون در جوف آن جزء آن محسوبست پس رعایت
این احتیاط لازم نیست و همچنین پاکست خونیکه از غیر حیوان مانند درخت
معروفیکه در روز عاشوراء از آن خون میاید و از این قبیل است خونیکه در
واقعه حضرت سیدالشهداء ع دیده شده و همچنین خونیکه از جمله آیات حضرت
موسی بن عمران ع بوده پاکست واما خون علقه که منشا صورت حیوانی است
نجس است و خون تخم مرغ محکوم بنجاست و وجوب اجتناب علی الاحوط
و خونیکه بعد از تذکیه حیوان ماکول اللحم در بدن آن میماند هرگاه بعد از
بیرون رفتن خون بقدر متعارف باشد پاکست بشرط آنکه در جزء حلالش
باشد چون گوشت اما آنچه در غیر آن باشد چون سپرز پس آن محل اشکالست

واحوط اجتناب است و هرگاه خونیکه عادتہ بیرون آمدن در وقت ذبح
قرار گرفته باشد از ان خارج نشود نجس است بسبب مخلوط شدن با خون دیگر
از اهم نجس میکند واقوی اینستکه از خون باقی ماندن در بدن غیرماکول اللحم
بعد از خروج خون متعارف اجتناب لازمست و در طهارت خون بچہ کہ در
زمان تذکیہ در شکم مادر بوده اشکالست واحوط اجتنابست چنانچہ در طهارت
آن خونیکہ در حال جاری شدن خون از محل ذبح داخل شکم حیوان مذبوح شده
و در انجا مانده محل اشکالست بلکہ اجتناب از ان لازم است و هرگاه حال خون
از باب طهارت ونجاست مشتبہ شود مثل اینکہ نداند از صاحب خون جهنده است
یا غیر ان پاکست اگر مسبوق بنجاست نباشد واگر مشتبہ بشود کہ از خون باقی مانده
در بدن حیوان بعد از بیرون رفتن خون تذکیہ است یا غیر ان احوط اجتنابست
ششم و هفتم سگ و خوکست هرگاه آبی نباشد پس هر جزئی از انها چه
حیوة در ان حلول بکند یا نه مانند مو و ناخن و همچنین لعاب دهن و شیر و سایر
فضلات انها هم نجس است واما سگ و خوک آبی پاکست هشتم شراب خواه از
انگور باشد یا غیر ان و هر مست کننده کہ در اصل روان باشد نجس است واما بنگ
و چرس و مانند انها از هر چیز یکہ در اصل روان نباشد هر چند انرا ممزوج
باب کنند پاکست اگرچہ باب بجوشد نهم فقاع وان شراب مخصوصی است کہ غالب
افرادان از جواست و مست کننده نیست وانرا میگذارند تا دران غلیان و جوشش
حاصل شود وان غیر ماء الشعیر یستکہ معمول اطباء است دهم کافر وان کسی است کہ
بر غیر دین اسلام باشد مانند یهود و نصاری و مجوس و دهری یا انکہ با اختیار
اسلام انکار ضروری دین اسلام نماید یا صادر شود از او کفتار یا رفتار یکہ

اقتضای کفر او نماید مثل سوزانیدن قرآن العیاذ بالله یا ناسزا گفتن بیکی از
اهل عصمت علیهم السلام و جمیع اقسام کفار از حربی و ذمی و خارجی و غالی و
ناصبی و مرتد خواه فطری و خواه ملی و غیر ایشان نجس میباشند و نجاسات
منحصر در این ده چیز است بنا بر اصح و غیر اینها از روباه و خرگوش و موش
و چلپاسه و عقرب و مسوخات و ولد الزنا پاکست و بهتر اجتنابست
از جمیع و با عرق جنب از حرام نماز جایز نیست ولکن پاکست و احوط اجتناب
از آن و نجاست عرق شتر جلال خالی از قوة نیست بلکه احوط اجتناب از
عرق مطلق جلالت واقوی پاکست بی اشکال و مستحبست بعد از استعمال
در ناخن گرفتن و سر تراشیدن اینکه محل را با آب مسح نماید **سؤال**
مطهرات چند چیز است **جواب** مطهرات پانزده چیز است اول
از آنها آبست و آن یا مطلق است یا مضاف و آنکه مضافست نه رفع حدث میکند
و نه خبث و نجس میشود بمحض رسیدن نجاست بآن اگرچه بقدر کر یا زیادتر
باشد و اما مطلق پس آن پاک میکند هر چیز را مگر آنکه قابلیت پاک شدن را
نداشته باشد مثل میته و نجس العین و شبه اینها دوم زمین و آن پاک
میکند کف پا و ته کفش را خواه از چرم بوده باشد یا از چوب بوده باشد
یا غیر اینها اگر براه رفتن ازاله عین شود یا بمالیدن بزمین و هرگاه پیش از
راه رفتن و مالیدن عین نجاست زائل شود همین مس نمودن بزمین کفایت
نمودن در تطهیرش مشکلست بلکه لابد است از مشی و یا مسح یعنی مالیدن بزمین
و همچنین است حکم نجاست غیر جرمیه که از اصل عین ندارد مثل بول و آب متنجس
که خشکیده باشد و فرقی نیست در زمین ما بین خاک و سنگ و غیر اینها از

زمین کفش میشود و معتبر است پاک بودن زمین و اینکه تر نباشد بقسمیکه رطوبت
از آن بکف پا تعدّی نماید و اندک نم داشتن ضرر ندارد با صدق جفاف عرفاً اگر
چه بهتر آنستکه زمین خشک باشد و در پاک کردن زمین کف دست و زانو
و پشت پای کسیکه پشت پا یا بد و زانو یا بکف دستها راه برود محلّ تأمّل است
و همچنین هرچیزیکه حفظ دست یا زانو یا آن نماید و نه عصای کور یا سر نیزه آنکه
بعصا نصب میکنند بزمین پاک نمیشود و آنچه از اطراف پا که حقیقة پشت پا است
لیکن نزدیک است از کف پا و حواشی آنستکه زمین بخودی خود از آنها میگیرد زمین
آنرا پاک میکند و اجزاء ریزه که غالباً بغیر از آب رفع نمیشود بر طرف کردن آنها
واجب نیست هم چنانکه حکم در استنجا بغیر آب نیز این است و بهتر زائل نمودن
آنها است و همچنین چیزیکه از اجزاء زمین که در کف پا و نه در کفش باقی میماند
بعد از راه رفتن و ماندن ازالهٔ آن لازم نیست بلی احتیاط نمودن بهتر است
سیّم آفتاب است و آن پاک میکند زمین و عمارات و در و پنجره را و فرق در
اعیان نجاسات نیست پس هرچه از مذکورات که عین نجاست در آن نباشد و
آفتاب آنرا بتابیدن بخشکاند پاک میشود و همینکه گفته شود که محلّ با آفتاب خشک
شد کفایت در تطهیر میکند هرچند وزیدن باد و گرمی هوا را در آن مدخلیت
هم باشد و بهتر آنستکه چنان بخشکد که هیچ اثر از رطوبت باقی نماند و خشکیدن
بگرمی آفتاب که بر نزدیکی محلّ نجس تابیده باشد و همچنین آفتاب زمان ابریکه
مانع از تابش آن باشد کفایت نمیکند و پس از آنکه آفتاب ظاهر زمین را بخشکاند
آنچه را که از باطن متصل بظاهر باشد و در این تابش آفتاب بخشکد پاک میشود
و همچنین است حال در مثل دیوار و شیران و هرگاه باطن متصل بظاهر نباشد

مثل پارهٔ از دیوارها که صندوقه مینا مند پس خشکیدن طرفیکه افتاب بر
خود ان نتابیده لکن بواسطه تابیدن بر طرف دیگر خشک شده انرا پاک نمیکند و
منقولاتیکه در اصل از زمین بوده لکن بالفعل نقل شده از ان مثل کوزه و تبیح
و مهره و نگین با افتاب پاک نمیشود و انچه از زمین است و از ان شمرده میشود
چون ریگ و پارهٔ سنگ و مانند انها از هرچه قابل نقل باشد لکن بالفعل از زمین
شمرده میشود با فتاب پاک میشود چهارم از مطهرات استحاله است و ان
عبارتست از انکه جسم نجسی برگردد یکی از اشیاء طاهره پس هر نجسیکه بسوختن
خاکستر یا دود یا بخار شود پاک میشود خواه ان نجس در اصل نجس باشد یا بسبب
ملاقات با نجاست نجس شده باشد و بخاریکه از چیز نجس برخیزد پاکست اگرچه
ان بسبب سوختن با اتش نباشد و عرقیکه از ان بهم رسد پاکست اگرچه احوط
اجتنابست و هرگاه چوب نجس بسوختن ذغال شود یا خشت خام نجس بپختن اجر
شود یا سنگ نجس بپختن اهک شود یا گچ شود هیچ یک پاک نمیشود و بر نجاست
خود باقیست و هرچه انکه از نجس بهم رسد مثل کرمیکه از غائط انسان متولد
شود پاکست همچنان حیوانیکه اصل ان از خون و منی بوده پاکست و اگر اب
نجس را حیوانیکه حلال گوشت است بخورد و ان اب منقلب ببول یا عرق یا
لعاب شود پاک میشود همچنانکه اگر غذای نجس بخورد و سرگین شود پاکست و
از این قبیل است میوه و سبزی و خیار و هندوانه و شبه انها که از اب نجس بعمل امده
باشد پس همه پاکست و سگی که در نمکزار بیفتد و نمک شود پاک میشود پنجم
ذهاب ثلثین یعنی اب انگوریکه بجوش بیاید با اتش و دو ثلث ان برود بنا بر نجاست
ان بجوشیدن و اگر بخودی خود بجوش اید پس طاهر نمیشود مگر بسرکه شدن و ذهاب

ملتین دران فائده ندارد ششم انتقال است پس هرگاه نجس اصلی یا عارضی در حیوان
پاکی یا غیر حیوان قرار گیرد واز اجزاء ان محسوب شود بسبب انتقال پاک میشود مثل خون
نجسیکه کیک یا پشه بمکد واز ان محسوب گردد وبان نسبت داده شود واگر پس از
انتقال نسبت داده نشود یا بحیرد دران قرار گرفته مانند خونیکه زالو بمکیدن از
بدن انسان میکشد که انرا خون زالو نمیگویند در این حال نجس است وهمچنین نجس است
هرگاه شک در نسبت حاصل شود هفتم اسلام اوردن کافر است پس او را پاک
میکند وفرقی در اقسام کفار نیست اگرچه مرتد فطری باشد علی الاقوی پس اسلام
پاک میکند مو وناخن واب دهن وشیرها ورطوبات فضلیه صاحب خود را
وانچه قبل از اسلام با رطوبت ملاقات نموده هرچند جامهای بدنش باشد
با اسلام اوردن پاک نمیشود هشتم تبعیت است مانند تبعیت طفلیکه پدر یا جد یا
مادر او اختیار اسلام نموده باشد پس ان طفل نیز پاک میشود وهمچنین پاک میشود
طفلیکه مسلمی او را اسیر کرده باشد وپدر یا مادر یا یکی از اجداد وجدات او با او نباشد
علی اشکال واقوی عدم جریان تبعیت است در کنار چاهیکه اب ان بتغیر نجس شده
باشد بعد از پاک شدن اب چاه وظرف شراب پس از سرکه شدن ان بالتبع پاک میشود
ونیز پاک میشود دست غسل دهنده میت وتخته ودیگر ان از سایر الات اشکال است
نهم زوال عین نجاست از بدن حیوان صامت زنده مطلقا واز خصوص باطن
انسان چون سوراخ بینی وفضای دهن ومانند انها دهم غیبت پس هرگاه بعد
از یقین بنجاست بدن انسانی یا نجاست رخت یا فرش یا ظرف یا سایر چیزهای متعلقه
باو غائب شود واحتمال این برود که پس از غیبت ان نجس را پاک کرده باشد حکم
بطهارت ان میشود خواه ان شخص بی مبالات در امر دین باشد یا نه لکن احوط اعتبار

علم بنجاست وصدور استعمال از او است بر وجهیکه علامت طهارت بشود و با تحقق
این دوام بعید نیست چه بان حکم غیبت در تاریکی و کوری و غایب شدن شخص
از رخوت و توابع خود و همچنین فروش یا ظروفی از توابع شخص دیگر هم محسوب
شود در چنین وقتی بغیبت از ان شخص حکم بطهارت میشود و از این باب است فرش
و ظروفیکه در تصرف زن و خدمتکار است پس بعد از غیبت ایشان و احتمال
تطهیر حکم بطهارت میشود یازدهم سنت که همان استنجاء است و عنوان و تفصیل
ان در استنجاء مخرج غائط خواهد امد دوازدهم استبراء و بان حکم بطهارت
رطوبت مشتبه ببول و منی میشود و اگر استبراء نکرده نجس است سیزدهم جدا
شدن غساله و ان پاک کننده است رطوبتی را که باقی میماند در محل بعد از فشردن
بنا بر قول بنجاست غساله چهاردهم بیرون امدن خون از محل ذبح کردن حیوان
یا محل نحر نمودن شتر بقدریکه خون متعارف از ان رفته باشد و بان حکم بطهارت
خون باقی مانده میشود در حیوان ماکول اللحم و در حیوان غیر ماکول اللحم قوی اجتناب است
پانزدهم استبراء حیوان جلال که در اصل حلال گوشت باشد پس همینکه از
نجاست خوردن زمانی گذشت و از نجاست خوار نگفتند بول و فضله اش پاک شد
با گذشتن مدتیکه در اخبار از برای استبراء هر یک از حیوانهای نجاست خوار
وارد شده است علی الاحوط س احکام بیت الخلا رفتن را بیان فرمایند ج
واجبست در حال تخلی بلکه در جمیع احوال پوشانیدن عورت از هر بیننده محترمی
غیر از زن و کنیزیکه در حباله دیگری نباشد چه ان بیننده مسلم باشد چه کافر چه
عاقل باشد یا دیوانه بالغ باشد یا طفل ممیز و کفایت میکند پوشانیدن عورت بدست
و عنوان از هر چیزیکه حاجب بشره او بوده باشد و بهتر پوشانیدن از ناف تا بزانو است

وازان بهتر پوشانیدن تا میان ساقست وازان بهتر پوشانیدن مجموع بدنست
درحال تخلّی یعنی درمکانی باشد که هیچ کس او را نبیند س آیا جائز است
نظر کردن بعورت زن خود و کنیز خود که او را شوهر نداده باشد یا نه ج بلی
جائز است بلکه از برای زن و کنیز نیز جائز است نگاه کردن بعورت شوهر و آقای
خود س نگاه کردن هر مکلّفی بعورت غیر جائز است یا نه ج حرامست
اگرچه او مکلّف نیست بپوشانیدن عورت خود نباشد مثل دیوانه و نخوان بلکه جائز
نگاه کردن بعورت طفل ممیّز س آیا بر عورت طفل غیر ممیّز جائز است
نظر کردن یا نه ج بلی جائز است س عورت عبارت از چیست ج
عورت مرد عبارتست از ذکر و خصیتین و دبر و عورت زن عبارتست از فرج
و دبر و غیر آنچه مذکور شد از عورت نیست حتّی رانها و آنچه ما بین دبر و خصیتین است
و موئیکه بر کنار عورت میروید عورت نیست س نشستن درحال تخلّی روی
بقبله یا پشت بقبله چه صورت دارد ج حرامست س آیا فرقی هست در
حرمت استقبال قبله و استدبار آن ما بین صحراء و غیره یا نه ج فرقی نیست در
محلّ س تطهیر مخرج بول چه نحو است ج معیّن است شستن مخرج بول را
با آب و واجبست که از او دو دفعه بشوید اگر تجاوز از محلّ معتاد کرده باشد و الّا
دو مرتبه احوطست و بهتر آنستکه سه دفعه بشوید و همچنین لازمست درحال
شستن آب بقسمی مستولی بر بول بشود که رطوبت بول مستهلک شود س آیا
فرق هست درحکم مذکور میان مرد و زن و خنثی یا نه ج فرقی نیست س
کسیکه ختنه نشده و پوست سر حشفهٔ او را گرفته باشد چکند ج اکتفا بدو
شستن آن پوست میکند و بیرون آوردن حشفه لازم نیست اگرچه ستمگر بوده

باشد از ان س تطهیر مخرج غائط را بیان فرمائید ج مخیّر است میان انکه
از اب بشوید یا بسنگ وکلوخ وکهنه وامثال اینها بشرط انکه نجاست از محلّ
معتاد تعدّی ننموده باشد لکن باب شستن افضل است س اگر نجاست از محلّ
معتاد تعدّی فاحش کرده تکلیف چیست ج معتبر است شستن باب وغیر ان
مجزی نیست در قدر زائد س ایا حدّی از برای شستن غائط هست یا نه ج
در غائط حدّی نیست مگر انقدر بشوید که محلّ از نجاست پاک شود واثری از اجزا
غائط باقی نماند بلی باقی ماندن رنگ وبوی ان در محلّ عیب ندارد ولکن در
صورت تعدّی غیر معتاد احوط تعدد است واقوی کفایت یکدفعه است س
استنجاء بسنگ واستخوان عددش چند است ج باید سه عدد باشد اگرچه بیکی
از ان زائل شود س هرگاه محلّ بسه عدد پاک نشود چکند ج اینقدر زیاده
استنجا کند تا پاک شود س هرگاه سنگی سه پهلو باشد اگر باسی در هر دفعه
یک گوشه یا یک پهلوی انرا استعمال کند کفایت میکند یا نه ج احوط عدم
کفایت است س ایا استنجاء بغیر اب زائل نمودن عین نجاست کافیست یا نه ج
بلی کافیست واجزاء ریزه که بعد از دقّت نظر باقی ماندن ان معلوم میشود ضرر ندارد
س ایا معتبر است پاک بودن جسمی که بان استنجا میکنند یا نه ج بلی اگرچه
بشستن ان باشد وجائز نیست در این باب استعمال اعیان نجسه چون قطعه از
پوست میته مثلاً وهرگاه استعمال کند متعین میشود شستن محلّ را باب واستعمال
سنگهای پاک وامثال ان بعد از این کافی نخواهد بود س ایا جائز است استنجاً
باستخوان وسرگین یا نه ج جائز نیست علی الاحوط واحوط عدم حصول
طهارت است نیز وجائز نیست ایضاً استعمال اجسام محترمه مثل تربت مشاهد مشرّفه

و اوراق کتب شرعیّه و پارهٔ از جامهٔ کعبهٔ معظّمه و نحوان و کاه میشود که در بعضی
صور موجب کفر میشود س اگر اقدام بر معصیت نموده و استعمال کند محلّ پاک
میشود یا نه ج بلی پاک میشود س کیفیّت و اداب و سنن متخلّی را بیان فرمائید
ج مستحبست که در وقت داخلشدن پای چپ را پیش گذارند و در وقت بیرون
امدن پای راست را و سنّتست بسم الله گفتن و بهتر از ان چیزیستکه در اخبار
وارد شده و سر پوشیدن و استبراء و دعا خواندن نزد استنجاء س مکروهات
در حال تخلّی را بیان فرمائید ج مکروهست نشستن متخلّی در کنار راه و کنار
نهر و چشمه و محلّ افتادن میوها و قافله انداز و در دخانها و رو بافتاب و ماه و
رو بباد بول کردن و در زمین صلب و در سوراخ حیوانات و در اب چه ایستاده
و چه جاری و در جائیکه باعث لعن کردن شخص میشود و خوردن و اشامیدن در
حال نشستن و مسواک کردن در حال تخلّی و استنجا کردن بدست راست و دست
چپ که انگشتری در ان باشد که نقش ان اسماء الله باشد و سخن گفتن مگر بذکر
خداوند و خواندن ایة الکرسی و بلندکردن مرد بول خود را یعنی رو ببالا بول
کردن و از بلندی مثل بام بول کردن و تخلّی میان قبرها میان قبور نمودن و زیاد
نشستن در خلا و با خود داشتن نقرهٔ سکّه دار مگر انکه بسته باشد س ایا ابیکه در
حال استنجا از محلّ جدا میشود پاکست یا نه ج بلی پاکست و فرقی نیست ما بین
غساله استنجا از غائط و بول س ایا جائز است باب استنجا وضو و غسل یا نه ج
جائز نیست امّا ازاله نجاست با ان میتوان نمود و معتبر است در حکم طهارت اب
غساله استنجاء دو چیز اوّل انکه متغیّر بنجاست در بو و رنگ و مزه بنجاست نشده
باشد و اجزاء نجسیکه در زمان استنجا اب از محلّ جدا میشود ابرا نجس نمیکند مگر انکه

آب را متغیّر نماید دویّم آنکه نجاستی از خارج بآن نرسیده باشد و از این قبیل است
نجاستیکه از محل متعارف تعدّی کرده باشد س اگر غائط از مخرج تعدّی نکرده
لکن در وقت استنجاء با احجار و کلوخ تعدّی کند چه صورت دارد ج اگر در
غالب بغیر همین نحو استنجاء میسّر نباشد دور نیست که تعدّی ضرر نداشته باشد
والّا مشکلست س آب طاهر هرگاه مشتبه شود بآب نجس آیا رافع حدث و
خبث هست یا نه ج امّا استعمال یکی از آنها نه رافع حدث است و نه رافع خبث
و استعمال هر دو در رفع حدث پس خواهد آمد در باب وضوء و امّا در رفع خبث
مشکلست بجهة آنکه اگرچه نجاست اوّل رفع میشود قطعاً لکن مبتلا میشود بنجاست
دیگر مگر اینکه آبیکه ثانیا استعمال میکند کر باشد و نجاست هم محتاج بتعدّد نباشد
س اگر مشتبه شود آب مطلق بمضاف رافع حدث و خبث هست یا نه ج
رافع نیست مگر اینکه مکرّر کند عملرا س اگر مشتبه شود آب مباح بآب غصبی
چه صورت دارد ج جائز نیست استعمال آن در صورت محصور بودن شبهه
س آیا واجبست در تطهیر مخرج بول دست مالیدن یا نه ج واجب نیست
مگر آنکه از آن چیزی بماند یا آنکه مخلوط بمذی یا ودی شود که در این حال باید
دست بمالد تا علم بازاله بهم رساند و احوط در صورت شکّ در خروج مذی
یا ودی دست مالیدنست س آب قلیل مطلق بمجرّد ملاقات نجس میشود یا نه
ج بلی نجس میشود بمجرّد ملاقات نجاست مگر آب ابریق و نحو آن در حال ریختن
بر چیز نجس و چیزیکه متصل است بچیز وارد بر نجس در حال ورود بشرطیکه ورود
بطریق تسنیم باشد یا ترشیح شبیه بتسنیم س آب کرّ اگر متغیّر شود رنگ یا بوی
یا طعم آن بملاقات چیزیکه در آن عین نجاست باشد نجس میشود یا نه ج نجس میشود

بشرطیکه تغییر از نجاست یافته باشد نه از متنجّس س آیا استبراء کردن بعد از بول یا بعد
از خارج شدن منی واجب است یا نه ج واجب نیست بلکه مستحبّ است لکن
خاصیّت آن اینست که اگر بعد از بول یا خارج شدن منی استبراء کرد و رطوبت
خارجه که مشتبه شود و معلوم نباشد که بول است یا غیر آن پاکست و ناقض طهارت
نیست بخلاف رطوبتیکه پیش از استبراء بیرون آید که محکوم ببول است مگر آنکه یقین
نماید که از بول چیزی در مجرای آن باقی نمانده بود پس در اینحال آنچه بیرون
بیاید پاکست س بلل مشتبهی که از دیوانه یا از کسیکه در خواب است پیش از
استبراء بیرون بیاید پاکست یا نه ج بعید نیست محکوم بنجاست نباشد و
احوط اجتنابست و فرقی نیست در اشتباه حال بلل آنکه اختبار نماید و تشخیص
ندهد یا آنکه متمکّن از اختبار آن بواسطه تاریکی یا غیر آن نشود س آیا استبراء
ساقطست در حقّ کسیکه بسبب زیاد حرکت کردن و طول زمان قاطع شود که
در مجاری بول چیزی باقی نمانده است یا نه ج سقوط آن خالی از قوّه نیست س
کسیکه حشفه او را بریده باشد استبراء از او ساقطست یا نه و بر فرض عدم سقوط
بچه نحو باید استبراء نماید و آیا شرطست در استبراء مباشرت خود شخص یا نه بلکه
بفعل غیری نیز حاصل میشود ج استبراء ساقط نیست از کسیکه حشفه یا تمام ذکر
بریده باشد پس احکام استبراء نیز در حقّ او ثابتست بلی اگر حشفه را بریده باشند بدل
فشار دادن حشفه همان سر ذکر را سه دفعه بنحو مذکور فشار میدهد و اگر تمام ذکر را
بریده باشد اکتفا مینماید بهمان مسح نمودن مابین مقعد و ذکر سه مرتبه و اقوی عدم
اعتبار مباشرتست بلکه بفعل غیر مثل زن و کنیز نیز استبراء حاصل میشود س اگر
کسی بول کند و بعد وضو بسازد و بعد از وضو بللی ظاهر شود نداند که بولست

با غیر آن و شک دارد که آیا استبراء نموده بود بعد از بول یا نه چه صورت دارد
ج حکم کند که بول است مثل غیر مستبری پس وضو باید بسازد و نماز را بجا آورد
و همچنین است هرگاه در اثناء نماز بلل مشتبه ظاهر شود و بالجمله در صورت شک
در استبراء باید حکم کند که استبراء نکرده است س استبراء در حق زنان نیز
ثابت است یا نه ج استبراء در حق زنان نیست و سزاوار است که بعد از
بول فی الجمله آرام گیرند و تنحنح نمایند و فرج خود را بطرف عرض فشار دهند و
بلل مشتبه خارج از ایشان پاک است مطلقاً و ناقض طهارت نیست اگرچه رعایت
امور مزبوره را ننمایند س کیفیت استبراء از بول را بیان فرمائید ج
استبراء کردن از بول بر سه قسم است و بهتر از این سه قسم اینست که از دم سوراخ
مقعد تا بیخ آلت سه دفعه دست بکشد بقسمیکه آنچه در میان مانده مجرای ذکر
داخل شود و بعد انگشت بزرگ را پشت آن و انگشت وسط را زیر قضیب بگذارد
و بقوت سه مرتبه تا سر قضیب بکشد و بیاورد تا آنچه در میان آن مجری باشد خارج کند
نماید بعد از آن سه مرتبه حشفه را فشار داده آنرا مانند دوشیدن بقوت بکشد تا
هرچه در حشفه رطوبت بوده باشد بیرون بیاید س اموریکه واجبست
وضو از برای آن چند چیز است ج چهار چیز است اول نماز واجب و در حکم
آنست اجزاء منسیه و نمازهای احتیاطیه بلکه سجود سهو نیز علی الاحوط دوم
طواف واجب و شرط است وضو در صحت هر یک از اینها بلکه شرط است وضو
در صحت هر نماز مستحبی نیز سیم مس کتابت قرآن و اسم جلاله و اسماء و صفات
خاصه خداوند عالم که واجب بالاصاله باشد مثل در آوردن از چنگ کافر یا از
مزبله نعوذ بالله یا بالعرض مثل نذر و شبه آن و احوط الحاق اسماء انبیاء و حضرت

سیدة النساء وائمه علیهم السلام است یا ن واحوط ترک مس اسماء ملائکه است نیز
چهارم نذر وعهد و قسم س موجبات و مبطلات وضو چند چیز است
ج دوازده چیز است اول بول دویم غایط سیم ریح چه با صدا باشد یا بی
صدا پس ضرور ندارد باد یکه از فرج زنان بیرون بیاید چهارم خواب که غالب شود
بر چشم و گوش پنجم دیوانگی ششم بیهوشی هفتم مستی هشتم رطوبت مشتبهه
که بیرون بیاید از حشفه در حال استبرا نمودن از بول یا پیش از انچه فاصله در میان
بول و رطوبت باشد یا نه نهم استحاضه خواه قلیله باشد یا کثیره یا متوسطه دهم
حیض یازدهم نفاس دوازدهم مس میت علی الاحوط و اما جنابت اگرچه ناقض و
شکننده وضو هست لکن موجب غسل فقط است و با ن غسل نماز و نحو انرا بعمل میاورد
بدون وضوء و اما در هر یک از استحاضه کثیره و متوسطه و حیض و نفاس و مس میت
اگرچه لازمست غسل ولکن بغسل تنها نماز نمیتواند بکند بلکه وضو نیز از برای نماز بکند
وجوبا در غیر مس میت واحتیاطا در ان س ایا واجبست تقدیم وضو بر اغسال
مزبوره یا انکه مخیر است در تقدیم و تأخیر ج اظهر عدم وجوبست اگرچه احوط
س ایا مدار در حصول هر یک از نواقض مذکوره بر علم است یا بر ظن ج مدار
بر علم است لکن بهتر در صورت ظن بلکه در شک باطل کردن وضو و اعاده کردن
انست س حقیقت وضو را تفصیلا بیان فرمائید ج حقیقت وضو شستن
رو و دستها و مسح سر و مسح پاها است اما رو پس واجب شستن ان بحسب طول از
اول رستنگاه موی تا با خر زنخ و بحسب عرض انقدر یکه فرا گیرد انرا انگشت بزرگ
و میانی و هرچه داخل در این حد و د باشد شستن ان لازمست و انچه بیرون باشد
واجب نیست خواه از دو طرف شقیقه باشد یا از عذار که ان اخر شقیقه است بلی

در کیفیت وضو

لازمست داخل نمودن قدری از خارج حدود را تا یقین بشستن تمام روی حاصل شود بلکه اندکی از باطن دماغ و مطبق شفتین یعنی ظاهر لبها را بشوید و داخل چشم از بواطن محسوبست و شستن ان لازم نیست و ملاک در رستنگاه موی و در انگشتان بر مستوی الخلقه است و واجبست که در شستن شروع با علی نماید و هرگاه اب بر روی خود از پائین ببالا جاری ساخت و در نیت خود قرار داده که اول شستن روی از اول سرازیر شدن اب از اول پیشانی باشد صحیح است و هرگاه تمام رو یا یکبار در حوض و مانند ان فرو کند لکن در قصد خود ابتدای روی را اول شستن قرار دهد و مابقی را در عقب ان صحت وضو مشکلست و حصول ترتیب بمجرد نیت معلوم نیست شستن بشره که موی ریش انرا پوشانیده باشد مگر موی تنکی که بشره از زیر ان نمایانست که درا ینحال لازمست شستن و حکم ابرو و شارب حکم ریش است در شستن دوم بتر واجبست شستن دستها از مرفق که محل اجتماع استخوان بازو و دست است و محل جمع شدن این دو استخوان باید شسته شود بلکه لازم داخل نمودن چیزی از بازو تا یقین بشستن تمام مرفقها حاصل شود و واجبست ابتدا نمودن بشستن مرفق بنحویکه در ابتدای شستن روی ذکر شد و همچنین لازمست شروع نمودن از بالای مرفقها اینکه سرازیر بشوید و هرگاه عکس نماید وضو باطلست و کسیکه بعضی از دست او را بریده باشند اکتفا مینماید باینچه باقی مانده از ان و هرگاه از مرفق بریده باشند که چیزی از ان باقی نمانده باشد اکتفا مینماید بشستن سایر اعضا و بهتر انستکه تمام بازو را بجای دست بشوید و کسیکه در زیر مرفق او دست دیگری باشد یا انکه زیاده بر خلقت اصلیه انگشت داشته باشد یا انکه گوشت زائدی بر دست او روئیده باشد همه را میشوید

و واجب نیست هم

واحوط شستن موی دستها است و واجب نیست پاک نمودن زیر ناخن اگر از
قدر متعارف بلند تر نباشد و اگر چرک ظاهر بشود و اگر نه باشد بواسطهٔ
گرفتن ناخن از پاک میفماید و واجب است درشستن هر یک از دو دستها اینکه
باقی نماند مقداری از آن اگر چه بقدر جای موئی باشد س آیا واجب است
دفع چیزیکه مانع از رسیدن آب بشره است یا نه ج بلی زایل نمودن آن مانع
لازم است یا اینکه حرکت میدهد آن مانع را از مکان خود تا آب تمام محل فرو دا
فرا گیرد سیم واجب است مسح پیش سر بمقداریکه در عرف مسح بنامند س
چه مقدار مسح پیش سر کافیست ج آنکه در عرف مسح بنامند و بهتر تمام
مقدار عرض یک انگشت است و بهتر از آن مقدار عرض سه انگشت است س
فرقی هست در مسح ما بین مرد و زن یا نه ج فرقی نیست لکن مستحب مؤکد است
برای زنان در مسح وضو بجهة نماز صبح برداشتن چیزیکه سر خود را بان پوشانیده اند
و کمتر از این است در تاکد استحباب بجهة نماز مغرب و بهتر است او را در سایر
نمازها داخل نمودن انگشت خود را زیر مقنعه و خوان س آیا لازمست
مسح نمودن ناصیه را که در بالای پیشانی است یا نه ج لازم نیست بلکه
جایز است بر هر موضعیکه از پیش سر باشد س حد پیش سر چه قدر است
ج ربعی است که در پیش سر واقع شده و سه ربع دیگر عقب سر است و دو
پهلوی آن که منتهی میشود بحد گوشها س آیا جایز است مرد را به مسح کردن
و بعکس آن یا نه ج احوط ترک عکس است س اگر موی بر محل مسح روئیده
باشد مسح بر آن جایز است یا نه ج اگر از حد خود که در پیش سر است بیرون
نرفته جایز است و هر گاه از حد خود بیرون رفته باشد یا آنکه از بیرون همان موضع

جمع کرده باشند مسح بران جائز نیست س آیا میتوان مسح بظاهر دست نمود
یا معتبر است بباطن دست ج واجب است بباطن دست س اگر ممکن نشود
بباطن دست بچه مسح نماید ج اکتفا نماید بغیر ان از سایر اعضاء دست
و ترک نشود احتیاط بتقدیم مسح نمودن بپشت دست س آیا جائز است مسح
بر چکمه و جوراب و شبه انها یا نه ج جائز نیست مگر در حال تقیه همچنانکه
جائز است تقیه در سایر افعال وضو و عمل صحیح است و اگر تقیه بهر طرف از شستن
پا یا مسح نمودن غیر بشره حاصل شود احوط بلکه اقوی انستکه شستن پا را مقدم
بدارد و کسیکه بتواند وضو بسازد در مکان خلوتیکه تقیه در ان نباشد احوط
بلکه اقوی انستکه در انجا وضو بسازد و تقیه نماید س اگر بسا ترا عضای
دست هم متمکن نباشد بچه مسح نماید ج مسح نماید بذراع س آیا مسح
با آب خارج از وضو میتوان نمود یا نه ج نمیتواند س آیا معتبر است
خشک بودن محل مسح یا نه ج بلی معتبر است ولکن اگر رطوبتی در محل مسح باشد
که آب دست بران غالب باشد بر وجهیکه مسح برطوبت ماسح بعمل اید ضرر ندارد
س کسیکه عضو را بارتماس در آب فرو برد آیا میتواند بان عضو مسح نماید
یا نه ج هرگاه در حال فرو بردن با آب قصد شستن ان بجهة وضو کرده باشد[2]
مسح بان جائز نیست و هرگاه قصد نماید شستن عضو را در حال بیرون اوردن
از آب مسح بان بی عیب است س هرگاه انچه در دست از بقیه رطوبت آب وضو
بود بخشکد بجهة فراموشی از مسح با سایر عضوها چکند ج جائز است گرفتن
آب از سایر عضوها بجهة مسح نمودن بان و بهتر مقدم داشتن آب ریش و ابروها
بشرطیکه از حد رو بیرون نرفته باشد و هرگاه جمیع اعضا بخشکد دوباره وضو

[2] و همچنین هرگاه بعد از فرو بردن در آب قصد شستن کرده باشد م

در وضو است

یازدهم س هرگاه ممکن نباشد حفظ رطوبت بکه بتواند بان مسح نمود بجهة گرمی هوا
یا غیر آن چه باید کرد ج بهتر آنستکه در آخر وضو مسح نماید با آب خارج بعد از
آن هم تیمم نماید و بهتر از این هم آنستکه اول مسح نماید بهمان حالتیکه دارد بعد از آن
با آب خارج بعد از آن تیمم نماید چهارم واجبست مسح پشت پاها از سر انگشتان تا
بکعبین در طول بوجهیکه از آن چیزی باقی نماند بلکه احوط تا بندپا است و از عرض
بقدر مسمی کافیست اگرچه بمقدار عرض یک انگشت باشد بلکه بهتر از این تمام باطن
دست مسح نمودن از سر انگشتان تا بند پا است س آیا واجبست که مسح پاها را از سر
انگشتان تا بکعب بکشد یا بعکس میشود ج احوط بطریق متعارفست س خشک بودن
اعضاء وضو قبل از وضو شرطست در صحت وضو یا نه ج شرط نیست لکن بهتر
خشک بودنست س عضو بدن را در باران نگاه داشتن بجهة شستن برای وضو
یا غسل آیا جایز و صحیح است یا نه و وضو و غسل با این حاصل میشود یا نه ج بلی صحیح
و جایز است در این حال و حاصل میشود غسل و وضو لکن در وضو باید مسح و
رجلین با آب جدید از باران واقع نشود و ممزوج هم نشود آب وضو با باران جدید
که اگر واقع شود فاسد است س تکرار در مسح موجب بطلان وضو است یا نه
ج ضرر ندارد خصوصا اگر بجهة رعایت احتیاط باشد در تحقق مسح شرعی
ولکن موجب اثم است اگر بقصد مشروعیت باشد س تبعیض در وضو یعنی
بنحویکه بعض اعضا را بشوید بطریق ارتماسی و بعضی را بطریق ترتیبی آیا جایز است
یا نه ج بلی جایز است س مسح سر بدست چپ و مسح پای راست بدست چپ
و پای چپ را بدست راست جایز است یا نه ج احوط مسح سر و پای راست
بدست راست و مسح پای چپ بدست چپ است س اگر محل مسح رطوبتی داشته باشد

ولکن بطریقیستکه رطوبت ماسح غالب است بر ممسوح چه صورت دارد ج اگر
رطوبت ماسح غالب مؤثر باشد بر ممسوح عیب ندارد والا فلا س جایز است
اتیان بصلوة واجبه و مندوبه بهر وضو و غسل صحیحی یا نه ج بلی جایز است
اتیان بصلوة واجبه و مندوبه بهر غسلیکه رافع حدث مثل غسل جنابت قبل از
دخول در وقت و همچنین جایز است بهر وضوء صحیحی که رافع حدث باشد س وضوء
پیش از وقت میتواند بجا آورد که بان وضو فریضه حاضره را بعمل آورد بدونا
بودن نماز قضا بر ذمه تر یا نه ج بلی میتواند اگر وضوء مستحبی بجا آورد س
اگر کسی بعد از فراغ از غسل یا وضو شک کند که آیا آب مشتبه بنجس و مضاف
بوده یا نه چه صورت دارد ج وضوش صحیح است س شرائط وضو و آنچه
معتبر است دران بیان فرمائید ج شرائط وضو چند چیز است اول نیت
وان در وضو و غیران عبارتست از قصد بسوی عمل و معتبر است دران اینکه اتیان
بان نماید بعنوان فرمان برداری خداوند عالمیان س آیا نیت مقارن شستن
رو نماید یا پیش از ان ج نیت که عبارتست از داعی است علی الاقوی محل معینی
ندارد هر وقت حاصل شود و تمام عمل را بان بجا آورد کفایت میکند س اگر
کسی قصد تجدید نماید در وضو و حال آنکه محدث است یا آنکه قصد رفع حدث
کند در وضو و حال آنکه محدث نیست چه صورت دارد ج اگر از روی غفلت
باشد ضرر ندارد و وضوش صحیح است و بهتر آنستکه آن وضو را بشکند و وضو
دیگر بگیرد بقصد رفع حدث دویم واجبست ترتیب باینکه اول تمام رو را بشوید
وبعد از ان دست راسترا و بعد از ان دست چپرا و بعد از اینها مسح سر نماید و بعد
از ان مسح پاها کند و اقوی مقدم نداشتن پای چپ است بر پای راست و احوط تقدیم

پای راست است بر چپ س هرگاه کسی فراموش کرد شستن عضو سابق را و
لاحق را شست مثلاً اوّل دست چپ را شست بعد دست راست را چکند ج
عضو لاحق را بشوید بشرط آنکه موالات معتبره برهم نخورده باشد و اگر موالات برهم
خورده باشد وضو را از سر بگیرد س اگر تمام اجزاء وضو در آب باشد از آب
باران و هر یک را بقصد وضو در آب حرکت دهد یا بقصد شستن وضو مثلاً
یا نه ج بلی بقصد شستن مینماید وضو صحیح است و باید بعد از حرکت دادن رو
بقصد وضو دست راست را باین قصد حرکت دهد و بعد از آن دست چپ را ولی
مسح را در اینصورت با آب باقی مانده در دستها که آب خارج است صحیح نیست و رعایت
صحت مسح با اینکه غسل کف دست چپ را بنحو مذکور بنماید بلکه بعد از بیرون آوردن
از آب آنرا بدست راست بشوید س آیا ترتیب در میان اجزاء اعضاء هست یا نه
ج بلی واجب است ترتیب و کفایت میکند در حصول آن آنکه ابتدا با علی کند و بقیه
را بنحوی بشوید که در عرف گفته شود که از بالا بپائین شسته شده و واجب است موالات
یعنی پی در پی بجا آوردن اعمال آن بنحوی که در زمان شروع در عضو لاحق عضو
سابق با اعتدال هوا و احوال نخشکیده باشد پس هرگاه بجهت زیادی گرمی هوا
یا وزیدن باد یا حرارت بدن شخص یا غیر اینها از سایر اسباب بخشکد وضو صحیح است
اگر متتابعاً بدون فاصله بجا آورده باشد و الّا احوط استیناف است س هرگاه
بجهت سردی هوا و نحو آن در عضو سابق اثر باقی بماند و بدانیم که اگر هوا معتدل
میبود هر آینه خشک میشد در این صورت دوباره بجا آوردن لازم است یا نه
ج احوط استیناف است س اگر در حین شستن دست چپ دست راست
خشک شود امّا در صورت رطوبتی باشد چه صورت دارد ج وضو صحیح است

واحوط دوباره کرفتن وضو است س هرکاه اعضاء وضو خشکیده باشد اما
در زمینی که از حدّ رو کذشته رطوبت باشد آیا موالات معتبره در وضو بهم
خورده است یا نه ج محلّ اشکال است احوط اعادهٔ وضو است چهارم از واجبات
که با قدرت و تمکّن خودش وضو بکیرد و همینکه در عرف نکویند خود وضو
کرفت وضو باطلست و فرقی نیست میان عامد و ناسی و غافل و جاهل و میان
وضو و غسل و تیمّم و شستن و مسح نمودن و هرکاه بشرکت دیکری طهارترا
یا بعض آنرا بعمل آورد یا دیکری بعمل بیاورد آن طهارترا یا بعض آنرا کفایت
نمیکند چنانچه اکر شرکت غیر را در نیّت اخذ کرده باشد وضو باطلست چه وضو
بشرکت غیر بشود یا نشود س هرکاه در حال اضطرار شخص نتواند وضوء
خود را بکیرد چه کند ج باید در اینحال دیکری را معین بکیرد و معتبر در
خشکیدن اعضاء در اینحال خشکیدن اعضاء وضوکیرنده است نه وضودهنده
واحوط در اینحال نیّت نمودن هر دو است هرچند ظاهر کفایت نیّت وضو
کیرنده است اکر بقسمی باشد که فعل وضو را نسبت باو توان داد عرفاً و وضودهنده
بمنزلهٔ آلت باشد پنجم مطلق بودن آب وضو است خواه آب شور باشد یا شیرین
آب دریا باشد یا نه آب برف باشد یا نه باران باشد یا نه س هرکاه چیزی در
میان آب بریزند مثل نمک یا کلاب یا مانند اینها وضو در اینحال میتوان
کرفت یا نه ج هرکاه از اسم اطلاق بیرون نرود مضر نیست س آیا با آب
قلیان میتوان وضو کرفت یا نه و دفع خبث هم میکند یا نه ج بلی در هر حال
جایز است مادامیکه از اطلاق بیرون نرفته باشد س آیا وضو با آب مشتبه
بمضاف صحیح است یا نه ج صحیح است اکر بهر دو وضو بکیرد شسته آب وضو

باید غصبی نباشد یعنی مباح باشد که بملک خود یا باذن صریح از مالک یا
فحوی یا شاهد حال باشد واحوط در شاهد حال اقتصار بعلم است س
آیا از نهرها که در منازل وراههای اسفار وغیر آنها است وضو گرفتن چه
صورت دارد ج مادامیکه از مالک کراهتی ظاهر نشده باشد وضو صحیح است
واحتمال بودن صغیر یا مجنون یا خوابیدن مضر نیست س اگر کسی سهواً یا جهلاً
با آب غصبی وضو بگیرد صحیح است یا نه ج بلی صحیح است اما قیمت آن برا ضامن است
هفتم آب وضو نجس نباشد پس اگر وضو بگیرد با آب نجس باطل است مطلقاً بلکه اگر
بقصد جواز و شرعیت وضو گرفت بدون عذر حرام خواهد بود س هرگاه
شخص با آب نجس سهواً یا جهلاً یا نسیاناً یا غفلةً وضو گرفت چه صورت دارد ج
باطل است و براین تقدیر فرقی هم میان وقت وخارج از وقت نیست هشتم خوف
ضرری از استعمال آب نباشد مثل اینکه ظن ببرد برسیدن مرضی یا زیاد شدن مرض یا
طول بهم رسانیدن یا تنگی وقت یا بجهة ترس از تشنگی برخود یا بر رفیق خود که از
مفارقت او متضرر شود هرچند کافر باشد یا متضرر نشود ولیکن صاحب نفس محترمه
باشد یا خوف بر حیوان داشته باشد که از تشنگی بمیرد و بمردن آن متضرر شود واین
شرط و شرط سابق بر اینکه اباحة آب باشد از شرائط علمیه است نه از شرائط وجودیه
باین معنی که اگر علم نداشته باشد مضر نخواهد بود نهم آب غساله استنجا نباشد هر
چندان غساله پاک باشد و شرائط آن در بحث ازاله نجاسات گذشت دهم آب
وضو مشتبه بنجس نباشد س اگر ممکن نباشد مگر از این دو آب که مشتبه بنجس است
تیمم کند یا با یکی وضو بسازد و بعد با آن دیگر موضع وضو را بشوید و وضو بگیرد و
نماز کند ج اگر این دو آب قلیلند و ممکن است تکرار وضو بنحو مزبور و تکرار نماز

باین نحو که وضو بسازد بیکی از آنها و نماز کند و بعد تطهیر کند محال وضو را باب
دیگر و بعد وضو بسازد و بان نماز را اعاده کند بعید نیست تعین این عمل و اکتفا
بان و احوط ضم تیمم است نیز و اگر ممکن نیست تکرار نماز متعین است تیمم و اما اگر
هر دو کر نند ظاهر انست که وضو بنحو مزبور کافیست و احتیاج بتکرار نماز و تیمم نیست
اگر چه احوط تکرار نماز و ضم تیمم است و همچنین اگر یکی از آنها کر باشد و لکن در
اینصورت لازم است اب کر را در اخر استعمال کند س هر گاه چیزی بیکی از این دو
اب ملاقات نماید پاک است یا نه ج محکوم بطهارتست مگر اینکه حالت سابقه این دو
اب نجاست بوده باشد پس احوط بلکه اقوی حکم بنجاست ملاقی هر یک از آنها است
یازدهم واجبست که محل وضو پاک باشد از نجاست پس هر گاه اب برسد و جاری
شود بر محل وضو بقصد وضو و طهارت از نجس وضو باطلست دوازدهم واجبست
مکانیکه وضو میگیرد مباح باشد یعنی غصبی نباشد س هر گاه از روی جهل یا سهو
در محل غصبی وضو گرفت بعد از فراغ از وضو متذکر شد آیا وضوی چنین کسی صحیح است
یا نه ج بلی صحیح است لیکن از برای مالک زمین اجرة المثلی بر ذمه او تعلق میگیرد
اگر عرفا بگویند که عوض دارد سیزدهم واجبست که محل ریختن اب وضو اگر
منحصر است غصبی نباشد و اگر غیر منحصر باشد وضو گرفتن در ان صحیح است اگر چه
فعل حرامی را در ان مرتکب شده مگر اینکه وضو گرفتن علت تصرف نمودن در
ان محل بوده باشد س شخص متوضی یعنی وضو گیرنده مکانیکه ایستاده و
میخواهد وضو بگیرد غصبی است و لکن فضای انمکان مباح است وضویش صحیح است
یا نه ج وضو گرفتن در چنین محل مثل وضو گرفتن در کفش غصبی است پس
در وقت مسح پا را خارج کند از محل غصب انشاء الله تعالی وضویش صحیح است س

غسل در حمام غصبی صحیح است یا نه ج غسل فاسد است اگرچه آب آن حمام غصبی
مباح باشد س هرگاه از زمین غصبی آب مباح را بردارد و در جای مباح
وضو بسازد یا غسل کند چه صورت دارد ج انشاء الله عیب ندارد وضو
و غسلش صحیح است س هرگاه در زمین غصبی آب بارش جمع شود و از آن آب
بردارد بجهت رفع حدث یا رفع حدث بآن میشود یا نه ج بلی رفع حدث بآن
میشود س فاقد طهورین یعنی آنکه نه آب و نه چیزهای دیگر که تیمم بر آنها
جایز است یافت نشود برایش تکلیف او ساقط است یا نه یا آنکه باید اتیان بصلوٰة
نماید بلا طهارت و بر تقدیر سقوط قضاء لازمست اگر وقت بگذرد و بعد از حصول
احد طهورین شود یا نه و در صورت ثانیه که تکلیف ساقط نباشد باز حکم
بلزوم قضاء است یا نه ج احوط آنکه بهمان حالت نماز کند و لازمست
قضاء آن را نیز بجا آورد با طهارت س احکام جبائر را مفصلاً بیان فرمایند
ج جبائر جبائر تخته است از شکسته بستگی که آن را بر محل شکسته و مانند آن میبندند لهذا
لکن حکم در اینجا تمام چیزهائی نیست بلکه شامل کهنه هائی که بر جروح مانند
زخم شمشیر و غیر آن و قروح مانند زخم دمل و غیر آن میبندند بلکه نیز شامل
دوائیکه از ضمادات و مانند آنها بر عضو بجهت شکستن یا زخم بودن آن بجهت شفا
ضرورت میمالند س هرگاه صاحب جبیره بتواند عضو خود را بشوید برفع
جبیره یا رسیدن آب بزیر آن بفرو بردن بزیر آب یا مکرر ریختن آب بر آن تا آب
بزیر آن برسد بنحویکه در عرف شستن محل صدق نماید چه صورت دارد ج در
اینحال واجبست بر او شستن و کفایت نمیکند مسح بر جبیره س هرگاه عاجز از
شستن شود و نتواند آب بر محل برساند بجهت عدم تمکن از آن یا بجهت پاک نبودن

عضو یا نبودن امکان تطهیر چکند ج در اینوقت مسح نماید بر روی جبیره باید
و مسح برطوبت و تری که در دست از بقیه شستن سایر اجزاء و محل باقی مانده کفایت
نمیکند بلکه احوط مسح باب بقسمیکه اقل مراتب شستن صدق کند و لازم نیست
در چنین وقت قصد مسح نمودن چنانکه لازم نیست قصد شستن نمودن بلکه
انچه را که در واقع واجبست قصد نماید پس حکم در اینجا برخلاف مسح سر و پاها
میباشد بجهة انکه در انها قصد مسح لازم است و با تمکن مسح بر بشره واجبست مسح
برهمان بشره و افضل جمع مابین مسح بر بشره و مسح بر جبیره است و لازمست مسح نمودن
تمام جبیره و وانگذاشتن چیزی از ان بر حسب امکان بلی انچه ممکن نیست یا بسیار
دشوار است مثل مابین ریسمانها ئیکه بر جبیره کشیده شده است پس ظاهر سقوط
مسح است بالنسبه بانها و واجب نیست مسح بدست و کفایت میکند هر الیٔ
که مسح بان حاصل شود اگر مسح بدل از غسل باشد س هرگاه در بعضی از اعضا
زخم باشد و بران کهنه و شبه ان نباشد چکند ج با تمکن از شستن لوا میشوید
و با عدم تمکن از ان مسح میکند بر خود بشره و با نبودن تمکن از مسح ان بجهة نجاست
موضع یا غیر ان کهنه بر روی ان گذاشته از مسح مینماید و با تعذر ان اکتفا میکند
بشستن اطراف زخم و احوط جمع مابین وضو و شستن اطراف زخم و تیمم است بلکه
جمع مابین وضو و تیمم در جمیع صور این مسئله احوط است س هرگاه جبیره نجس
باشد و غیر ان هم نباشد که بر روی ان بگذارد تکلیف چیست ج باید اطراف انرا
بشوید در موضع شستن و دو طرف انرا مسح نماید در موضع مسح و هم تیمم نماید و
هر وقتیکه مسح بر جبیره ممکن نباشد نیز تیمم لازمست س هرگاه بر یکی از اعضاء
مانع از رسیدن اب بزیر ان باشد یا متعذر و یا دشوار باشد ازاله ان چکند ج

باید مسح بر روی آن نماید و احتیاطاً هم تیمم نماید و فرق نیست در جبیره مابین
اینکه در مواضع شستن باشد یا مواضع مسح و همچنین فرقی نیست مابین اینکه
در تمام عضو باشد یا بعض آن اگرچه بهتر در جبیرهٔ محل مسح جمع مابین وضو
و تیمم است و نیز فرقی نیست مابین اینکه عضو مسح کننده جبیره داشته باشد یا
غیر آن پس مسح میکند بهمان تری آب وضو که بر جبیره باقی مانده و معتبر است در جبائر
آنکه پاک باشد پس هرگاه نجس باشد کهنهٔ پاکی بر روی آن گذاشته آنرا مسح نماید و
احتیاطاً هم تیمم نماید بلی معتبر نیست در جبائر بجهت صحت وضو اینکه نماز در آن
جایز باشد پس جایز است درباره مردان مسح بر جبیرهٔ از حریر و جامهٔ از طلا بلی
معتبر است حرام نبودن استعمال آن پس هرگاه مغصوب باشد آن استعمال جایز
نیست و مسح بر آن کفایت نمیکند چنانکه کفایت نمیکند مسح کهنه که بر روی آن گذاشته
شود و بدانکه وضوء صاحب جبیره صحیح است حتی بعد از زوال عذر و تمکن از وضوی
صحیح هرچند وقت وسعت اعادهٔ عمل داشته باشد و اقوی عدم وجوب اعادهٔ
وضو است بجهت عمل دیگر اگرچه احوط است خصوصاً اگر در اثناء آن عذر برطرف
شود بلکه وجوب اعاده در اینصورت خالی از قوة نیست

در بیان احکام شکوک متعلقه بوضوست

س اگر کسی یقین در حدث و شک در وضو داشته باشد تکلیفش چیست ج
باید وضو بسازد س اگر کسی یقین در وضو داشته باشد و شک در حدث
چه صورت دارد ج بنا بر طهارت گذارد س اگر کسی یقین هم بحدث هم
بوضو دارد و شک دارد که آیا حدث مقدم است یا وضو حکمش چیست ج باید

وضو بسازد مگر در صورتیکه تاریخ طهارت را بداند س اگر کسی بعد از نماز شک
میکند که با وضو داشتم یا نه ج بنا را بر صحت عمل میگذارد و لکن از برای نماز
بعد وضو بسازد س هرگاه در اثنای عمل شک در طهارت نمود چکند ج
عمل را قطع کند و استیناف آن عمل نماید با طهارت جدید اگرچه احوط اتمام عمل
و استیناف آنست با طهارت جدید س هرگاه بعد از وضو یقین کرد که یکی از
اجزاء وضو را بعمل نیاورده است چه باید بکند ج اگر موالات بر هم نخورده
آن جزء و ما بعد آنرا بعمل میاورد و وضو صحیح است و هرگاه موالات معتبره بهم خورده
وضو را از سر میگیرد س هرگاه کسی بعد از شروع در شستن عضوی شک نماید
در عضو سابق چکند ج برگردد بسوی سابق و آنرا بجا بیاورد با مراعات موالات
و ترتیب و سایر شرائط و حکم ظن در این باب حکم شک است و فرقی نیست بین شک
در اجزاء و شک در شرائط پس مادامیکه فارغ از عمل نشده اگر در یکی از آنها شک
نماید باید تحصیل یقین کند و قول عدل واحد در هر یک از آنها حجت نیست علی
الاحوط و کثیر الشک اعتباری بشکش نیست س هرگاه موضع وضو یا غسل را
شخص نجس میدانست بعد از وضو یا غسل شک دارد که ازاله نجاست کرده یا نه ج
وضو و غسلش صحیح است و از برای بعد تطهیر کند آن موضع را و هرجا که علم دارد بملاقات
شدن آن برطوبت تطهیر نماید و بهتر آنستکه این وضو و غسل را اعاده نماید و اگر نماز
هم کرده اعاده کند س هرگاه کسی صاحب حدث مستمر باشد چه بول و چه غائط
و چه نوم و چه ریح تکلیفش چیست و مراد بحدث مستمر چیست ج مراد بحدث مستمر
قسمی استکه اگر بخواهد در اثناء نماز چیزی را که از او صادر میشود تجدید طهارت
کند حرج شدید لازم اید و هرگاه شخص مسلوس یا مبطون از برای ایشان نمی

طهارت و نماز را بجا آورد

آرام باشد که دران بتواند تحصیل طهارت نماید و نماز را بجا آورد انتظار آن زمان را
میکشد و اگر نباشد زمانی برای ایشان که وسعت دارد لیکن متمکن از این باشند که
بدون عسر و حرج نماز را با طهارت بجا آورند باین معنی که در هر جای از نماز که
حدث رو بداد طهارت را تجدید کنند و از همانجا که باقی مانده نماز را تمام کنند پس
بهمان نحو وضو میسازند و بنا میگذارند از موضع رو دادن حدث و احوط در
اینحال آنستکه نماز را بوضوء اوّل تمام کند و بعد از آن عمل مذکور را بجا آورد
و اگر زمان وسعت بر اقلّ واجب نماز که عبارتست از ایماء و یک تسبیح باشد در هر
رکعتی داشته باشد بهتر اتیان آنست بعد از نماز تامّة الافعال و با ممکن نشدن
بدون عسر و حرج از تجدید وضو بقسمیکه ذکر شد جهة بمی‌داری مداومت حدث وضو
میسازند از برای هر نمازی و بدون تأخیر نماز را بجا میآورند و حدث صادر شدن بین
نماز معفوّ از ایشانست و واجبست بر مسلوس اینکه پاره از کهنه یا کیسه یا نحو آن
بخود ببندد تا نجاست تعدّی بجاهای دیگر بدن نکند و امّا منی و مذی و ودی و
ناخن گرفتن و سر تراشیدن و غیر اینها از چیزهائیکه غیر شیعه ناقض وضو دانسته
اند پس هیچیک از اینها ناقض وضو نیست بلی مستحبست تجدید وضو با مذی
و ودی بدال مهمله (س) سنن وضو را اجمالاً بیان نمائید (ج) مستحبست
در وضو گذاشتن ظرفیکه از آن وضو میسازد بر طرف راست خود و این در ظرفها
که بتوان از آن بدست آب برداشت هر چند دستان شل باشد و مستحبست آب
برداشتن از ظرف بدست راست اگر چه بجهة شستن آن باشد و بسم الله گفتن در
اوّل و هر گاه دست در آب گذارد بگوید بسم الله و بالله اللّهمّ اجعلنی من التوّابین
و اجعلنی من المتطهّرین و خواندن دعاهائیکه در شستن رو و دستها و مسح

و پاها وارد شده و مستحبست از برای مرد ابتدا نمودن بظاهر ذراع در شستن اول
و بباطن ان در شستن دوم و مستحبست برای زن عکس ان و مکروهست استعانت
جستن بغیر در ریختن اب در دست خود و همچنین در سائر مقدمات قریبهٔ وضو
و افضل انستکه باقی بگذارد اب وضو را بر محل و از حضرت امام جعفر صادق منقولستکه
روزی حضرت امیر المؤمنین نشسته بود با محمد حنفیه حضرت فرمود یا محمد از برای من
ظرف ابی بیاور که وضو سازم بجهت نماز محمد ظرفی را که اب در ان بود حاضر ساخت
بعد حضرت بدست راست اب بر دست چپ ریخت پس گفت بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ وَالْحَمْدُ
لِلّٰهِ الَّذِي جَعَلَ الْمَاءَ طَهُورًا وَلَمْ يَجْعَلْهُ نَجِسًا پس استنجا کرد و فرمود اَللّٰهُمَّ حَصِّنْ
فَرْجِي وَاَعِفَّهُ وَاسْتُرْ عَوْرَتِي وَحَرِّمْنِي عَلَى النَّارِ پس مضمضه فرمود و گفت اَللّٰهُمَّ
لَقِّنِّي حُجَّتِي يَوْمَ اَلْقَاكَ وَاَطْلِقْ لِسَانِي بِذِكْرِكَ وَشُكْرِكَ پس استنشاق فرمود
و گفت اَللّٰهُمَّ لَا تُحَرِّمْ عَلَيَّ رِيحَ الْجَنَّةِ وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ يَشُمُّ رِيحَهَا وَرَوْحَهَا وَ
رَيْحَانَهَا وَطِيبَهَا پس رو را شست و فرمود اَللّٰهُمَّ بَيِّضْ وَجْهِي يَوْمَ تَسْوَدُّ فِيهِ الْوُجُوهُ
وَلَا تُسَوِّدْ وَجْهِي يَوْمَ تَبْيَضُّ فِيهِ الْوُجُوهُ پس دست راست را شست و فرمود اَللّٰهُمَّ
اَعْطِنِي كِتَابِي بِيَمِينِي وَالْخُلْدَ فِي الْجِنَانِ بِيَسَارِي وَحَاسِبْنِي حِسَابًا يَسِيرًا پس دست
چپ را شست و فرمود اَللّٰهُمَّ لَا تُعْطِنِي كِتَابِي بِيَسَارِي وَلَا مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِي وَلَا
تَجْعَلْهَا مَغْلُولَةً اِلَى عُنُقِي وَاَعُوذُ بِكَ مِنْ مُقَطَّعَاتِ النِّيرَانِ پس مسح سر بجا اورد
و فرمود اَللّٰهُمَّ غَشِّنِي بِرَحْمَتِكَ وَبَرَكَاتِكَ وَعَفْوِكَ وَعَافِيَتِكَ پس مسح پا کرد
و فرمود اَللّٰهُمَّ ثَبِّتْ قَدَمَيَّ عَلَى الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ يَوْمَ تَزِلُّ فِيهِ الْاَقْدَامُ وَاجْعَلْ
سَعْيِي فِيمَا يُرْضِيكَ عَنِّي پس سر برداشت و نگاه کرد و بمحمد گفت یا محمد هر که وضو بسازد
مثل وضوی من و بگوید مثل گفتهٔ من می افریند خدای تبارک و تعالی از هر قطره فرشته که

در غسل جنابت

تسبیح وتقدیس وتکبیر خدا کنند ومینویسد خدای عزّوجلّ ثواب آنرا بجهت او تا روز
قیامت وهرگاه مکلّف از وضو فارغ شود بگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وبعضی گفته‌اند
سه مرتبه سورهٔ مبارکهٔ انا انزلناه را بخواند ودر حدیث وارد است که هر که بخواند
بعد از تمام کردن وضو انا انزلناه را وبگوید اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ تَمَامَ الْوُضُوْءِ
تَمَامَ الصَّلٰوةِ وَتَمَامَ رِضْوَانِکَ وَتَمَامَ مَغْفِرَتِکَ نمیگذارد درباو گناهی مگر اینکه
محو مینماید جناب اقدس الهی ودر فقه الرضا مذکور است که هر مرد مؤمنی که بخواند
در وضویش انا انزلناه را بیرون میاید از گناهان مثل روزیکه از مادر متولّد شده
باشد وظاهر حدیث آنستکه یکمرتبه کافیست وبهتر آنستکه بگوید اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا
اللّٰهُ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِیْ مِنَ التَّوَّابِیْنَ وَاجْعَلْنِیْ مِنَ الْمُتَطَهِّرِیْنَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ
اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ تَمَامَ الْوُضُوْءِ وَتَمَامَ الصَّلٰوةِ وَتَمَامَ رِضْوَانِکَ وَالْجَنَّةَ
ومستحبست که مقدار آب وضو یک مدّ بوده باشد وآن چهار یک صاع است س
کیفیت اغسال واجبه ومستحبه را بیان فرمائید ج اغسال بر دو نوعست واجب
ومستحب آنکه واجبست وبیدن مکلّف تعلّق میگیرد پنج غسلست غسل جنابت وغسل
حیض وغسل استحاضه وغسل نفاس وغسل مسّ میّت واما غسل اموات که ببدن غیر
مکلّف تعلّق میگیرد پس در غیر اینمقام ذکر خواهد شد واغسال مستحبه گاهی بنذر و
شبه آن واجب میشود وتفصیل هر یک از اغسال واجبه میاید س سبب جنابت چند
چیز است بیان فرمائید ج دو چیز است اوّل بیرون آمدن منی از موضعی که
عادت بر بیرون آمدن از آن قرار گرفته خواه عادی بیشتر مردم باشد یا خصوص شخص
یا اصل خلقت او باشد یا بامر عارضی از مرد بیرون آید یا از زن در خواب بیرون آید یا بیداری
چه بجماع باشد چه بغیر آن باختیار باشد یا نه زیاد بیرون آید یا کم اگر چه بقدر ذرّه باشد

ونهو اغضر تکه ص

در غسل جنابت

و در حکم منی است خروج بلل مشتبه قبل از استبراء و اقوی غسل کردنست بسبب
بیرون آمدن منی از غیر موضع عادی خصوصا با ثبوت از پشت یا از سوراخی در قضیب
یا در زیر تخمها بیرون آید و خنثی غیر مشکل حکم آن واضح است و خنثی مشکل جنابتش
محقق میشود به بیرون آمدن از هر دو سوراخ یا سوراخیکه عادت بیرون آمدن
منی او از آن قرار گرفته و در غیر این دو صورت مشکلست احتیاط ترک نشود و طریق
احتیاط در این و نظائر آن با آنستکه اگر حالت سابقه طهارت از حدث اصغر است
غسل کند بعنوان احتیاط و اگر حدث اصغر باشد جمع کند بین غسل و وضو دوم جماع
و آن حاصل میشود بغائب شدن حشفه در قبل و دبر زن پس بدخول تمام حشفه جنابت
در هر دو حاصل میشود هر چند منی بیرون نیاید و جنابت بوطی میت و حیوان و موطوء
شدن از برای آنها اشکالست و همچنین است وطی ذکر و وطی در خنثی و دخول مقطوع
الحشفه و بعض آن پس احتیاط در همه آنها ترک نشود و طریق احتیاط گذشت
س منی بچه چیز مشخص و شناخته میشود ج شناخته میشود منی از مرد بسه
چیز اول شهوت خاصه که غالبا منی در آنحالت بیرون میاید دوم جهیدن سیم
سستی بدن پس از بیرون آمدن و اقوی اعتبار اجتماع اوصاف ثلثه است و با وجود
یکی از آنها اگر علم بانتفای آن دو تای دیگر باشد احتیاط سابق خوبست اگر چه
واجب نیست و بعضی اعتبار بوی شکوفه خرما و خمیر ترش دادن نموده اند و اقوی
خلاف آنست و اعتبار اوصاف مذکوره در زمان شکست و با یقین بمنی بودن غسل
واجبست در همه حال و در حال ناخوشی و ضعف بنیه یکی از شهوت و سستی
بدن حکم بجنابت نمیشود بلکه شهوت و سستی بدن هر دو معا شرطست و در باره زنان
شهوت معتبر است و سستی بدن نیز خواه تندرست باشند یا بیمار و جهیدن منی اعتبار

ندارد س زنان هم محتلم میشوند مثل مردان که غسل برایشان واجب میشود
واما اثار تعوم ثانیه در صوم در حق ایشان نیز لازم باشد یا نه ج بلی ممکنست
که مثل مردان باشند اگرچه بعید است و بر فرض انزال مثل مردانند در احکام
و وجوب غسل و غیران بسبب ان س محض حرکت کردن منی از محل خودش
موجب غسل میشود یا نه ج موجب غسل نمیشود مگر بخروج از حشفه س
استمناء چه معنی دارد ج عبارتست از طلب نمودن منی از مواد یا خروج
ان از حشفه پس در اینوقت جنابت متحقق میشود س اگر کسی شك کند
در خروج منی یا خواب ببیند محتلم شد و بعد از بیدار شدن اثری نبیند ایا
واجبست بر او غسل یا نه ج غسل واجب نیست س هرگاه بیرون اید منی
مرد از زن بعد از غسل واجب میشود غسل یا نه و یا شك داشته باشد زن که
منی از خودش است یا منی از مرد است یا انکه مظنه بهم رساند که منی از زن بیرون
امده لکن نمیداند که از مرد است یا از خودش چه صورت دارد ج جنابت هیچ
یك متحقق نمیشود و غسل واجب نیست بلی اگر علم بهم رساند یا بنکه منی از خودش
میباشد یا اینکه علم بهم رساند یا بنکه مخلوطست با منی مرد واجبست اعاده غسل
س اگر کسی دید یا در جامه مختص بخود منی ببیند و یقین کند که این منی از
خودش است و یقین کند که بعد از ان نیز غسل نکرده تکلیفش نسبت بنمازهائیکه
کرده است چیست ج باید غسل کند و اعاده کند هر نمازیرا که یقین دارد
در حالت جنابت بجا اورده است س اموریکه مشروط بغسل است و غسل
از برای انها لازم میشود چند چیز است اجمالا بیان فرمایید ج هفت چیز است
اول طواف واجب دوم نماز مطلقاً خواه واجب خواه مستحب اصلی باشد یا نما

احتیاط و در حکم انست اجزاء فراموش شده از نماز و سجود سهو بنابر احتیاط
اما در نماز میت و سجده های قرانیه طهارت لازم نیست سیم روزه واجب
و تفصیل ان در صوم میاید چهارم مس اسماء الله و اقوی حرمت مس لفظ
جلاله است که جزء اسمی شده باشد مثل عبد الله و فرقی نیست در اسماء میان
لفظ الله و غیر ان بنابر اقوی چنانچه فرقی نیست در اسم مختص یا بین لغات و اقوی
ترک مس نمودن اسماء انبیاء و ائمه هدی و حضرت زهرا علیهم السلام است و احوط ترک
مس اسماء ملائکه است هرگاه بقصد نفوس مقدسه ایشان نوشته شده باشد
پنجم درنگ نمودن در مساجد مسلمین خواه جنابت پیش از دخول در مسجد باشد
و خواه بعد از دخول در ان خواه بسبب احتلام باشد یا غیر ان پس بهر حال واجبست
بر جنب بیرون رفتن از ان بلی جایز است بر جنب عبور نمودن از مساجد بمعنی که
از طرفی داخل شود و از طرف دیگر بیرون رود مگر مسجد الحرام و مسجد رسول الله
و کسیکه در این دو مسجد جنب شود یا داخل شود در ان با جنابت عمدا یا سهوا
واجبست تیمم نماید بجهت بیرون امدن از انها و هرگاه زمان بیرون رفتن کمتر از
زمان تیمم یا بقدر زمان تیمم باشد در این صورت بیرون رود بدون تیمم
و اگر فرضا زمان غسل یا زمان تیمم مساوی یا کمتر از ان باشد در اینصورت
غسل نماید و حرامست علی الاحوط داخل شدن جنب در مشاهد مشرفه و حکم انها
حکم مسجد است پس جایز نیست عبور از انها و اگر در یکی از انها جنب شود تیمم
نموده بیرون میاید و بهتر انستکه رواق را بحکم مشاهد قرار بدهد ششم داخل
شدن در مسجد بجهت گذاشتن چیزی در ان و احوط انستکه چیزی از بیرون مسجد یا
در حال عبور از ان در ان نگذارد و داخل شدن بجهت برداشتن چیزی از مسجد جایز است

هفتم خواندن چیزی از چهار سورهٔ که در آنها سجدهٔ واجب هست و آنها سورهٔ
اقرأ و سورهٔ والنجم و سورهٔ الم تنزیل و سورهٔ حم سجده میباشند و فرقی نیست
میان آیهٔ سجده و غیر آن حتی بسم الله و بعض از آن هرگاه بقصد سورهٔ سجده گفته
شود و مستحب است غسل نمودن هر چند امر موقوف بر آن تعلق بمکلف نگرفته باشد
هشتم واجب است غسل هرگاه نذر کرده باشد و مثل نذر است قسم و عهد و
یمین باشد پس چیزهائیکه مکروه هست در حق جنب بیان فرمائید ج چند
چیز است اول خوردن و آشامیدن مگر آنکه وضو بسازد یا مضمضه و استنشاق
نماید دوم خواندن زیاده از هفت آیه از غیر سور عزائم از قرآن و کراهت خواندن
هفتاد آیه بیشتر است و بهتر آنستکه هیچ نخواند تا از این حالت بیرون رود سیم
مس نمودن غیر محل کتابت قرآن مثل حواشی و سفیدی درمیان سطرها چهارم
خوابیدن مگر آنکه وضو بسازد یا تیمم بدل از غسل نماید اگر آب نیابد یا آنکه نتواند
استعمال آن نماید و افضل برای او تعجیل در غسل است هرگاه بتواند پنجم خضاب
نمودن بحنا و غیر آن همچنانکه مکروه هست جنب نمودن خود را در حال خضاب پیش از
تأثیر بخشیدن پس اموریکه مستحب است در حق شخص جنب در وقت غسل بیان
فرمائید ج مستحبات در زمان غسل چند چیز است اول شستن دستها از مرفق
پیش از غسل دوم مضمضه نمودن پیش از غسل سه دفعه سیم کشیدن دست بر
بدن بهر جائیکه برسد خصوصاً در ترتیبی بلکه سزاوار آنستکه کمال خواطر جمعی در
رسیدن آب تحصیل نماید و موئیکه احتمال بدهد که بجهة مجتمع بودن آن آب
بزیر آن نرسیده بدست زدن و امثال آن آب بزیر آن برساند و انگشتر و مانند آنرا
بیرون نماید و بشکنهائیکه در بعض جاهای بدن اتفاق میافتد آب برساند چهارم

سه دفعه

استبراء ببول کردن از برای جنبی که منی از او بیرون آمده باشد و این نوع استبراء
شرط صحت غسل نیست و فائده آن در بحث استبراء بول گذشت و بدانکه غسل
جنابت مجزی از وضوء است در هر چیزی که مشروط بوضو باشد و اگر در اثنای غسل
نمودن حدث اصغر رو دهد اقوی صحت غسل و عدم لزوم استیناف است اگرچه احوط
اتمام و استیناف است و در احتیاط و احراز واقع کفایت میکند استیناف آن
بقصد ما فی الذمه برا او است واقعا از غسل تام یا اتمام آن و کیفیت آن از برای نماز و مانند
آن از چیزهائیکه صحت آنها مشروط بوضو است وضو میسازد و در تفسیر امام
حسن عسکری ع مذکور است که هر که بعد از وضو و غسل جنابت این دعا را بخواند
گناهان او بریزد چنانکه برگ از درخت میریزد و بهر قطره از قطرات وضوء او
و غسل او حق تعالی ملکی خلق نماید که تسبیح و تقدیس و تکبیر و تهلیل الهی کنند و صلوات
بر محمد و آل محمد فرستند و ثواب آن از آن او باشد و گناهانش آمرزیده شود سُبْحَانَكَ
اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ
وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ وَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِيّاً وَلِيُّكَ وَخَلِيفَتُكَ
بَعْدَ نَبِيِّكَ عَلَى خَلْقِكَ وَأَنَّ أَوْلِيَائَهُ خُلَفَائُكَ وَأَوْصِيَائَهُ أَوْصِيَائُكَ
س طریقه غسل کردن و واجبات آنرا بیان فرمائید ج غسل بر دو قسم است
ترتیبی و ارتماسی اما ترتیبی عبارتست از سه شستن اول شستن تمام سر با گردن
دویم شستن طرف راست از بدن سیم شستن طرف چپ از بدن اما باید در شستن
سر چیزی از بدن را با گردن بشوید تا یقین نماید بشستن تمام آن و در شستن طرف راست
چیزی از گردن و طرف چپ بشوید تا خاطر جمع شود بشستن تمام طرف راست و
همچنین در شستن طرف چپ و باید نصف عورتین و ناف را با طرف راست بدن و نصف

چپ را با طرف چپ بدن بشوید و بهتر آنستکه تمام آنها را با هر یک از طرفین بشوید
س ریختن آب با دست کشیدن بر بدن واجب است یا نه ج واجب نیست س
در غسل ترتیبی بقصد سر و کردن تمام بدن را در آب فرو برد بعد طرف راست
و بعد طرف چپ کافیست یا نه ج بلی کافیست س بعضی از عضوها را ترتیبی
و بعضی را ارتماسی بشوید چه صورت دارد ج جائز است بهر نحویکه باشد
س هرگاه تمام عضو در آب باشد و بقصد شستن هر عضو بدن را حرکت دهد
در آب جائز است یا نه ج بلی کفایت میکند دوم غسل ارتماسی و آن عبارت
از شستن تمام بدن است بفرو بردن در آب و معتبر نیست فرا گرفتن آب تمام بدن را
در یک حال حقیقی بنحویکه هیچ یک از اجزاء بدن را آب پیش از دیگری فرا نگیرد چنانکه
کفایت نمیکند شسته شدن تمام آن در یک دفعه عرفیه بلکه معتبر آنستکه در همان فرا
گرفتن آب تمام بدن را تمام آن شسته شود هر چند که پارۀ اجزاء پس و پیش شسته شود
و غسل ترتیبی افضل از غسل ارتماسی است و معتبر است در غسل چند چیز اول نیت
و معتبر است در آن قربت چنانکه در وضو شنیدی و تعیین غسل جنابت از سایر غسلها
و جائز است جمع نمودن میان چند غسل در یک عمل بتفصیلیکه پیش در وضو گذشت و
بایستکه اول عمل در هر یک از ترتیبی و ارتماسی با نیت باشد بتفصیلیکه در نیت وضو
دانسته شد با استمرار قصد تا آخر عمل دوم شستن ظاهر تمام بدن و نگذاشتن چیزی
ازان اگر چه بسیار کم باشد و لازمست زائل نمودن هر چیزیکه نگذارد آب بظاهر بشره برسد
و دست مالیدن بهر چیزیکه بدون دست مالیدن نخواهد آب بان برسد چون زیر ناخن و
و چین ها حکم بدن را دارد بیانیکه در وضو صاحب جبیره گذشت و واجب نیست شستن
مو و کفایت نمیکند شستن آن از شستن خود بدن و موئیکه از توابع بشره است چون

شستن ان خالی از قوة نیست و احوط شستن چیزهائیست که از ظاهر بدن بودن
ان معلوم نیست سیم رعایت نمودن ترتیب در غسل ترتیبی چنانچه مذکور شد چهارم
مباح بودن اب و در مقدمه کتاب دانستیکه غیر اب مطلق پاک چیزیرا پاک نمیکند
و وضو و غسل بغیر ان جایز نیست پنجم مباح بودن مکانیکه در ان غسل میکند
و همچنین ظرفیکه با ان اب بر بدن خود میریزد و جائیکه اب غسل در ان ریخته میشود
چنانکه در وضو گذشت ششم انکه خود بدن خود را بشوید با قدرت و تمکن هفتم
انکه مانعی از شستن نداشته باشد و بیان ان در وضو گذشت هشتم پاک بودن
بدن پیش از شستن بلی شستن سر و گردن هرگاه پاک باشد موقوف بر پاک بودن سائر
اجزاء بدن نیست و احوط اینستکه پیش از غسل تمام بدن پاک باشد و احکام جبیره
بیانیکه در وضو گذشت در غسل جاریست و احکام هر دو یکی است مگر موالات
که در غسل ترتیبی لازم نیست و متفرق ساختن ان بهر قسم جائزاست و بهتر پی
در پی بجا اوردن انست بلی واجب میشود بنذر و شبه ان و تنگ شدن وقت و
امثال ان لکن در اینحال اگر پی در پی نشوید غسل صحیح است **پس** اغسال مندوبه را
بیان فرمایند **ج** بدانکه اغسال مندوبه بسیار است و دور نیست که عدد ان منتهی
بصد غسل شود و معروفتر از انها چند غسل است که در این مختصر ذکر میشود و انها هم
بر سه قسم است **قسم اول** اغسالیکه تعلق بزمان دارد و انها چند غسلست
اول غسل جمعه است و وقت ان بعد از طلوع فجر صادق از روز جمعه است تا وقت
زوال و از زوال تا اخر روز شنبه انرا قضا مینماید اگرچه احوط انستکه بجا اورد
بقصد قربت نه قضا تا اخر روز جمعه و اگر بترسد که روز جمعه متمکن از غسل نشود در
روز پنجشنبه جائز است که بنیت تقدیم بجا اورد و همچنین است حال در شب جمعه لکن

در اغسال مندوبه

هرگاه متمکن شد از اعادهٔ ان در روز جمعه پیش از زوال اعاده نماید و اگر متمکن نشد
که در وقت اعاده نماید لکن اگر در خارج وقت متمکن از قضا شد اکتفا میکند بانچه
پیش بجا اورده است دوّم و سیّم غسل روز عید فطر و روز عید قربانست چهارم
غسل روز عرفه است پنجم غسل روز ترویه که هشتم ذی حجّه است ششم غسل روز
عید غدیر که هیجدهم ذی الحجّه است هفتم غسل روز مباهله است و ان بیست و چهارم
ذی الحجّه است هشتم غسل روز مبعث و ان بیست و هفتم ماه رجب است نهم غسل
روز مولود حضرت پیغمبر صلّی الله علیه واله و ان هفدهم ربیع الاوّل است
بنا بر مشهور دهم غسل عید نوروز است یازدهم غسل در ماه رجب و ان اوّل ماه
و نیمه و اخر ماه و در شب هر یک از انها است دوازدهم غسل شب نیمهٔ شعبان سیزدهم
غسل در ماه مبارک رمضان در اوّل ماهست و در شبهای طاق از ان و مؤکّدات
در شبهای قدر و شب نیمه و شب هفدهم و بیست و پنجم و بیست و هفتم و بیست و نهم
وظاهر اینستکه در هر شب از شبهای دههٔ اخر مستحب باشد چنانکه ظاهر اینستکه
در شب بیست و سیم اگر در اوّل شب غسل را بجا اورده مستحبست که در اخر شب غسل
دیگر بجا اورد چهاردهم غسل شب عید فطر و از برای اغسال مذکوره در اوقات خود
وقت معیّنی نیست اگرچه بهتر انستکه در اوّل وقت ان بجا اورد و حدث اصغر یا اکبر
ناقض هیچ یک از انها نیست باینمعنی که اعاده غسل لازم نیست در عمل باستحباب

قسم دوّم اغسالی است که تعلّق بمکان دارد و انها چند جا است اوّل بجهة
داخل شدن بمکه دوّم بجهة داخل شدن در خانهٔ کعبه سیّم بجهة داخل شدن مسجد
الحرام چهارم بجهة داخل شدن بمدینهٔ مشرّفه پنجم بجهة داخل شدن مسجد حضرت
رسول صلّی الله علیه واله ششم از برای داخل شدن روضهٔ مقدّسهٔ حضرت رسول

لکن استحباب غسل از جهت مکانیست معلوم نیست قسم سیم اغسالیکه از برای افعال
چندی مستحب شده و آنها چند چیز است از برای احرام و طواف و وقوف بعرفات و
وقوف در مشعر و از برای نحر و قربانی کردن و سر تراشیدن و از برای زیارت حضرت
پیغمبر و ائمه صلوات الله علیهم و از برای اینکه بخواهد امام را در خواب ببیند یا
بدین واسطه مقام خود را بشناسد و از برای توبه از معاصی اگرچه صغیره باشد
و از برای طلب حاجت و بجهت استخاره یعنی از خدا طلب نمودن خیر در امور کردن
و اینند و غسل مختص بنماز حاجت و استخاره نیست بلکه در مطلق طلب حاجت و غیران
جاریست و اکتفا باینها کردیم س از اغسال مسنونه بعد از حصول فعلی از افعال
وارد شده است یا نه ج بلی وارد است و از انجمله از برای قضای مفرط با احتراق

در نماز کسوفین ۳

تمام قرص و احوط وجوب غسل است یا رفتن بجهت دیدن دار کشیده شده یا کشتن چلپاسه
است پس از برای ان زمان معینی نیست و در تمام عمر وقت آن باقیست و آنچه از برای
بجا آوردن عملی است بعد از غسل از قبیل غسل زیارت یا غسل بجهت نماز حاجت و
شبیه اینها پس اقوی اینست که غسل در اول روز کفایت میکند تا آخر روز و همچنین در اول
شب غسل نمودن مجزیست از برای عمل تا آخر شب بلکه میتوان گفت بغسلیکه در روز
بجا آورده میتواند شب عمل را بجا آورد و همچنین بعکس و منتقض میشود غسل مذکور
بغیر خواب از سایر نواقض پیش از عمل علی الاقوی بلکه انتقاض بخواب نیز خالی از قوت
نیست س خون حیض بچه شناخته میشود و علامات و صفات آن چیست بیان فرمایید
ج خون حیض شناخته میشود در غالب زنان در غالب اوقات بتیرگی رنگ
و غلظت و جهیدن و گرمی و سوزاندن فرج هنگام بیرون آمدن س خونیکه پیش
از نه سال یا بعد از بلوغ بسن یاس دیده میشود چه حکم دارد ممکن است که حیض باشد یا نه

در احکام حیض است

ج خون قبل از نه سال حیض نیست اگرچه بصفات حیض باشد پس واجب است براو
بعد از بلوغ غسل استحاضه هرگاه قلیله نباشد واگر یقین کند که خون بواسطهٔ
زخمی و مانند آن غیر از استحاضه بهم رسیده چیزی براو نیست و زنیکه تاریخ ولادتش
معلوم نباشد و خونی ببیند از او و یقین دارد که از حیض است با شکّ در بلوغ
حکم بسبق بلوغ میشود و امّا خون بعد از بلوغ بحدّ یأس محکوم باستحاضه است
مادامیکه علم بخلاف استحاضه بهم نرسد و این در صورتیستکه یقین کند بیأس واگر
شکّ داشته باشد در بلوغ بحدّ یأس و خونی ببیند محکوم بحیض است با امکان
س سنّ یأس حدّش تا چه وقت ج حدّ یأس در قرشیّه تمام شدن شصت سال
قمری شرعی است از هنگام ولادت و قرشی کسی استکه نسب او بنضر بن کنانه برسد
از طرف پدر و مادر یا از طرف پدر بتنهائی باشد و امّا از طرف مادر بتنهائی
کفایت نمیکند و از قرشیّه در این ازمنه غیر از زنان هاشمیّه کسی معروف نیست بلی
قبیله که منسوب بقریش باشند اگر معلوم شود انتساب ایشان بنضر بن کنانه درزوهم
تمیمه نیز همان حال را دارند و امّا غیر قرشیّه پس حدّ یأس در حقّ او تمام شدن پنجاه
سال قمری شرعی است خواه کنیز باشد یا آزاد س هرگاه خون حیض مشتبه بخون
بکارت شود شناختن آن بچه طریقست ج در تشخیص شناختن آن باید که
قدری پنبه داخل در فرج کند و قدری صبر نماید و بهتر آنستکه وقتیکه میخواهد این
عمل را بکند بپشت بخوابد و پاها را بلند کند و بعد از آنکه مدّتی گذشت پنبه را آهسته
بیرون آورد پس اگر که خون در دور آن واقع شده باشد آن خون بکارتست و اگر
خون تمام پنبه را گرفته باشد خون حیض است و شرطست در امتحان مذکور اینکه
قروح یا جروح احاطه بفرج مثل بکارت نداشته باشد و همچنین خون بسیار نباشد

که نتوان تشخیص داد و اگر نماز کند بدون امتحان مذکور با ممکن بودن آن باطلست
نماز هر چند بعد ظاهر شود که خون بکارت بوده است مگر آنکه برجاء مصادفه با
واقع بجا آورد با ظهور آن س خون حیض اگر مشتبه بخون قرحه شود طریق
شناختن آن بچه نوع است ج طریق شناختن ندارد بلکه باید عمل بر طبق حالت
سابقه نماید و احوط جمع ما بین تروک حائض و اعمال طاهره است و اگر مشتبه
شود بخون نفاس مثل آنکه احتمال ولادت بدهد و علم نداشته باشد بآن چنانچه
از آن چیزی بیرون آید که شک کند که انسانست یا مبدء انسان یا غیر آن خصوصا
اگر در عادت اتفاق افتد حکم بحیض میکند و همچنین هر خونیکه زن ببیند در میان
سه و ده و پرده کمتر منقطع شود حیض است مادامیکه ندانند که از قروح یا جروح است
و همچنین هرگاه بعد از گذشتن ده روز از حیض خون ببیند و اوصاف حیض در آن
باشد دو حیض خواهد بود س هرگاه خون بر سه منقطع شود و در بین ده
روز باز دیده شود و منقطع شود حکمش چیست ج تمامی خون و وسط محکوم
بحیض است س حیض با حمل ممکنست که جمع شود یا نه ج بلی ممکنست بنا
بر اقوی س ایام حیض اقل و اکثرش چه قدر است ج اکثر ایام حیض ده
روز است مثل کمتر ایام خالی بودن از حیض که آن نیز ده روز است و اقل حیض
که کمتر از آن نیست سه روز است پس هرگاه یک روز یا دو روز خون ببیند حیض
نخواهد بود س عادت وقتا و عددا بچه قسم متحقق میشود و حکم هر یک
چیست ج متحقق میشود عادت بدیدن خون دو دفعه در دو ماه مساوی
پس اگر عدد و وقت هر دو مساوی باشند مثل اینکه در دو ماه از غره تا پنجم
خون ببیند او را صاحب عادت وقتیه و عددیه میگویند و اگر در عدد مساوی

باشند نیز در وقت مثل اینکه در ماه اول پنج روز خون دید از اول و در ماه
دویم پنج روز خون دید از آخر ماه او را صاحب عادت عددیه گویند و اگر تنها
باشد در وقت نه در عدد مثل آنکه در ماه اول خون دید پنج روز و در ماه دویم
شش روز هم دید از اول ماه خون دید او را صاحب عادت وقتیه گویند و نیز
محقق میشود عادت عددیه بمساوی دیدن خون دو دفعه در یک ماه همچنانکه
محقق میشود عادت نیز بدیدن خون در دو دفعه مساوی در بیشتر از دو ماه و
در صورت عادت وقتی و عددیه یا عادت وقتیه تنهائی بدیدن خون ترک عبادت
کند هر چند خون بصفت حیض نباشد و در صاحب عادت عددیه تنهائی خلافست
و اقوی وجوب ترک عبادتست در صورتیکه خون دارای صفات حیض باشد
یا آنکه سه روز گذشته باشد و در غیر آن احوط جمع است میان افعال مستحاضه
و تروک حائض و صاحب عادت هرگاه خون او از عادت تجاوز نماید صبر کند
و استظهار نماید بترک نمودن عبادت اگر عادت او از ده کمتر باشد بقدر عدد
ایام استظهار و حکم آن خلافست و اقوی وجوب ترک عبادتست در یک روز
و همچنین در زائد تا روز دهم اگر بصفات حیض باشد و اگر فاقد صفات باشد احوط
جمع است میان تروک حائض و افعال مستحاضه و بعد هرگاه خون منقطع
شد بدهم روز یا کمتر تمام حیض است و هرگاه گذشت از ده روز اگر تمیز نداشته باشد

یا داشته باشد

و موافق با عادت باشد عادت آن معتبر است و زائد بر عادت استحاضه است بی
اشکال و اگر تمیز داشته باشد و تمیز مخالف با عادت باشد یا آنکه نتوان مجموع را حیض
قرار داد بجهت تجاوز عشره یا عدم فاصله اقل طهر عادت حیض است و زائد بر آن
استحاضه است **و اما احکام حیض** آنکه صحیح نیست از آن نماز

نه واجب و نه سنت و نه اصلی و نه نماز احتیاط و نه سجدهٔ سهو بلکه اگر بین نماز
حائض شود نماز باطلست حتی اگر حرفی از تشهد مانده باشد بلکه پیش از تمام نمودن
سلام واجب نیز واگر در نماز باشد و گمان نماید که حائض شد داخل کند دست
خود را و بمالد بموضعیکه خون بیرون میاید پس اگر خون بیرون نیامده باشد از
نماز بیرون رود و الّا نماز را تمام کند لکن ظاهر اینستکه اگر چنین نکند و نماز را
تمام کند عیبی ندارد و نماز او صحیح است اگر بعد از نماز ظاهر نشود حائض شدن
یا معلوم نشود پیش بودن حیض بر تمام بودن نماز و همچنین صحیح نیست از او روزه
و نه طواف و حرامست بر او داخل شدن در مسجد الحرام و مسجد رسول الله ص و درنگ
نمودن در باقی مساجد بتفصیلیکه در بحث جنابت گذشت س در زمان حیض
وطی نمودن در قبل حائض چه صورت دارد ج حرامست در زمان حیض وطی
نمودن در قبل حائض با علم بان و درباره هر یک از مرد و زن موجب فسق میشود
بلکه حلال شمردن آن موجب کفر است با علم بجهت آن س هرگاه وطی نمود
در زمان حیض زوج زوجهٔ خود را آیا کفاره واجبست یا نه ج واجب نیست
ولی احتیاط شدید در دادن کفاره است بلکه ترک نشود س کفارهٔ وطی چقدر است
ج کفاره عبارتست از یک دینار یعنی اشرفی هیجده نخودی که یک مثقال شرعیست
و اینمقدار کفاره در اوّل حیض است و در وسط آن نصف اشرفی و در آخر آن
ربع آن س اوّل و وسط و آخر حیض را بیان فرمائید ج زنیکه عادتش
مثلاً شش روز است روز اوّل و دوم آن اوّل حیض است و روز سیم و چهارم وسط
حیض است و روز پنجم و ششم آخر حیض است س وطی کنیز در زمان حیض
کفاره اش چه قدر است ج کفارهٔ آن سه مد گندم است یا جو که به مسکین

در احکام حیض و نفاس

بدهند هرچند اخوان باشد س قول زن در حائض بودن و پاک شدنش مسموع است
یا نه ج بلی مسموع است اگرچه مظنون باشد که دروغ خبر دادن کاذب است و هرگاه خبر
دهد که در یکماه سه حیض دیده در بعض اخبار وارد است که از زنهای مطلع بحال
او بپرسند که در شهور سابقه نیز چنین بوده که میگوید یا نه اگر تصدیق کردند
قول او مسموع است والّا فلا و عمل باین خبر در مورد خود بعید نیست لکن عمل بقول
او مطلقاً و ترتیب احکام حیض نیست بهر زمانیکه میگوید احوط است فی الجمله و
واجب بر زن حائض که بعد از بریده شدن خون غسل نماید بجهت هر واجب
مستحبی که مشروط بطهارت از حدث اکبر باشد مثل غسل جنابت و کیفیت غسل حیض
مثل غسل جنابت است لکن غسل حیض کفایت از وضو نمیکند علی الاحوط مثل سائر
اغسال و تقدیم وضو بر غسل لازم نیست اگرچه افضل است س کیفیت نفاس را
بیان فرمائید ج نفاس خونیست که در وقت زائیدن از زنان میاید خواه همراه
طفل بیاید خواه بعد از آن خواه هر دو وقت بشرط آنکه کمتر از ده روز باشد که هرگاه
ده روز از زائیدن گذشته باشد بعد از آن خون ببیند نفاس نخواهد بود و فرق
نیست میان آنکه طفل تمام متولد شده باشد یا تمام نشده سقط شود هرچند مضغه
باشد بلکه علقه بشرط آنکه علم بهم رساند باینکه آن مبدء انسان است یا آنکه چهار قابله
شهادت دهند بر آن و نطفه و علقه مشتبه اعتبار ندارد و همچنین هرگاه زائید و هرگاه
خون نبیند و نه خون پیش از زائیدن هرچند بقدر لحظه باشد و از برای اقل نفاس
تحدیدی نیست پس ممکن است بقدر لحظه باشد و اکثر آن ده روز است اگرچه احوط جمع است
میان افعال مستحاضه و تروک نفساء تا هجده روز و ان نفاس غیر صاحب عادت مستقره
چه بر ده روز منقطع شود چه بگذرد و صاحب عادت مستقره نفاس را بقدر عادت

ذکر احکام استحاضه

اواست واما اکر بر کمتر از ده روز خون او قطع شود نفاس او تمام انمقدار است و
همچنین اکر بر ده منقطع شود واکر از ده بکذرد عادت او نفاس است وبقیه استحاضه
واحوط انستکه تا ده روز نیز نفاس قرار دهد واعمال مستحاضه را نیز بجا اورد ولکن
انچه که ذکر شد از انکه عادت را نفاس قرار دهد یا ده روز را وقتی استکه در اول
واخر خون ببیند یا در تمام مدت مذکوره بخلاف انکه اکر در یکی از اول یا اخر یا
وسط خون ببیند نفاس ان طرفین وانچه زمان ما بین انست خواهد بود پس کسیکه
عادتش هشت روز و در اول واخر ببیند تمام نفاس است واکر در اول وچهارم
یا پنجم وهشتم خون دید چهار روز نفاس خواهد بود چنانچه اکر دید به مکر یکروز
از این روزها نفاس و مختص بمقدار دیدن خون خواهد بود واکر دید چهارم مثلا
خون دید واز عادت کذشت وبر ده منقطع شد از چهارم تا دهم نفاس است
ومثل انستکه شنیدی حال مبتدئه ومضطربه تا ده روز وهر چیزیکه بر حائض
میباشد از حرام وواجب ومستحب ومکروه بر نفسا نیز چنین است س استحاضه
بر چند قسم است ج بر سه قسم است قلیله وکثیره ومتوسطه س قلیله بچه
شناخته میشود ج شناختن ان باین نحو استکه قدری پنبه در فرج میکذارند
اکر خون بان برسد ولکن از ان فرا نکیرد قلیله است س متوسطه چه نوع است
ج طریقه متوسطه اینستکه در پنبه فرو رود واز ان نکذرد س کثیره بچه
نوع است ج باین نوع استکه خون از پنبه بکذرد وبکهنه برسد چه انکه از کهنه
بکذرد یا نکذرد س در قلیله غسل ووضو واجبست یا نه ج غسل واجب
نیست ولکن وضو لازمست از برای هر نماز واجبی واکر خواهد نافله کند هر نمازیرا
باید یک وضو بعمل اورد ودر قسم دوم که متوسطه است یک غسل واجب میشود

دیدیکه نفاس او مقدار دیدن خونست چنانچه اکر در وسط و اخر یا اول و وسط خون

خون

از برای نماز صبح اگر قبل از نماز صبح متوسطه شود و اگر بعد از نماز صبح و پیش از نماز
ظهر یا عشاء متوسطه شود احوط بلکه اقوی آنستکه یک غسل کند از برای نمازهای
بعد و واجبست وضو از برای هر نماز واجب مگر برای نماز صبح که وضو احوطست
و شرطست در هر نماز مستحبی و در قسم سیم که کثیره است سه غسل واجب میشود یکی از برای
نماز صبح و یکی از برای نماز ظهر و عصر که جمع کند میان هر دو و یکی از برای مغرب
و عشا که جمع کند نیز میان هر دو و اگر خواهد هر نماز را با یک غسل کند جایز است و
احوط وضو گرفتن با هر یک از اغسال است و در واجب بودن وضو از برای هر یک
از نماز عصر و عشا خلافست و احوط عدم ترکست و واجب غسل و وضو در سه قسم
گذشته در حالتی است که خونیکه باعث غسل یا وضو میشود پیش از نماز بهم رسیده
در غیر وقت آن نماز باشد بشرط آنکه غسل یا وضو بعمل نیاورده باشد از برای خون
بعد از دیدن آن و لکن آنچه ذکر شد در حکم سه قسم در وقتی است که خون یک نسبت بود
باشد پس اگر تبدیل روی دهد مثل آنکه کثرت بقلت برگردد یا قلت بکثرت برگردد
حکم بر میگردد پس اگر پیش از غسل نمودن از برای نماز صبح کثرت برگردد بقلت اکتفا
میکند بیک غسل و اگر پیش از غسل ظهرین برگردد کثرت بقلت کفایت میکند دو غسل
چنانچه اگر بعد از نماز صبح قلت برگردد بکثرت دو غسل خواهد بود در آن روز و اگر بعد از
نماز ظهرین چنین شد یک غسل میکند و اگر بعد از نماز صبح قلت برگردد بتوسط در
آن روز احوط غسل کردنست چنانچه پیش گذشت و احوط آنستکه از برای رفع ناخوشی
استحاضه در جائیکه موجب وضو بود وضو و در جائیکه موجب غسل بود غسل نماید
مثل آنکه هرگاه وضو یا غسل نمود و پیش از نماز کردن دانست از حال خود که دیگر
خون نخواهد دید و رفع ناخوشی او خواهد شد اعاده نماید آنچه نموده بود در اول

بودن

در مسّ میّت است

از وضو یا غسل س آیا واجب است بر مستحاضه استبراء کردن یا نه ج واجب است
و باید آنکه پنبه بر خود بردارد بقدری که متعارف است در معلوم شدن حال آن یا آن قدر
صبر نماید و بعد بمقتضای آن عمل نماید از منقطع شدن خون یا قلیله بودن آن یا متوسطه
بودن یا کثیره بودن و همچنین واجب است علی الاحوط که از برای هر نماز عوض نماید
پنبه را یا بشوید آنرا اگر نجس شده باشد و همچنین بشوید ظاهر فرج را اگر نجس شده باشد
بلکه احوط عوض نمودن کهنه یا شستن آنست هر گاه ملوث بخون شده باشد و بعد از
غسل بلکه وضو نماز را تاخیر نکند و اهتمام نماید در حفظ نمودن خود را از بیرون
آمدن خون مادامیکه متضرر نشود و اگر متضرر شود واجب نیست و اگر در بین غسل
حدث اصغر از او صادر شود احتیاط شدید آنستکه استیناف غسل کند بقصد آنچه
بر او است از اتمام یا غسل تام و وضو بسازد و اگر در اثنای غسل واقع شود اگر
همان حدثیکه رفع آنرا میکرد واقع شود اعاده غسل نماید بشرط عدم استمرار حیض
و نفاس در حکم واحد است و اگر غیر آن واقع شود غسل باطل نمیشود س غسل
مس میت در چه وقت واجب میشود کیفیت آنرا بیان فرمائید ج واجب میشود
غسل بمس نمودن میت بعد از سرد شدن و پیش از غسل دادن س آیا فرقی هست
میان میت کافر و مسلم یا نه ج فرقی نیست و در حکم میت است قطعه که در آن
استخوان باشد خواه از زنده جدا شده باشد یا از مرده و در وجوب غسل بمس
نمودن استخوان بی گوشت اشکالست و احوط غسل نمودن است و فرقی نیست بعد از
صدق مس بین آنکه ماس و ممسوس مما تحلها الحیوة باشد یا آنکه نباشد پس واجب است
غسل بمس نمودن دندان و ناخن میت اگر چه بناخن باشد بلی مس مو موجب غسل نمیشود
از جهت عدم صدق مس و هر چه موقوف بر وضوء است موقوف بر غسل مس میت

در غسل میت

و وضو شکسته میشود بسبب مس نمودن میت علی الاحوط و غسل مس میت کفایت از
وضو نمیکند علی الاحوط س احکام میت را از غسل و کفن و حنوط نمودن
و نماز کردن و دفن نمودن بیان فرمایید ج بدانکه غسل دادن میت واجب
کفائیست باین معنی که بر همه مکلفین واجبست و اگر یک نفر غسل را بجا آورد از
دیگران ساقط است س آیا اولی بغسل دادن میت کدام کس میباشد ج نسبت
بزن خود شوهر است چه آن زن آزاد باشد چه بنده دائمه باشد یا متعه لکن در
متعه اشکال هست و عمل باحتیاط خوبست و بعد از شوهر مالک مقدمست بر
غیر مالک و اگر متعدد باشند شریک خواهند بود در ولایت و بعد از مالک ارحام
و ایشان مقدم بر اجنبی میباشند هرچند هاشمی باشد و اگر وصیت نموده باشد
که او غسل دهد احتیاط از برای ورثه عمل نمودن بوصیت است هرچند هاشمی
نباشد و طبقات ارحام در اولی بودن بغسل بترتیب طبقات ارث پس پدر و
مادر و اولاد مقدم بر جد و جده و برادر و خواهر میباشند و ایشان مقدم بر اعمام
و اخوال میباشند و بعد ولاء عتق مقدم است بر ولاء ضامن جریره و ضامن
جریره مقدم است بر حاکم شرع و معنی اولویت در اینمقام آنستکه اگر ولی بخواهد بخود
مباشرت کند یا شخصی را معین کند مزاحمت او جائز نیست نه آنکه صحت غسل
مشروط باذن او است پس هرگاه بی اذن اولیاء غسل دهند میت را باطل نیست
و همچنین است حکم در نماز لکن احتیاط شدید در تحصیل اذن اولیاء است مهما امکن
س شرطست که غسل دهنده شیعه اثنی عشری باشد یا نه ج بلی شرطست
س آیا غسل دهنده میت شرطست در ذکوریت و انائیت مثل میت باشد یا نه
ج بلی شرطست مگر در محارم با عدم مماثل علی الاحوط و زن و شوهر و پسر سه ساله

در غسل میّت

اگر زن او را غسل بدهد و دختر سه ساله اگر مرد او را غسل بدهد عیب ندارد
و در حکم میّت است سینه یا قطعه که در آن سینه باشد پس واجبست غسل دادن
و حنوط و کفن نمودن و نماز کردن بر آن و قطعه که در آن استخوان باشد نیز واجبست
غسل دادن و حنوط و کفن نمودن س طفلیکه چهار ماهه شده باشد و سقط
شود واجبست غسل و کفن و حنوط او نمودن یا نه ج بلی واجبست لکن نماز نه
واجبست و نه مستحب و اگر چهار ماه کمتر داشته باشد واجبست علی الاحوط او را در
کهنه پیچیدن و دفن کردن س واجبست ازاله نمودن نجاست از بدن میّت پیش
از غسل و پوشانیدن عورت او را از ناظر محترم در حال غسل یا نه ج بلی واجبست
مثل سائر احوال چنانچه واجبست رو بقبله نمایند میّت را در حال احتضار اگر
رو بقبله نباشد باینکه بر پشت بخوابانند او را و روی او و کف پاهای او را متوجه قبله
نمایند و منقطع میشود وجوب مذکور بتحقق شدن وفات مگر در دفن نمودن و احوط
مراعات آنست بعد از بیرون شدن روح تا بدفن نمودن نیز اگر چه کیفیتش مختلف است
پس تا غسل دادن بهیئت محتضر گذاشته شود و بعد از آن مثل حال دفن و فرقی نیست
در وجوب مذکور میان آنکه محتضر مرد باشد یا زن طفل باشد یا بالغ و واجب نیست
غسل دادن کسیکه واجب شده باشد کشتن او برجم یا قصاص یا غیر اینها و غسل کرده
باشد بامر حاکم شرع یا از جانب خود اغتسال کرده واجبست از برای میّت و اگر بعد از
آن غسل بمیرد بسبب دیگر واجبست غسل دادن س طریقه غسل دادن میّت را
بیان فرمائید ج واجبست غسل دادن میّت را بسه آب اوّل بسدر دوّم بکافور
سیم بآب قراح یعنی بآب خالص و واجبست ترتیب بنحو مذکور در میان سه غسل
و فرقی نیست در این حکم میان آنکه میّت جنب باشد یا حائض یا نباشد و ترک نشود

احتیاط بغسل دادن میت را بغسل ترتیبی وکیفیت ان بنحویستکه در غسل جنابت
گذشت وهمچنین شرطست نیت در هریک از سه غسل ونیت هر غسلی را مقارن
شروع دران نماید س اگر اب میسر نشود برای غسل میت تکلیفش چیست ج
احوط سه تیمم دادن میت است باینطریق که تیمم اول را بقصد ما فی الذمه مرددا
مابین بدل از سه غسل وغسل اب سدر ودوم را بدل غسل اب کافور وسیم را
بدل غسل اب قراح یا انکه یک تیمم بدهند بدل از اغسال ثلثه بقصد احتیاط
وبعد ازان سه تیمم بدهد هریک را بدل یک غسل از اغسال ثلثه احتیاطا وهمچنین
اگر نرسد بر میت از غسل دادن بجهة عارضی مثل سوختن یا البرد او بودن احوط
اینستکه او را سه تیمم یا چهار تیمم بدهند چنانکه گذشت وتیمم را بدست خود بعمل
اورند نه بدست میت واحوط جمع است میان دست حی ومیت با امکان واقوی
اعتبار مباح بودن مکان غسل است س احکام کفن نمودن میت را بیان
فرمائید ج واجب است کفن نمودن بسه پارچه وان پیراهن ولنگ ولفافه است
که از سر تا سر میت بپوشاند وشرطست در پیراهن که از شانه تا نصف ساق را بپوشاند
ودر لنگ انکه میان ناف وزانو را فرا گرفته باشد ودر لفافه اینکه از طول بقدری
زیاد باشد که دو سر کفن را توان بست واز عرض بقدری زیاد باشد که بر روی هم
بیفتد دو طرف ان واحوط در پیراهن بلند بودن انست تا بقدم ودر لنگ
پوشانیدن انست از سینه تا بقدم لکن احوط انستکه زائد بر قدر واجب را بدون
اذن کبار ورثه نکنند چنانچه اگر صغیر داشته باشد از مال صغیر برندارد س اگر
مقدور نشود سه پارچه تکلیف چیست ج اکتفا بانچه مقدور است نماید بلکه
اگر هیچ مقدور نشود مگر پوشانیدن عورتین واجبست در اینحال عورتین تنها را

در کفن میت

بپوشانند س کیفیت کفن کردن را بیان فرمائید ج طریقه‌اش آنستکه لنگ
مقدم بر پیراهن و پیراهن مقدم بر لفافه باشد و احوط آنستکه هر یک از سر تا پا
بپوشاند و آنچه را که در نماز جائز نیست مغصوب بودن و نجس بودن
و حریر بودن و احتیاط آنستکه از پوست نباشد هر چند آن حیوان تذکیه شده
و ماکول اللحم باشد و همه اینها در حال اختیار است و اما در حال اضطرار پس
تکفین و ستر عورت با اینها غیر از مغصوب جائز بلکه واجب س کفن را
از اصل مال برمیدارند یا از ثلث ج از اصل مال برمیدارند هر چند مدیون
باشد مگر زن که کفن او بر ذمه شوهر است هر چند زن مالدار باشد و واجبست
بعد از غسل حنوط کردن و آن مسح نمودن هفت موضع سجود است بکافور و کفایت
میکند بدان مسمی و این حنوط مخصوص از برای میتی است که محرم نباشد و اگر
محرم باشد بوی خوش ابدا نزدیک او نبرند مگر آنکه بعد از طواف مرده باشد که در
اینصورت قول بجواز خالی از قوت نیست س نماز میت واجبست یا نه ج نماز
میت واجبست بر شیعه اثنی عشری مطلقا چه شهید باشد چه کشته شده باشد
بقصاص یا خود خود را کشته باشد یا ختنه نکرده باشد یا غیر ایشان از ارباب کبائر
و همچنین بر سنی علی الاظهر چه در حال تقیه چه در غیر تقیه و جائز نیست نماز بر
کفار چه اصلی و چه غیر آن و ملحق میشود بمسلم مرده که در بلاد اسلام یافت شود و طفل
و دیوانه اگر متولد شده باشد از مؤمن یا مؤمنه و همچنین واجبست نماز بر لقیط
دار الاسلام بلکه مشهور چنین دانسته اند لقیط دار الکفر را نیز هرگاه در آن مسلمی
باشد که ممکن باشد تولد از آن س آیا نماز میت واجب کفائی است یا عینی
ج نماز میت لازمست بوجوب کفائی ولکن شرطست در صحت آن که مصلی مؤمن

اثنی عشری باشد واحوط اعتبار بلوغ اگرچه اقوی عدم اعتبار انست در
صحت و سقوط از مکلفین س آیا ولی بنماز چه کسی است ج اولی بنماز
کسی است که اولی بغسل است بتفصیلیکه گذشت وجائز نیست نماز بر میّت
بدون اذن ولی چه فرادی و چه جماعت واگر اذن ندهد ولی احدی را بر جماعت
و خود نیز اقدام نکند با قابلیت اگر منوط بعذر شرعی باشد منشا ساقط شدن
ولایت نمیشود و نماز را فرادی خواهند کرد با آن یا خود ولی خواهد کرد
واگر بسبب عذر شرعی نباشد احوط بلکه اقوی گذاردن امر است نیز بر ولی
و کیفیّت نماز آنستکه نیت بکند و پنج تکبیر که اوّل انها تکبیرة الاحرام است بگوید
و در میان انها چهار دعا بخواند اوّل شهادتین دوّم صلوات بر پیغمبر و آل
انجناب سیّم دعا برای مؤمنین چهارم دعا از برای میّت پس اگر بعد از تکبیر
اوّل بگوید اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللّٰهِ
و بعد از تکبیر دوّم اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِ مُحَمَّدٍ و بعد از تکبیر سیّم اَللّٰهُمَّ
اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِيْنَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ و بعد از تکبیر چهارم اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِهٰذَا الْمَيِّتِ
و بعد از ان تکبیر پنجم را بگوید کفایت میکند لکن اینها در وقتی است که میّت شیعه
اثنی عشری باشد پس اگر طفل باشد چه نماز بر او واجب باشد یا نباشد بعد از
تکبیر چهارم بگوید اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لِاَبَوَيْهِ وَلَنَا سَلَفًا وَّ فَرَطًا وَّ اَجْرًا اگر پدر
و مادر طفل هر دو مؤمن باشند واگر یکی از ایشان کافر یا مخالف باشد دعا را بمؤمن
تنها نماید و واجبست در ان نیت و قیام و رو بقبله نمودن با امکان و گذاردن
سر میّت را بطرف راست نماز گذار مگر انکه ماموم باشد و هر گاه عکس بگذارد
میّت را باطل میباشد نماز چه از روی فراموشی و چه از روی جهل و همچنین شرط

بپشت خوابانیدن میت را در حال نماز س احکام دفن را بیان فرمایید دفن
نمودن جسد میت واجب بوجوب کفائیست ج واجب کفائیست و باید
پنهان نماید جسد میت را در زیر خاک بنحویکه محفوظ بماند جثه او از ضرر
درندگان و بوی او از انتشار و واجبست که بخوابانند او را بدست راست
رو بقبله و هرگاه در کشتی باشد و دفن او ممکن نباشد بگذارند او را در ظرفی
مثل صندوق و سر آنرا ببندند و در دریا اندازند و یا اینکه بر پای او چیز سنگینی
مثل سنگ ببندند و او را در دریا اندازند ولکن احوط بجا آوردن اولست
با امکان و اگر میت زن غیر مسلمه باشد یا مثل آن چه کتابیه باشد چه غیر کتابیه
و حامله باشد بطفل مؤمن واجبست او را پشت بقبله دفن نمایند تا آنکه طفل
رو بقبله باشد هرگاه طفل صاحب روح شده باشد و حرامست زدن بصورت
و خراشیدن آن و کندن مو چه در ماتم اقارب و چه در غیر اقارب و همچنین شق نمودن
رخت بر غیر پدر و برادر س تیمم در چه وقت واجب میشود بیان فرمایید

در تیمم

ج در وقتی واجب میشود که از برای مکلف ممکن نشود استعمال آب عقلا یا
شرعا و آن محقق میشود بچند چیز اول نیافتن آب بقدریکه کفایت تمام غسل یا
وضو را نماید و معیار در نیافتن آب بقدریکه کفایت تمام غسل یا وضو را نماید
صدق عرفی است ولکن اگر در بیابان باشد و احتمال بدهد وجود آب را در یکی از
اطراف لازمست که تفحص کند در چهار سمت از آن در ارض سهله بقدر رفتن یک
تیر پرتاب و در ارض غیر سهله بمقدار یک تیر دوم آنکه بترسد بسبب سعی در تحصیل
آب ضرری بنفس یا عرض یا مال معتدبه او برسد چه از جهت خوف از دزد باشد یا
درنده یا گم شدن در راه یا غیر اینها سیم ترسیدن از استعمال آب بجهت ناخوشی یا درد

چشم یا ورم یا زخم یا دمل یا امثال آنها از چیزها آنکه با وجود آنها استعمال آب
موجب ضرر است اگر ملحق بجبیره یا آنچه در حکم آنست نبوده باشد چهارم آنکه
در استعمال آب الم شدیدی باشد که بحسب عادت تحمل آن نتوان نمود و از این قبیل است
شدت سرما و اگر استعمال آب سبب ترکیدن پوست بشره یا درشت شدن آن بشود
بقسمیکه تحمل آن بحسب عادت دشوار باشد تیمم میکند خواه سبب بیرون آمدن خون
بشود یا نه و خواه بسبب سردی هوا باشد یا نه پنجم تحصیل آب محتاج باشد بتحمل منت
و ذلت که بحسب عادت تحمل آن ممکن نباشد چه بجهت [illegible] باشد یا غیر آن و از این باب است
تحصیل دلو و ریسمان و مقدمات گرم کردن آب هرگاه محتاج بآن باشد ششم آنکه
نتواند تحصیل آب نماید مگر آنکه آنچه دارد بذل نماید یا آنکه نقد از مال خود
بذل نماید که بذل آن مضر بحال او باشد هفتم آنکه وقت گنجایش تحصیل آب یا
استعمال آنرا نداشته باشد هشتم آنکه آبیکه دارد کفایت از برای وضو یا غسل و تطهیر
بدن یا جامه نجس نداشته باشد پس جامه یا بدن را پاک میکند و تیمم بدل از وضو یا
غسل نماید نهم آنکه بترسد بعد از استعمال آبیکه دارد عطش بر خود یا مسلم دیگر
یا حیوان محترمی غالب شود س در زمانیکه تیمم واجب شد اگر وضو بسازد یا
غسل کند صحیح است یا نه ج غیر تیمم در اینحال باطل خواهد بود مگر در بذل
مال و در تحمل منت و خواری و در تنگی وقت و در جائیکه ممنوع از مقدمات طهارت
باشد نه خود آن س تیمم بر غیر زمین میتوان کرد یا نه ج جایز نیست تیمم
مگر بر زمین خواه خاک خالص باشد یا سنگ و یا گچ و یا آهک پیش از پختن آنها
یا غیر آنها از هر چیزیکه زمین گفته میشود هرچند رنگین باشد و هرچند غبار
از آن بدست نچسبد و جایز است تیمم بر خاک قبر و خاکیکه دفعه دیگر بجهت تیمم

استعمال شده باشد و احوط و اولی آنستکه بخاک خالص تیمم کند با تمکن و بعد
بزمین و بعد بسنگ و اگر زمین نباشد اصلاً تیمم نماید بغبار و اگر ممکن نشد تیمم
نماید بگل اگر ممکن نباشد خشکانیدن آن س کیفیت تیمم را بیان فرمائید ج تیمم
عبارتست از زدن شکم دو دست بر زمین یک مرتبه و مسح پیشانی و دو جبین
علی الاحوط بطول نه بعرض بتمام شکم دستها با هم از ابتدای رستنگاه موی تا
اول بینی و ابروها و احوط مسح نمودن آنها است پس از آن مسح پشت دست راست
بشکم دست چپ از زند دستها تا سر انگشتان و بعد از آن مسح پشت دست چپ بشکم دست
راست بنحو مذکور و آنچه در وقت گذاشتن شکم دست بر پشت دیگری مس میشود
مسح آن لازم است نه ما بین انگشتان و شرائطیکه در وضو گذشت در تیمم نیز معتبر
س تیمم بدل از وضو یا غسل یک ضرب کافیست یا نه ج اقوی کفایت یک
ضربت برای مسح پیشانی و دستها مطلقا و احوط آنستکه دو تیمم نماید یکی بدو
ضربت و یکی بیک ضربت و کفایت میکند در احتیاط آنکه تیمم اول را تمام کند
و در ثانی اکتفا بیک ضربت جهت پشت دستها نماید و رعایت این احتیاط در تیمم
بدل از غسل ترک نشود سؤال نماز بر چند قسم است جواب بر دو قسم
واجب و مستحب اما نماز واجب در زمان غیبت امام علیه التحیة والسلام بر
پنج قسم است اول فرائض پنجگانه یومیه شبانه روزی دویم نماز آیات سیم نماز
طواف چهارم نمازیکه باجاره یا نذر یا عهد یا امثال اینها واجب شده باشد
پنجم نماز میت اما نماز جمعه که جمعی قسم علاحده قرار داده اند پس داخل در
پنجگانه یومیه میباشد س نماز جمعه واجب تخییری است یا عینی ج واجب
تخییری است نه عینی س عدد رکعات پنجگانه یومیه را بیان فرمائید ج عدد

در اقسام نماز

رکعات نماز یومیه هفده رکعت است که عبارت میباشد از دو رکعت نماز
صبح و نماز ظهر چهار رکعت و نماز عصر چهار رکعت و نماز مغرب سه رکعت
و نماز عشا چهار رکعت و نماز چهار رکعتی در سفر و در هنگام ترس از دشمن
دو رکعت است قسم دوم نماز مستحب است و آن بسیار است و لکن اقتصار
میشود بنافله نمازهای یومیه شبانه روزی که آنها را رواتب مینامند پس هشت
رکعت نافله ظهر که پیش از نماز ظهر باید کرد و هشت رکعت نافله عصر است که پیش
از نماز عصر باید کرد و چهار رکعت نافله مغرب است که بعد از نماز مغرب باید
کرد و دو رکعت نافله عشاء است که آنرا وتیره مینامند نشسته بعد از نماز عشا
باید کرد و آن یک رکعت محسوب است و هشت رکعت نافله شب است که وقت آن
بعد از نصف شب است و هر چند نزدیک بصبح باشد بهتر است و دو رکعت
نماز شفع است که بعد از نماز شب باید کرد و یک رکعت نماز وتر است که بعد از
نماز شفع باید کرد و دو رکعت نافله نماز صبح است که پیش از نماز صبح باید کرد و
مجموع اینها سی و چهار رکعت است که عدد رکعات فریضه شبانه روزی با
نافله آن پنجاه و یک رکعت میباشد و نافله را هر دو رکعت بیک سلام اتیان نماید
و اکتفا بحمد تنها و نخواندن سوره و قنوت میتوان نمود س نماز عید قربان
و عید رمضان واجب است یا نه ج در عصر امام ع یا نائب خاص واجب است اما
در این عصر مستحب است س اوقات نماز را بیان فرمائید ج اوقات نماز
بر چهار قسم است اول وقت مختص دوم وقت فضیلت سیم وقت منزلت چهارم
وقت اجزائی و وقت مختص از برای هر نماز مقداریست که ممکن باشد بحسب حال
شخص تحصیل شرائط در آن وقت و ادای آن نماز در آن و اگر از پیش واجد شرائط

در اوقات نماز است

باشد همانمقدار ادای نماز است امّا انکه وقت مختصّ بظهر است مقدار ادای
ظهر از اوّل وقت ظهر است وانکه مختص بعصر است مقدار ادای عصر از اخر
وقت عصر است وانکه مختصّ بمغربست بقدر زمانیستکه بتوان نماز مغرب را ادا
بجا اورد وانکه مختصّ بعشاء است مقدار ادای چهار رکعت از اخر نیمه شب است
و ما بین اینها وقت مشترکست امّا وقت فضیلت در نماز ظهر از وقت زوال افتاب
از دائرهٔ نصف النهار در سمت راس تا اینکه سایه مثل شاخص شود و وقت
فضیلت نماز عصر بعد از نماز ظهر است تا انکه سایه شاخص دو مثل ان شود و
بعد از فضیلت نماز ظهر و عصر وقت اجزائیست امّا اجزائی ظهر بعد از فضیلت
ظهر است تا اخر وقتش وامّا اجزائی عصر در دو وقتست یکی پیش از وقت
فضیلتش ان ویکی بعد از وقت فضیلتش تا اخر وقتش وامّا وقت فضیلت
مغرب از وقت غروبست تا برطرف شدن شفق مغربی وان سرخیست که در سمت
مغرب بهم میرسد بعد از غروب افتاب و وقت فضیلت نماز عشاء بعد از
برطرف شدن سرخیست از مغرب تا ثلث اوّل شب واجزائی مغرب یکوقتست
بعد از فضیلتش تا اخر وقتش و وقت فضیلت نماز صبح اوّل پهن شدن سفیدیست
در افق مشرق که فجر صادق باشد تا سرخی مشرق نزده بعد از ان وقت اجزائی
تا طلوع افتاب و در نماز صبح وقت مشترک و مختص نیست س وقت اجزائی
یعنی چه ج یعنی نماز اداء است ولی فضیلت ندارد س ایا نماز تا کی
اداء است ج تا بقدر یک رکعتی از اخر وقت باقیست اگر مصلّی انرا درک نمود
نماز را ادا بجا اورده نه قضا اگرچه باقی انرا بعد از وقت بجا اورده و جائز نیست
تاخیر انداختن نماز را از وقتیکه از برای ان تحدید شده است و نه مقدّم داشتن

بران واگر نماز پیش از وقت نمود باطلست چه تمام نماز پیش از وقت واقع شده
باشد چه بعض آن چه بعمد کرده باشد چه بفراموشی چه مسئله را دانسته باشد چه
ندانسته باشد چه وقت را بشناسد چه نشناسد س آیا جائز است اعتماد نمودن
بمظنه در داخل شدن وقت یا نه ج جائز نیست با ممکن بودن علم و قول دو نفر
عادل معتبر است و قائم مقام علم است علی الاقوی بلکه جواز اعتماد بر اذان شخص
معتمد و قول یک عادل بعید نیست بلی جائز است اعتماد بر مظنه هرگاه ممکن نشود
علم در هوای ابر و احوط آنستکه در غیر هوای ابر از سائر اعذار صبر نماید تا
علم بدخول وقت حاصل شود و هرگاه ظاهر شود که مظنه او فاسد بوده است
باید اعاده کند نماز را هرگاه تمام نماز را در خارج وقت بجا آورده باشد و اگر
جزئی از آن در وقت واقع شده هرچند سلام واجب باشد اعاده نکند در صورت
جواز اکتفاء بظن مثل هوای ابر یا یقین بدخول وقت و اگر کسی مشغول نماز
عصر یا عشاء شود پیش از نماز ظهر و مغرب پس اگر متذکر شود در حالتیکه در
نماز باشد عدول نماید بنیت نماز پیش چه ظهر و چه مغرب اگر در وقت مختص
نباشد و الا احوط اعاده نماز است بعد از عدول و اتمام و اگر بعد از فراغ
باشد مجزیست الا هرگاه در وقت مختص بنماز ظهر یا مغرب واقع شده باشد
و بعد از آن نماز ظهر یا مغرب را بکند س ماهیت قبله و کیفیت استقبال بقبله را
بیان فرمائید ج بدانکه قبله مکانیستکه خانه کعبه در آن واقع است و
محاذی آن تا باسمان و همچنین تا باخر زمین قبله است و حجر اسمعیل داخل قبله
نیست هرچند در طواف که داخلست و واجبست بر نماز گذار توجه بعین کعبه
و در حق بعید جهة کافیست س چیزهائیکه واجبست در آنها رو بقبله بودن

ست قبله

چند چیز است ج پنج چیز است اوّل نماز واجب چه نمازهای شبانه روزی
باشد یا غیر آن و از آنجمله است نماز میّت و نماز مستحبّیکه بنذر و مانند آن بر خود واجب
کرده باشد بنابر وجهیکه موافق با احتیاط است و نماز عید فطر و اضحی که در این
زمان واجب نیست حکم نماز واجب را دارد و همچنین فرائض یومیّه که بر سبیل
استحباب اعادهٔ آن مینماید یا قضائیکه تبرّعاً از جانب میّت بجا میآورد حکم نماز
واجب را دارد و امّا نمازهای مستحبّی پس اگر در وقت قرار گرفتن بر زمین باشد واجبست
بنابر احتیاط در آنها رو بقبله بودن و اگر در زمان راه رفتن و سواری باشد واجب
نیست حتّی در وقت تکبیر گفتن و غیر آن از سائر ارکان نماز دوّم انسان در حال
احتضار سیّم در حال نماز کردن بر او بقسمیکه سر او بطرف راست نماز گذارد و
پاهای او بسمت چپ او باشد چهارم میّت در هنگام دفن او را بپهلوی راست
بخوابانند و سرها بسمت مغرب و رو و شکم و پیش روی بدن او رو بقبله باشد پنجم
حیوانیکه میخواهند او را تذکیه نمایند زیرا که در تحقیق تذکیه شرطست رو بقبله بودن
آن حیوان در آنحال س کیفیّت مکان نماز گذار را بیان فرمائید ج بدانکه
جائز است نماز در هر مکانیکه خالی باشد از هر جهتیکه تعدّی نماید و جائز التّصرّف
باشد چه مملوک باشد بسبب عین و منفعت هر دو یا منفعت فقط باجاره یا تحلیل
یا وصیّت منفعت از برای شخص یا غیر اینها و چه ماذون التّصرّف باشد از برای
نماز کننده خواه باذن عام باشد یا باذن نماز کردن خواه باذن صریح باشد یا
غیر آن خواه مباح الأصل باشد مثل زمین موات یا غیر آن و چه شاهد حال
مالک بتصرّف داشته باشد برابطه که میان مصلّی و مالک باشد از صداقت و
غیر آن که منشأ رضای مالک باشد و معتبر است علم بهم رسانیدن از شاهد حال پس

در لباس مصلی است

اگر علم بهم نرساند و مظنه بهم رساند نمیتواند نماز کند در ملک غیر لکن این در
غیر صحرا و باغاتیستکه بحسب تعارف و عادت مانع از داخل شدن نداشته باشد
مثل دیوار که نماز در انها ما دام که امارات راضی نبودن مالک نباشد صحیح است
س ایا نماز جائز است در خانه پدر و مادر و فرزند و جد و جده و برادر
و خواهر و عم و عمه و خالو و خاله و صدیق بدون اذن ایشان یا نه ج جائز
نیست بنا بر اقوی و حال انها با سایر مردم مساوی میباشد س هرگاه عمداً
در حال اختیار در ملک غصبی نماز کند صحیح است یا نه ج باطلست هرچند نماز
مستحبی باشد یا خود غاصب نباشد س اگر از روی جهل یا نسیان در ملک غصبی
نماز کند چه صورت دارد ج نماز صحیح است مگر در صورت جهل بحکم از روی
تقصیر و اگر عرفاً اجرت دارد ضامن است س هرگاه بغیر حق کسی را در ملک
غصبی حبس کرده اند یا انکه بجهة نفس محترمه خود یا دیگران گرفتار شده برفتن
در مکان مغصوب پس در انجا نماز کرد نمازش صحیح است یا نه ج اگر چاره بیرون
رفتن از انمکان غصبی ندارد نماز در انجا صحیح است س احکام پوشانیدن عورت
و لباس مصلی را بیان فرمائید ج واجب و شرطست پوشانیدن عورت در نماز
واجب با قدرت و شعور و در نماز سنت شرطست چه انکه نظر کننده باشد یا نباشد
و عورت در مرد قبل و دبر و بیضتین است و اما الیتین و ما بین رکبتین و سره
از عورت نیست و نه ما بین رکبه و نصف ساق و احوط پوشانیدن جمیع است و عورت
در زن که واجبست پوشانیدن ان در نماز تمام بدنست مگر صورت و دو کف دست
و ظاهر دو قدم هرچند احوط پوشانیدن جمیع انها است مگر از مقدار واجب
از موضع سجود از پیشانی س واجبست پوشانیدن موی سر بر زنان یا نه ج

بلی واجب مگر کنیز و دختر نابالغ س پاک بودن لباس و بدن مصلی واجب
و شرط صحت نماز در آنست یا نه ج بلی واجب و شرط صحت است س شرط است
در لباس مصلی که مباح باشد یا نه ج بلی شرط است بلکه در مکان نماز ذکر
شد س هرگاه از روی اجبار یا علم بغصبی نداشتن یا فراموشی نماز کرد در لباس
غصبی صحیح است یا نه ج صحیح است بلی اگر در عرف کرایه داشته باشد ضامن است
س آیا لباس مصلی از چه جنس باید باشد ج جائز است از جمیع نباتات بغیر
و کتان و غیر آن و همچنین از پوست حیوان ماکول اللحم با آنکه تذکیه نمودن هرچند دباغی
نشده باشد و همچنین جائز است بودن رخت نماز گذار از پشم و کرک و موی و پر حیوان
ماکول اللحم هرچند تذکیه نشده باشد و یا از مرده کنده شده باشد و بر تقدیر کندن
واجب شستن موضعیکه رسیده است ببدن مرده با رطوبت س اگر لباس مصلی
حریر محض باشد چه صورت دارد ج از برای مردان حرام و مبطل نماز است
اگرچه ساتر عورت نباشد مثل بند زیر جامه و غیر آن علی الاحوط اگرچه بعید
نیست صحت نماز در آن و اما از برای زنان مباح و جائز است چه در نماز و چه در
غیر نماز و ممزوج با آنچه نماز در آن صحیح باشد هرچند ممزوج ده یک باشد بلکه اگر مستهلک
مضمحل نشود بنحویکه از اجزا پهنا مند جائز است از برای مردان نیز س ماهوت
که همیشه مسلمانان در بازار خود مشغول بیع و شراء آن هستند و همیشه علما و
ارباب دیانت و اهل خبره میخرند و میپوشند در این زمان بعضی شبهه در میان
انداخته اند که احتمال قوی کردن بعضی از اجزاء غیر ماکول اللحم در ماهوت میرود
و بمحض القاء این شبهه را یا در نماز احتراز و اجتناب لازم است یا نه ج لازم نیست
س جائز است رخت مصلی طلا باف باشد یا نه ج از برای مردان جائز نیست

در لباس مصلّی است

بلکه نماز باطلست اگرچه ساتر عورت هم نباشد و از برای زنان مباح و جائز است

س انگشتر طلا در دست نمودن مرد چه صورت دارد ج حرام است ولی حرام

نیست همراه داشتن طلا در نماز چه سکّه دار باشد چه غیر سکّه دار س حمل نجس یا

متنجّس مثل دستمال یا کیسه در نماز چه صورت دارد ج بلی جائز است س

چیزیکه ستر عورت نماید و نجس یا متنجّس باشد به پیچد در جیب یا بغل گذارد یا در

نماز جائز است یا نه ج جائز است و احوط اجتنابست س هرگاه زنی جز

لباس نجس پوشیدن چاره ندارد در نماز تکلیفش چیست ج اگر ناظر محترمی حاضر

باشد با همان لباس نماز کند و اگر ممکن است تطهیر و ناظر محترم هم نباشد تطهیر

لباس نماید و نماز را بخواند س اگر زنی بغیر از لباس غصبی لباس ندارد و نامحرم

نیز حاضر نباشد در این لباس جائز است نماز کردن یا نه ج جائز نیست بلکه باید

برهنه نماز کند س اجزاء حرام گوشت مثل موی گربه و غیره در نماز حملش

جائز است یا نه ج اقوی عدم جواز صلوة و بطلانست هرگاه صدق کند نماز در

ان مثل اینکه چسبیده باشد بلباس س اجزاء انسان مثل مو یا دندان همراه

مصلّی باشد نمازش صحیح است یا نه ج بلی صحیح است اگرچه از غیر باشد س هرگاه

نجاست در لباس مصلّی باشد و فراموش کند با ان لباس نماز کند نمازش صحیح است

یا نه ج صحیح نیست و اعاده باید کرد و اگر وقت گذشته باشد قضا میکند س اگر

لباس نجس بود و مصلّی نمیدانست بعد از نماز مطلع شد نمازش چه صورت دارد

ج صحیح است و اگر وقت باقیست بهتر انستکه اعاده کند و اگر وقت گذشته قضا

بر او نیست س اذان و اقامه واجبست یا مستحب ج اذان مستحب مؤکّد است

در نمازهای پنجگانه یومیه و احوط عدم ترک اقامه است از برای مردان بگرده مواضع

سقوط آن و در سائر نمازها مشروع نیست پس گفتنش بقصد مشروعیت
حرامست و فرقی نیست در فرائض یومیه ما بین اینکه ادائی باشد یا قضائی در
سفر باشد یا در حضر در نماز جماعت یا فرادی در حال صحت باشد یا مرض نماز
گذار مرد باشد یا زن بلی در اداء و حضر و جماعت و حال صحت و در بارهٔ مردان
تأکید استحبابش بیشتر است س کیفیت اذان و اقامه را بیان فرمائید ج
اذان چهار تکبیر است بلفظ الله اکبر و دو شهادت توحید بلفظ اشهد ان لا
اله الا الله و دو شهادت رسالت بلفظ اشهد ان محمداً رسول الله و شش
حی علی که دو تای آن بلفظ حی علی الصلوة و دو تای آن بلفظ حی علی الفلاح
و دو تای آن بلفظ حی علی خیر العمل و دو تکبیر مانند پیش و دو تهلیل بلفظ
لا اله الا الله و شهادت بر ولایت حضرت امیر المؤمنین ع جزء اذان نیست
ولکن بقصد قربت بعد از ذکر رسول خدا صلی الله علیه و آله خوبست و اگر
بقصد جزئیت بگوید حرامست و اقامه مثل اذانست مگر آنکه در اول آن دو
تکبیر نیست و در آخر آن یک تهلیل نیست و زیاده باید کرد بعد از حی علی خیر العمل
دو قد قامت الصلوة پس فصول اذان هیجده فصل است و فصول اقامه هفده
فصل س هرگاه مصلی اذان و اقامه را فراموش کند داخل در نماز شود چه
صورت دارد ج اگر پیش از رکوع رکعت اول متذکر شد جائز است نماز را
قطع کند و اذان و اقامه را بگوید و نماز را از سر بگیرد و داخل در نماز شود و بهتر
قطع نکردنست س هرگاه کسی وارد مسجد شد که نماز جماعت بگذارد دید که
امام جماعت از نماز فارغ شده و صف جماعت بهم خورده ولکن بقدر دو نفر یا زیادتر
از اهل جماعت باقی هستند بر چنین کسی گفتن اذان و اقامه جائز است یا نه ج

جائز است س مقارنات نماز چند چیز است ج مقارنات نماز یازده چیز است
اول نیت و حقیقت آن و آنچه معتبر است در آن از قصد و تعیین نمودن در آنچه
مشترک باشد و قصد قربت گذشت در مبحث وضو و قصد وجوب در واجب و
استحباب در مستحب و ادا در وقت و قضا در غیر وقت و اتمام در حضر و قصر در
سفر و غیر اینها ضرور نیست و وقت نیت اول نماز است و حاصل میشود باینکه
در حین شروع تکبیرة الاحرام با نیت باشد و معتبر است مستمر داشتن نیت را تا
باخر نماز و واجبست نیت در جمیع نمازهای واجبی و شرطست در همه نمازها
دویم قیام است و واجبست ایستادن در نماز واجبی خواه یومیه باشد و خواه
غیر یومیه در حال تکبیرة الاحرام و قیام متصل برکوع و آن آخر جزء از قیام است
که از آن برکوع میرود و در حال قرائت و بعد از رکوع هر چند در حال ذکر سنت
باشد و قیام در حال تکبیرة الاحرام و قیام متصل برکوع رکن است و مراد برکن
جزئیست که ترک کردن آن باطل کند نماز را هر چند سهوا باشد س قیام
یعنی چه ج یعنی ایستادن بر دو پا در حال اختیار و پاها را از یکدیگر
بقدری دور نگذارد که بیرون رود از صورت قیام و همچنین باید استقرار داشته
باشد در حال قیام س اگر عاجز شد از ایستادن شخص چه کند ج اگر
ممکنست تکیه کند و اگر ممکن نشد و عاجز شد بنشیند و اگر از نشستن عاجز شد
نشسته تکیه کند و اگر از آنهم عاجز شد بخوابد بدست راست رو بقبله و اگر از آنهم
عاجز شد بخوابد بدست چپ و اگر از آنهم عاجز شد بخوابد بر پشت و پاها رو
بقبله باشد و اگر احوالش بهتر شد بعکس مذکور برگردد و اگر کوتاهی کند نمازش
باطلست سیم تکبیرة الاحرام بدانکه واجبست تکبیرة الاحرام و آن رکن نماز است

و باطل میشود نماز بترک آن خواه بر وجه عمد باشد یا سهو یا جهل و معتبر است
در آن آنچه معتبر است در نماز بزیادتی قصد افتتاح بآن پس اگر شروع بتکبیر
کند و تمام نشده داخل رکوع شود ماموم با غیر او و یا در بین برخواستن
بگوید نماز او باطلست و واجبست تلفظ کردن بتکبیرة الاحرام بلفظ الله
اکبر و بهمزهٔ قطع چه بجهر بگوید چه باخفات س هرگاه تکبیری گفت و شک
نمود که تکبیرة الاحرام است یا تکبیر پیش از رکوع یا تکبیر بعد از رکوع چه باید
کرد ج درچنین صورت باید تکبیرة الاحرام قرار دهد س هرگاه
تکبیری گفت شک میکند که این تکبیر پیش از رکوع بود یا تکبیر بعد از رکوع
چه باید کرد ج باید بنا را بر تکبیر پیش از رکوع گذارد چهارم قرائت و
واجبست در رکعت اول و دوم از فرائض خواندن فاتحة الکتاب و یک سوره
تمام پس از آن و جائز است اکتفا کردن بحمد تنها در حال مرض و تعجیل بجهة
امر مهمی و واجبست اسقاط سوره با تنگی وقت و خوف و شبه این دو از
مقامات ضرورت و هرگاه عمداً مقدم بدارد سوره را بر حمد نماز باطل میشود
بنا بر اصح اگر اکتفا بآن نماید و اعادهٔ سوره را ننماید و الا صحیح است اگر بکرده
بعدم قصد امتثال س حمد رکن نماز است یا نه ج رکن نیست بلکه واجبست
و جزء است در همهٔ نمازها چه در نماز واجب و چه در نماز سنت و جزئیت
آن در حال التفات است س اگر حمد را فراموش کرد نماز باطلست یا نه
ج باطل نمیشود اگر هنوز داخل رکوع نشده و بخاطرش آمد پیش از
خواندن سوره حمد را بخواند و بعد سوره را و اگر بعد از سوره باشد حمد را بخواند
و سوره را بعد از آن اعاده کند و چیزی بر او نیست و احوط آنکه دو سجده

سهو بخواند برای زیادتی سوره واگر داخل رکوع شده باشد یا بعد از رکوع
باشد و بخاطرش آمد اعادهٔ حمد و چیزی بر او نیست ولکن دو سجدهٔ سهو برای
فراموشی حمد بخواند احتیاطاً س اگر شک کند در خواندن حمد و سوره
بعد از داخل شدن در رکوع چه صورت دارد ج این شک اعتبار ندارد
س هرگاه شک کند در خواندن حمد بعد از داخل شدن در سوره چه باید کرد
ج اعتبار در این شک نیست واگر شک کند در آیه بعد از داخل شدن در بعد
آیه دیگر احوط خواندن آیه مشکوکه است بنیت قربت مطلقه س آیا واجبست
رعایت ادای حروف از مخارج وغیر اینها یا نه ج بلی واجبست رعایت مخارج
و رعایت حرکات اعرابیه وبنائیه وتشدید وسکون لازم وبعضی مراعات
مد واجب را که مد متصل باشد هم واجب دانسته اند لکن دلیل واضح بر وجوب
مد مطلقا نیست ولی احتیاط در مد واجب ترک نشود وحفظ ترتیب ما بین
آیات وکلمات وحروف وموالات ما بین اینها واجبست س آیا جایز است
وقف بحرکت ووصل بسکون یا نه ج در وقف بحرکت ووصل بسکون احتیاط
ترک نشود س تنوین یا نون ساکنه اگر بحروف یرملون برسد ادغام واجبست
یا نه ج احتیاط بمراعات آن ترک نشود س در رکعت سیم و چهارم مخیرست
در خواندن حمد وتسبیح اربعه یا نه ج بلی مخیر است وافضل تسبیح اربعه
خواندنست چه از برای امام وچه برای ماموم وچه منفرد س تسبیح اربع
یکمرتبه خواندن کافیست یا نه ج بلی یکمرتبه خواندن کافیست واحوط سه مرتبه
خواندنست س چهار سورهٔ عزیمه را در نماز خواندن جایز است یا نه ج
جایز نیست بلکه حرام است س آیا در قرائت جهر واخفات واجبست یا نه

در احکام رکوع

ج بلی واجب است از برای مردان در نماز صبح و در دو رکعت اول و دوم نماز مغرب و عشاء جهر کردن و در نماز ظهر و عصر اخفات نمودن و از برای زنان تخییر است در نماز جهریه و بهتر اخفات است و این در وقتیست که نامحرم صوت او را نشنود والّا معتبر است اخفات پنجم رکوع است و واجب است در هر رکعت از فرائض یومیه یک رکوع و آن رکن است و زیاد کردن و کم نمودن آن عمداً یا سهواً باطل میشود نماز مگر جماعت که زیادتی در آن بنحوی که خواهد آمد مبطل آن نیست و لازمست خم شدن در آن بنحو متعارف تا بحدی که هرگاه دستهای او موافق حال وی باشد برسد بزانوهای او و احوط رسیدن کف دست است س هرگاه کسی رکوع را فراموش کرد و رفت بسجده پیشانیش بمهر نرسیده متذکر شد چکند ج برگردد بقیام و برود برکوع و ذکر رکوع را بگوید نمازش صحیح است س هرگاه بقصد رکوع خم شد و فراموش کرد رکوع را و رفت بسجده پیشانیش بمهر نرسیده بیادش افتاد تکلیفش چیست ج منحنیاً برگردد تا بحد رکوع و رکوع را بجا آورد و راست شود و برود بسجود و نماز را تمام کند و بعد از آن احتیاطاً اعاده نماز نماید اگر اصل رکوع را فراموش کرده باشد و اگر فراموش نموده طمانینه و ذکر یا قیام بعد از رکوع را بجا میاورد س ذکر رکوع واجب است ج بلی واجب است س اذکار رکوع چیست ج اذکار رکوع مجزیست یکمرتبه گفتن ذکر کبیر و آن سُبحانَ رَبِّیَ العَظیمِ وَ بِحَمدِه است یا ذکر صغیر سه مرتبه سُبحانَ الله و در حال ضرورت کفایت میکند یک مرتبه و مستحب است که طول بخواند آنرا که عبارتست از سه مرتبه یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه باشد ششم سجود است و آن واجب است در هر رکعتی از نماز واجب دو سجده و اگر ترک شود دو سجده در یک رکعت از نماز باطل میشود نماز خواه بعمد باشد یا سهو یا جهل

در احکام سجودات

وهمچنین باطل میشود نماز هرگاه دو سجده زیاد کند در یک رکعت عمداً یا سهواً
و کم کردن یک سجده یا زیاد کردن آن مبطل نیست بنا بر اصح مگر آنکه از روی عمد
باشد س سجود بچه محقق میشود ج تحقق سجده بهم رسیدن و گذاشتن پیشانی
بر وجهیکه عرفاً سجده کردن شود و کفایت میکند رسیدن مقدار درهمی از
پیشانی بما یصح السجود علیه س حد پیشانی چه مقدار است ج از جهت طول
از اول رستنگاه موی سر است تا سر دماغ و ابروها و از جهت عرض ما بین دو جبین
س آنچیزهائیکه در سجده معتبر است چند چیز است ج هفت چیز اول گذاشتن
شکم دستها و زانوها و دو انگشت بزرگ از پاها از طرفیکه طول قدم بآن منتهی شود
علی الاحوط با گذاشتن پیشانی بر زمین و با اخلال بیکی از این هفت موضع عمداً
باطل میشود بخلاف صورت سهو و فراموشی و نحو آن در غیر جبهه س هرگاه عاجز
شد از گذاشتن شکم دستها بر زمین چه کند ج باید پشت دستها را بدل از شکم
قرار دهد و با عجز از آن جزئیکه بکف دست نزدیکتر است آنرا بگذارد الاقرب فالاقرب
دوم ذکر است بنحویکه در رکوع گذشت و احوط در اینجا آنستکه بجای العظیم
الاعلی بگوید یعنی سُبحانَ رَبِّیَ الاَعلیٰ وَبِحَمدِه بگوید هرگاه اختیار تسبیح کبری نماید
و اگر تسبیح صغری را اختیار نمود سه دفعه سُبحانَ اللهِ بگوید سیم طمأنینه و آرام
گرفتن بقدر ذکر واجب چهارم بودن هفت عضو مذکور بر زمین پیشتر از
شروع در ذکر تا فراغ از ذکر پنجم برداشتن سر از سجده اولی و نشستن بحالت
اعتدال و اطمینان چنانچه در سر برداشتن از رکوع ذکر شد ششم آنکه خم شود از برای
سجود تا بحدیکه محل پیشانی مساوی با محل ایستادن شود س در سجده پستی و بلندی
تا چه حد ضرر ندارد ج بقدر یک خشت یا چهار انگشت مضموم باشد مضر نیست

اگر کسی عاجز شود از سجده کردن چکند ج باید خم بشود بقدر یکه بتواند و
محلّ سجود را بلند میکند بقدر یکه نتواند در پیشتر از ان سجده نماید و اگر هیچ قسم
نتواند خم شود بجای ان بسر اشاره مینماید و اگر نتواند بسر اشاره کند بدو چشم
اشاره نماید و اگر انهم نشود بیک چشم اشاره نماید و واجبست برداشتن چیزیرا که
بران سجده کند س بر چند چیز سجده میتوان کرد ج چیزیکه ما یصحّ السّجود علیه
میباشد زمین است و هر چه از زمین میروید مگر انچیزهائیکه انسان میخورد و میپوشد
و معدنیکه خارج از اسم ارض باشد و کاغذ اگر از غیر حریر باشد چه رنگدار باشد
یا بیرنگ سجود بران جائز است و احوط ترک ماخوذ از حریر است س بشانه بنو س
سجده صحیح است یانه ج بلی صحیح است اگرچه کنده باشد س بر تنباکو و توتون
سجده میتوان کرد یانه ج بلی میتوان کرد س بر پوست انار و پوست بادام و
پوست کردو و پوست هندوانه و پوست خربزه سجده کردن صحیح است یانه ج بر
پوست بادام و کردو اگر منفصل از مغز باشد جائز است و امّا بر انها در حال
اتّصال و بر سایر مذکورات محلّ اشکال است احتیاط ترک نشود س بر قلم و قصب
یعنی نی و مسواک و کاه و علف سجده جائز است یانه ج بلی جائز است و انچه
تما یصحّ السّجود علیه ذکر شد در حال اختیار است ولکن افضل تربت حضرت سیّد
الشّهداء علیه السّلام است و در حال اضطرار یا تنگی وقت اگر تمکّن از اشیاء مذکوره
نشد بر ثوب پنبه و کتان سجده کند و اگر انهم میسّر نشود بر پشت دست کند فصل هفتم
تشهّد است و ان واجبست ولکن رکن نیست در رکعت دوّم از هر نمازی بعد از
سجدهٔ اخیره و در رکعت سیّم از مغرب و رکعت چهارم از عشاء و ظهر و عصر و
کیفیّت ان گفتن شهادتین و صلوات فرستادن بر محمّد و ال او است و ظاهر انستکه

در تشهد و سلام است

متعین است که باین نحو بگوید اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ
لَهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ
و غیر از این مجزی نیست و واجب نشستن بقدر ذکر واجب و همچنین واجب
قرار گرفتن در حال ذکر و واجب در ذکر محافظت بر عربیت س هرگاه
فراموش کند تشهد اول را و بخاطرش بیاید پیش از داخل شدن در رکوع چکند
ج واجب که برگردد و بنشیند و تشهد را بجا آورد و برخیزد و نماز را تمام
کند و از برای قیام بیجا دو سجدهٔ سهو احتیاطاً بجا آورد و همچنین هرگاه قرائت
یا تسبیحات را خوانده باشد س هرگاه بعد از داخل شدن برکوع بخاطرش آید
که تشهد را نخوانده چکند ج نماز را تمام کند و بعد از نماز واجب قضا
تشهد را بخواند و دو سجدهٔ سهو واجب بجا آورد س اگر پیش از سلام متذکر
شد که تشهد آخر را نخوانده چه باید کرد ج باید برگردد و تشهد را بخواند
و نماز را تمام کند س اگر بعد از سلام بخاطرش آمد که تشهد آخر را نخوانده
چکند ج آنرا بخواند نه بقصد اداء و قضاء و سلام را هم بگوید و دو سجدهٔ سهو
واجب بجا آورد اگر منافی که عمداً و سهواً نماز را باطل میکند بجا نیاورده باشد
س اگر دو سجده را در رکعت آخر فراموش کرد و سلام نماز را داد و بعد
بخاطرش آمد که دو سجده را نکرده تکلیفش چیست ج برگردد و سجده را بجا
آورد و تشهد را بخواند و سلام نماز را بدهد و دو سجدهٔ سهو واجب برای سلام
بیجا بجا آورد اگر منافی عمدی و سهوی سر نزده باشد و احوط اینستکه نماز را دوباره
اعاده کند س هرگاه در رکعت آخر یک سجده را فراموش کرد و سلام نماز را داد
چه صورت دارد ج سجده را بجا آورد نه بقصد اداء و قضاء و نماز را تمام نماید

در سلام نماز است

و در سجدهٔ سهو واجب بلکه چهار سجده بکند هشتم سلام است و آن از جمله
اجزاء واجبهٔ نماز است بیرون میرود بان شخص از نماز و از برای آن دو صیغه است
یکی اَلسَّلامُ عَلَیْنا وَعَلی عِبادِ اللهِ الصّالِحِینَ و دیگر اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ و
احوط عدم اکتفاء است بصیغهٔ اولی بلی جائز است اکتفا بصیغهٔ ثانیه و افضل
بلکه احوط خواندن هر دو صیغه است و واجب نیست اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا النَّبِیُّ
وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ بلی مستحب و از توابع تشهد دویم است و بان از نماز بیرون
نمیرود و بهتر محافظت بر آنست اگرچه ترک آن موجب بطلان نیست اگرچه عمداً
باشد و احتیاطاً در اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ ضم کند وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ را و ترک
نکند و معتبر نیست در بیرون رفتن از نماز قصد خروج در وقت سلام دادن بلکه
با وجود نیت خلاف و قصد بیرون نرفتن از نماز خارج از آن میشود اگرچه بهتر
در اینحال اعادهٔ نماز است نهم ترتیب است و آن واجب است در نماز مابین افعال
و اجزاء آن و با عمل آوردن چیزی از آن در غیر محل عمداً باطل میشود و اما سهواً
پس اگر در ارکانست یعنی رکنی را بر رکن سابق مقدم داشتن نیز موجب بطلان
نماز میشود و در غیر آن چون اتیان برکوع پیش از اتیان بقرائت و همچنین در اجزاء
غیر رکنیه بعضی نسبت ببعض دیگر مبطل نیست و با امکان رعایت ترتیب در
آنها در صورت داخل نشدن در رکنی از ارکان واجب است عود بسوی سابق و با ترتیب
عمل آوردن عملش صحیح است دهم موالات است و آن واجب است در افعال نماز یعنی
پی در پی بودن آنها باینکه فعلیکه محو صورت نماید نشود و همچنین واجب است در
تکبیره موالات میان کلمات آن و همین حکم در قرائت و اذکار و تسبیحات جاری است
نسبت بکلمات و آیات و حروف و با بقاء محل اعادهٔ منسیها باید به یا کلمه را که رعایت

موالات بدان نکرده وبا فوات محل هرگاه ترک موالات از روی عمد بوده
نماز باطل والّا صحیح است بشرط انکه موالات در نماز فوت نشده باشد
پانزدهم ذکر است وان عبارتست از اذکار رکوع وسجود وتسبیحات اربع
چنانچه پیش گذشت س قنوت در نماز واجب باشد ج واجب نیست
بلکه مستحبست بقنوت در هر یک از فرائض ومستحبه غیر از نماز جمعه چه در
صلوة جهریه باشد چه اخفاتیه وبهتر ترک نکردن انست ومحلّ ان پیش
از رکوع رکعت ثانیه است بنا بر اصحّ بعد از فراغ از قرائت س اگر فراموش
کرد قنوت را ورفت برکوع ودر رکوع بیادش امد چکند ج بعد از رکوع
وقبل از سجده انرا بجا میاورد واگر در این وقت متذکّر نشد بعد از فراغ از نماز
بجا میاورد اگرچه زمانش هم طول بکشد س هرگاه کسی عمدًا قنوت را ترک نمود
جایز است در غیر محلّ بجا اورد یا نه ج جایز نیست وانچه مذکور شد در غیر
نماز جمعه بود امّا در نماز جمعه پس مستحبست دو قنوت یکی پیش از رکوع رکعت
اولی ویکی بعد از رکوع رکعت دویم س ایا مستحبست در هر نافله قنوت یا نه
ج بلی مستحبست ومؤکّد است در نافلهٔ وتر س ایا در قنوت معتبر است قول
مخصوصی یا نه ج معتبر نیست بلکه کفایت میکند انچه را که اختیار میکند از
ذکر ودعا س در قنوت جایز است یک سبحان الله یا یک بسم الله یا یک لا اله
الّا الله یا نه ج بلی جایز است چه تعجیل در اتمام نماز داشته باشد یا نه وبهتر
متابعت ادعیهٔ ماثوره وادعیهٔ قرانیّه وکلمات فرج است خصوصًا در جمعه و
وتر س سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ از کلمات فرج است یا نه ج معلوم نیست
احوط خواندن انست بقصد قرانیّه س ایا در قنوت وغیر قنوت از سایر افعال

نماز دعا کردن بفارسی جائز است یا نه ج مشکل است دعا بفارسی چه در
قنوت و چه در غیر آن و همچنین است مخلوط ماده س تعقیبات نماز بعد از نماز
چه فرائض و چه نوافل مجملی از ثواب آن بیان فرمائید ج ثوابش لا یعد و لا
یحصی است چنانچه در اخبار اهل بیت علیهم السلام مذکور است و اثر آن در زیاد
شدن روزی بیشتر است از سفر کردن بجهة کسب رزق و تعقیبات زبرای فریضه
مؤکدتر است از تعقیبات زبرای نافله و تعقیبات بسیار است و در این رساله گنجایش
ذکر آنها نیست و افضل تعقیبات در نماز واجب و سنت تسبیح حضرت فاطمه است
و کیفیت آن این نحو است که اول سی و چهار مرتبه الله اکبر و سی سه مرتبه الحمد لله
و سی و سه مرتبه سبحان الله بگوید و سنت است بعد از هر نماز فریضه سوره قل
هو الله احد خواندن و همچنین پیش از آنکه بگرداند دو پای خود را سه مرتبه بگوید
اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِی لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ ذُوالْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ وَاَتُوْبُ
اِلَیْهِ و در حدیث است که هر کس بخواند او را مرزیده شود گناهان او و هر چند مثل
کف دریاها باشد و همچنین سنت است بعد از نماز صبح و مغرب در هر یک هفت
مرتبه بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ که باعث
دفع هفتاد نوع از انواع بلاها میشود که پست تر آنها ریح و برص و دیوانگی است
و اگر از اشقیا باشد محو میشود از دیوان ایشان و نوشته میشود در سعداء
س کیفیت نماز آیات و سبب آن را بیان فرمائید ج بدانکه سبب آیات عبارت
از گرفتن آفتاب و ماه است چه تمام قرص آنها گرفته شود و چه بعض آنها و زلزله
چه از آنها خوف حاصل شود یا نه و بادهای سیاه و سرخ و زرد بنحو غیر معتاد و
تاریکی شدید و صاعقه و علامات مخوفه که در آسمان ظاهر میشود یا در زمین

چون فرو رفتن آن و مدار در خوف بر اغلب ناس است و تو سیلن نادر از ایشان
مناط حکم نیست س نماز خسوف و کسوف تا چه وقت ادا میباشد ج
وقت اداء خسوف و کسوف از اول گرفتن قرص تا تمام انجلاء است بنا بر اصح
و همچنین نماز هر ایتیکه وقت آن وسعت نماز را داشته باشد پس وقت اداء آن
نماز عبارت از آن وقت و احوط در کسوف و خسوف آنستکه پیش از شروع
در انجلاء بنیت قربت ادا نماید و بعد از شروع در انجلاء و قبل از تمام انجلاء
بنیت قربت مطلقه کند واما اگر ایه بنوعی باشد که وقت آن وسعت نماز را نداشته
باشد مثل زلزله که اغلب اوقات بر این وجه است و مثل صیحه و رعد و برق شدید
پس واجبست که مقارن آن شروع در نماز کند و اگر عصیان نموده و مقارن بجا
نیاورده باید در غیر آن وقت بجا آورد و تا آخر عمر اداء است س نماز آیات چند رکعت
ج دو رکعتست در هر رکعتی پنج رکوع و دو سجود و تفصیل آن اینستکه تکبیرة
الاحرام بگوید حمد و سوره بخواند و بعد برود برکوع و ذکر رکوع را بگوید و بعد
راست شود و حمد و سوره را بخواند و برود برکوع و ذکر رکوع را بگوید و راست شود
و حمد و سوره را بخواند و برود برکوع و راست شود و حمد و سوره بخواند و برود
برکوع و راست شود و حمد و سوره بخواند و برود برکوع و باز راست شود برود
بسجود و هر دو سجده را بجا آورد و راست شود شروع برکعت دوم کند و همچنانکه در
رکعت اول مذکور شد رکعت دوم را بجا آورد و بعد تشهد بخواند و سلام بدهد
مثل سایر نمازهای یومیه س نماز آیات چند قنوت دارد ج پنج قنوت دو
قنوت از آن در رکعت اول یکی پیش از رکوع دوم و یکی پیش از رکوع چهارم و در رکعت
دوم سه قنوت یکی پیش از رکوع اول و یکی پیش از رکوع سیم و یکی پیش از رکوع پنجم

و این قنوتها مستحبست و واجب نیست و همچنین مستحبست پیش از هر رکوع و بعد
از ان تکبیر گفتن و همچنین مستحبست سمع الله لمن حمده گفتن بعد از رکوع پنجم در
رکعت اول و بعد از رکوع پنجم در رکعت دوم س ایا فرقی هست در شکیات
و سهویات میان نماز ایات و یومیه یا نه ج فرقی نیست و هر چه در انجا معتبرست
در اینجا هم معتبرست حتی در رکوعاتش مثل اینکه شک میکند که ایا چهار رکوع
کرده ام یا پنج بنا را بر اقل میگذارد و نماز او صحیح است س مبطلات نماز چند چیز است
ج مبطلات نماز ده چیز است اول حدث مطلقًا و ان در هر وقتیکه واقع
شود نماز را باطل میکند اگرچه در میم اخر سلام باشد چه بعمد چه بفراموشی مگر
در مواضعیکه ذکر انها گذشت از مسئله مسلوس و مبطون و مستحاضه س
احداثیکه نماز را باطل میکند ایا وضو و غسل و تیمم را باطل میکند یا نه ج بلی
باطل میکند س حدث اصغریکه صادر شد و غسل را باطل کرد دوباره باعث
غسل میشود یا نه ج غسل نمیخواهد ولکن وضو باید بگیرد بجهة نماز و هرچه
مشروط بطهارتست دوم تکتف است علی الاحوط یعنی گذاشتن یکی از دو
دستها بر دیگری بنحویکه عامه میکنند خواه در زیر ناف یا بالا از ان در حال اختیار
نه در حال تقیه سیم التفات کردن بتمام بدنست بطرف پشت سر یا بجانب یمین یا
یسار بلکه بسوی مابین یمین و یسار نیز اگر بنحوی باشد که بیرون برود بسبب ان از
استقبال پس جمیع اقسام مذکوره مبطل نماز است در حال اشتغال بذکر و الا در غیر
التفات بجمیع بدن بطرف پشت سر اشکالست و در التفات بروی تنها بطرف پشت سر
مطلقًا اشکالست اگرچه احوط بطلانست س هرگاه کسی سهوًا التفات کند بقدریکه
خارج نشود یا از مشرق یا مغرب نمازش صحیح است یا نه ج بلی صحیح است هرچند

بتمام

بتمام یکی باشد چهارم تکلّم کردنست عمداً هرچند بدو حرف مهمله باشد وامّا سهواً
پس مبطل نیست هرچند بگمان بیرون رفتن از نماز باشد یعنی چنین خیال کند که
از نماز بیرون رفته است س در نماز تنحنح کردن یا نفخ کردن یا ناله کردن یا آه
کشیدن و نحو اینها چه صورت دارد ج عیبی ندارد و آنکه ذکر شد در تکلّم بکلام
آدمییّن بود امّا قرآن و دعا و مناجات و امثال اینها پس خواندن و گفتن اینها
ضرر ندارد مگر آنکه بر وجه محرّم باشد مثل آنکه دعا بر مؤمن کند ظلماً یا آنکه آیه
سجدهٔ تلاوت نماید و احوط ترک دو سوره خواندنست در یک رکعت اگرچه اقوی
جواز است با کراهت س اگر کسی در اثناء نماز بر مصلّی سلام کند بقصد تحیّة
تکلیف آن مصلّی چیست ج جائز است از برای مصلّی رد آن بلکه واجبست اگر
چه سلام بغیر از صیغهٔ قرآنیّه باشد س اگر ترک کند جواب سلام را چه صورت
دارد ج نماز صحیح است اگرچه گناهکار است و واجبست آنکه جواب مثل صیغهٔ
سلام باشد هرچند بغیر صیغهٔ قرآنیّه که سلام علیکم است بوده باشد و بهتر
مراعات مثلیّت در تعریف و تنکیر و افراد و جمع است در صیغ اربعه که عبارت
از سلام علیک و السّلام علیک و السّلام علیکم و سلام علیکم پنجم قهقهه
کردنست اگرچه از روی اختیار نباشد علی الاحوط و آن خنده ئی است که مشتمل
بر آواز و مدّ و ترجیع باشد و احوط اجراء احکام بطلان بر مطلق آواز است و
تبسّم که آنرا لب خند گویند مبطل نیست اگرچه عمداً باشد ششم گریستن با آواز
بجهة امر دنیوی اگر از جهة فوت آن باشد و اگر از جهة طلب آن باشد مبطلیّت
آن معلوم نیست اگرچه احوطست و مبطلیّت گریستن در صورتیست که گریستن
عمداً باشد پس هرگاه سهواً باشد موجب فساد نمیگردد س در گریستن بی آواز

چه میفرمایند ج احتیاط لازم اعادهٔ آن نماز است و گریستن برای امر اخروی
اگرچه با آواز باشد مبطل نیست و کسیکه بی اختیار شود در گریستن در امر دنیوی
عمل او باطلست علی الاحوط هفتم فعل کثیر یا قلیل است که صورت نماز را برهم
زند هشتم خوردن و آشامیدن است اگرچه قلیل باشد و فرو بردن چیزیکه در
دهن است ضرر ندارد و مستثنی است از این حکم آب خوردن در نماز وتر برای کسیکه
تشنه باشد و قصد روزه هم کرده باشد و بترسد از آنکه صبح داخل شود و باید
میان محل نماز گذارد و کوزهٔ آب بقدر دو گام یا سه گام بیشتر نباشد و اتیان بمنافیات
دیگر هم نکند نهم گفتن آمین بعد از سورهٔ فاتحة الکتاب است عمداً باختیار پس در
حال سهو و اضطرار ضرر ندارد دهم شک در عدد رکعات نماز دو رکعتی یا سه
رکعتی یا در دو رکعت اول از نمازهای چهار رکعتی است یازدهم زیاد کردن
جزئی یا کم کردن در نماز است عمداً س شکیات بر چند قسم است ج بر سه
قسم است اول اعتباری در آن نیست باین معنی که اعتناء باین شک نباید نمود
قسم دویم در هر صورت بعد از فکر که در شک ماند باطلست قسم سیم صحیح است
باشرائطیکه ذکر میشود س آن شکهائیکه اعتبار ندارد چند نوعست ج
بر پنج نوع میباشد اول شک بعد از سلام است باینمعنی که سلام نماز صبح را مثلا
داد شک میکند که آیا یک رکعت کرده ام یا دو رکعت اعتناء بچنین شکی نکند و
نمازش صحیح است و همچنین در سایر نمازها و عدم اعتناء بشک بعد از فراغ از نماز
در صورتیست که یکطرف شک صحیح باشد چنانچه در مثال مذکور است و الا باطل
مثل اینکه بعد از فراغ از نماز صبح شک کند که آن نماز یک رکعت بوده یا سه رکعت
که در اینصورت آن نماز باطل است و واجب است آنرا اعاده نماید دویم شک

بعد از وقت یعنی وقت نماز ظهر یا عصر گذشته داخل بوقت مغرب شده شکّ میکند که آیا نماز ظهر و عصر را کرده یا نه اعتبار بشك نیست و قرار بدهد که نماز را کرده ام سیّم شکّ بعد از محلّ مثل آنکه بعد از حمد شکّ کند که تکبیرة الاحرام گفته ام یا نه بگوید که گفته ام و همچنین در اثناء سوره خواندن شکّ میکند که حمد را خوانده ام یا نه بگوید خوانده ام و همچنین اگر از اینها بگذرد دیگر شکّ اعتبار ندارد علی اشکال و همچنین در هر فعلیکه داخل بفعل دیگر شده حتّی در مستحبّات مثل قنوت چهارم شكّ کثیر الشّك است و اعتباری بشکّ او نیست چه شکّ او در بین نماز باشد یا بعد از نماز و چه در عدد رکعات و چه در افعال آنها و چه شکّ در دو رکعت اوّل یا در دو رکعت آخر و مدار در کثیر الشّك نظر باهل عرف و عادت نیست بر کثیر الشّك اینکه ضبط عمل خود نماید بسبب یك یا چیز دیگر یا کسی را مراقب احوال خود کند در نماز اگرچه بهتر اینست پنجم شكّ امام و ماموم است با ضبط و حفظ نمودن دیگری بر وجه علم و اگر ظنّ باشد خالی از اشکال نیست اگرچه الحاق آن بعلم خالی از قوّت نیست و اعتباری بشكّ آن نیست پس هر یك رجوع نماید بدیگری و عمل بمقتضای آن کند و کیفیّت اطّلاع هر یك از حال دیگری باشاره و قرائن و آیات مناسب حال و ذکر است مثل اینکه بگوید سبحان الله از برای اعلام بر سه رکعت و اگر هر یك یقین بر چیزی داشته باشد یا گمان بچیزی رجوع باعتقاد خود کند پس آن شکّهائیکه در هر صورت نماز را باطل میکند بیان فرمایند اوّل شكّ در رکعات نماز دو رکعتی از نمازهای واجب است مثل نماز صبح یا نماز مسافر یا نماز طواف و غیره مگر نماز احتیاط که ذکر خواهد شد دوّم شكّ در عدد رکعات نماز سه رکعتی یعنی نماز مغرب مثل اینکه شکّ کند در حال تسبیح اربع که آیا دو رکعت

باشد احتیاط اینست که فکر کند تا از صورت نماز که از بیرون رود اگر هنوز بیرون
نرفته علمش به دو رفت برگردد و حمد و سوره را بخواند و نماز را تمام کند نمازش
صحیح است و اگر علمش به سه رفت تسبیح اربع را تمام کند و سلام نماز را بدهد و
اگر در شک بماند در هر صورت که باشد خواه پیش از اکمال سجدتین و خواه بعد از
آن نمازش باطلست و شک در نمازهای چهار رکعتی که پای یک در میان باشد
در هر جا که شک اتفاق افتد و در شک باقی بماند نمازش باطلست و شک در نمازهای
چهار رکعتی که پای دو در میان باشد پیش از اکمال سجدتین مثل آنکه قنوت میخواند
شک میکند که آیا این دو رکعتی است یا چهار رکعتی بعد از آنکه فکر اگر علم یا مظنه اش بجائی
نرفت و بحال شک باقی ماند نمازش باطلست خواه در رکوع باشد و خواه در قیام
بعد از رکوع و خواه در سجده اول باشد و احوط در سجده اخیره خصوص بعد از
ذکر و قبل از رفع راس معامله بعد از اکمال و اعاده نماز است و شک در عدد رکعات
با اینمعنی که نمیداند چند رکعت کرده و شک شش و هفت و زیاده که هر دو طرفش
باطلست و شک دو و پنج و سه و پنج در غیر حال قیام و دو و سه و پنج و غیر اینها
از موارد یکطرفا فلش صحیح است الا صورتیکه ص ان شکهائیکه باطل کننده
نماز نیست و نماز در آنها صحیح است چند صورت دارد ح بر هشت صورت است
اول شک میان دو و سه بعد از اکمال سجدتین بقدر مستحبی تروی کند هر گاه علمش
بطرفی قرار گرفت نمازش را تمام کند و اگر در شک باقی ماند بنا را بر سه گذارد و
یکرکعت دیگر بخواند که چهار رکعت شود و سلام نماز را بدهد و بدون منافی
برخیزد و یکرکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد نمازش صحیح است
دویم شک میان دو و سه و چهار بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار گذارد و

سلام نماز را بدهد بعد دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و دو رکعت نشسته
بجا آورد نمازش صحیح است و دو رکعت ایستاده را اوّل بخواند بعد دو رکعت
نشسته را سیّم شک میان دو و چهار است بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار
میگذارد و سلام نماز را میدهد بعد دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا میاورد
چهارم شک میان سه و چهار در هر جا که باشد بنا را بر چهار گذارد و نماز
را تمام کند و بعد یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا بیاورد
و دو رکعت نشسته افضل است پنجم شک میان چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین
بنا را بر چهار میگذارد و نماز را تمام میکند بعد از آن دو سجدهٔ سهو واجب بجا
میاورد امّا شک در حال قیام باید فرو بنشیند پس در این هنگام شکّ او
بر میگردد بمیان سه و چهار و بنا را بر چهار میگذارد و نماز را تمام کند و یک
رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد و بعد دو سجدهٔ سهو بعمل آورد
از برای قیام بیجا احتیاطاً ششم شک در میان سه و پنج است در حال قیام
فرو نشینی و بنا را بر چهار میگذاری و نماز را تمام میکنی بعد دو رکعت نماز
احتیاط ایستاده و دو سجدهٔ سهو احتیاطا بجا میاوری هفتم شک میان سه
و چهار و پنج است در حال قیام باید بنشیند و بنا را بر چهار گذارد و نماز را
تمام کند بعد دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته نماز احتیاط بجا آورد و دو
رکعت ایستاده را مقدّم بدارد بر دو رکعت نشسته و دو سجدهٔ سهو بقصد احتیاط
نیز بجا آورد هشتم شک در میان پنج و شش است در حال قیام باید بنشیند و
نماز را تمام کند و بعد دو سجدهٔ سهو احتیاطاً از برای خراب شدن قیام بجا آورد
و دو سجدهٔ سهو بجهت شکّ چهار و پنج پس احکام نماز احتیاط را بیان فرمائید

ج نماز احتیاط واجبست وکیفیت ان چنانستکه بعد از سلام پیش از
منافی برخیزد ونیت نماز احتیاط در قلب قصد کند قربة الی الله از انچه
احتمال دارد که کم شده وان مثلا یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته
وتلفظ بنیت در انجا جایز نیست وهمچنین شرط نیست قصد وجوب لکن احوط
ترک نکردنست پس بعد از نیت تکبیرة الاحرام بگوید مثل تکبیر نماز وقرائت حمد
کند بدون سوره واخفات در ان نماید حتی در بسمله بنا بر احوط ورکوع و
سجود کند وتشهد وسلام بخواند بنحویکه در نماز میخواند واگر یک رکعت ایستاده
باشد تشهد وسلام را متصل بان نماید س اگر کسی نماز احتیاط را ترک کند
واعاده نماید فریضه را که شک در ان نموده چه صورت دارد ج کفایت
میکند اگر ابطال عمل نماید ولکن گناهکار است وچنین عمل نکند س هرگاه شکی
در نماز کرد وبنا بان شک گذاشت وسلام نماز را داد وخواست نماز احتیاط
کند یک رکعت یا دو رکعت کرده بعد یقین نمود که اصل نمازش تمام بوده آیا
نماز احتیاط را باید بکند یا نه ج نماز احتیاط را احتیاج نیست در صورت اولی
ودر ثانیه وثالثه نماز احتیاط را استحبابا تمام میکند ونمازش صحیح است وهمچنین
اگر بفهمد کم بودن نماز را پیش از نماز احتیاط ان کمی را تمام کند اگر مبطلیکه عمدا
وسهوا مبطل باشد بعمل نیاورده باشد س اگر بعد از اتمام کردن نماز
احتیاط فهمید که موافق اتفاق نیفتاده نماز احتیاطیکه کرده مثل انکه دو رکعت
نشسته ودو رکعت ایستاده کرد بعد مطلع شد که یک رکعت کم بوده اصل نمازش
چه صورت دارد ج احتیاط اینستکه یک رکعت ناقص را بکند واحتیاط اعاده
کردن اصل نماز است اگرچه صحت ان بوجه نیست وبهتر اعاده است در جمیع

صور یا علم بکم بودن بعد از نماز احتیاط یا در بین آن س اگر عمل باحتیاط نمود
و شک کرد که آیا نماز احتیاط یا کم بودن اصل نماز موافق بوده یا نه چکند ج
نمازش صحیح است و اعتنا بچنین شکی نکند س هرگاه در اثناء نماز احتیاط شک
میکند که آیا یک رکعت یا دو رکعت چکند ج بنا بر صحت گذارد یعنی اگر یک رکعت
باید بکند بگوید یک رکعت اگر دو رکعت باید بکند بگوید دو رکعت س در
نماز احتیاط سهواً کلام بیجا اتفاق افتاد سجده سهو دارد یا نه ج بلی سجده سهو
واجبست بلکه در جمیع منافیات وغیره که در اصل نماز میباشد در این هم میباشد
س در نمازهای مستحبی اگر شک واقع شود چه صورت دارد ج در باقی ماندن
بشک مخیر است ما بین اقل و اکثر مثل آنکه شک کند که این یک رکعت یا دو رکعت هر
کدام که بنا را گذاشت صحیح است ولی بنا را بر اقل گذارد بهتر است س در نماز مستحبی
سلام بیجا یا کلام بیجا یا غیره اتفاق افتاد سجده سهو میخواهد یا نه ج سجده سهو
ندارد بلکه اگر تشهد فراموش شده باشد یا سجده فراموش شده قضا ندارد س اگر
کسی شک کند در اثناء نماز یا اینکه این نماز ظهر است یا عصر تکلیفش چیست ج باید
بنا را بظهر قرار دهد یعنی بقصد ظهر نماز را تمام کند اگر نماز ظهر را نکرده باشد
اگر شک کند که این رکعت آخر مغرب است یا اول عشاء چه باید کرد ج از آخر مغرب
قرار دهد س مظنه در اثناء نماز حکم یقین را دارد یا نه ج در رکعتین
اخیرتین از رباعیه حکم یقین را دارد بلا اشکال و در غیر آن محل اشکال است
هرگاه کسی شک کند بعد از اکمال سجدتین در میان دو و سه و بنا را بر سه گذاشته
و خواست یک رکعت هم کرده شد چهار رکعت هنوز برکوع نرفته مظنه اش بدو رفت
چکند ج باید رکعت را خراب کند و بنشیند بزمین و بنا را بر دو گذارد و تشهد بخواند

و برخیزد و باقی ماندهٔ نماز را تمام کند و بعد از سلام دو سجدهٔ سهو برای قیام بیجا
بجا آورد بقصد احتیاط نه بنیت وجوب **س** هرگاه در حال قیام شک کند
مابین سه و چهار و بنا را بر چهار گذاشت بعد یقین کرد که از رکعتیکه برخواسته
یک سجده نکرده چه باید کرد **ج** در اینصورت نمازش باطلست و باید بهم زند
و از سر بگیرد **س** احکام سهویات و کیفیت آنرا بیان فرمائید **ج** سهویات
بر چند قسم است اول سهو در طهارت از حدث مثل آنکه شروع در نماز نمود
باعتقاد اینکه با وضو است و در اثناء متذکر شد که وضو نداشت نمازش باطلست
و همچنین است حال غسل و تیمم دوم سهو در طهارت از خبث است باین معنی که
عالم بود بنجاست ثوب یا بدن خود و غافل شد از تطهیر قبل از شروع در نماز و
در اثناء نماز یا بعد متذکر شد که بدن یا لباسش نجس بوده نمازش باطلست سیم
سهو در قبله است پس اگر در اثناء نماز معلوم شد که انحراف نماز را نموده پشت
بقبله بوده یا اینکه بسوی یمین و یسار بوده ظاهر اینستکه نمازش باطلست و اگر
ما بین یمین و یسار قبله بوده صحیح است چهارم سهو در مکانست باینمعنی که در
مکانی شروع بنماز نمود باعتقاد اینکه مکان مباح است بعد در اثناء نماز مطلع
شد که مغصوب بوده باید نماز را قطع کند اگر ممکن نباشد منتقل شدن بمکان
مباح بدون منافی و استیناف نماز در مکان مباح لازمست مگر در صورتیکه وقت
مضیق بوده باشد پس آنچه که از نماز عمل آورده صحیح است و بقیهٔ نماز را در حین خروج
از آن مکان مغصوب بعمل آورد اگر زیادتی تصرف بواسطهٔ نماز بعمل نیاید پنجم سهو
در لباس است پس اگر در اثناء نماز معلوم شد اینکه لباس او از جنسی است که
نماز در آن جایز نیست و جاهل بود پس اگر نزع ممکنست بنحویکه موجب فعل منافی

نشود نزع نماید و نماز را تمام کند و در غیر مغصوب ترک نشود اعاده بعد از اتمام
احتیاطاً و اگر ممکن نشود نماز را قطع کند و استیناف نماز را با لباس بی عیب
نماید س اگر کسی در نماز سهواً چیزی را کم کند بعد بخاطرش بیاید حکمش چیست
ج هرگاه رکنست و داخل در رکن دیگر نشده برگردد و آن را بجا آورد و اگر
داخل در رکن شده نمازش باطلست و همچنین در صورت زیاد کردن رکن مطلقاً
و اگر غیر رکن باشد و محلش باقیست برگردد و آن را بجا آورد نمازش صحیح است و
اگر از محلش گذشته است ضرر ندارد س سجدهٔ سهو در چه واجبست ج
بجهت کلام بیجا سهواً یا بگمان [illegible] اینکه از نماز بیرون رفته است و سلام
بیجا سهواً و تشهد فراموش شده و سجده فراموش شده بلکه بجهت هر زیاده و
نقیصه غیر از اجزاء مستحبه علی الاحوط و در شک چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین
س هرگاه در اثناء نماز تکلم بیجا یا سلام بیجا یا غیر اینها سهواً متعدد اتفاق
افتاد تعدد سجده سهو لازم است یا نه ج بلی تعدد در سجده سهو لازم است
س ترتیب در میان سجده سهو هست یا نه ج ترتیبی در سجود سهو نیست
بترتیب اسباب آن بنا بر اقوی اما ترتیب مابین سجده و اجزاء فراموش شده از رکعات
احتیاطیه پس بر این قرار است که سجدهٔ سهو را مؤخر از همه نماید و احوط تأخر
اجزاء فراموش شده از رکعات احتیاط است اگرچه در فوات مقدم باشد و اقوی
عدم وجوب تعیین اسباب سجود سهو است در وقت اتیان سجدهٔ سهو س
کیفیت دو سجده سهو را بیان فرمائید ج کیفیت دو سجده سهو آنست که نیت کند
که دو سجده میکنم از برای آنچه بعمل آورده ام از زیادتی و کمی در نماز یا نحو دیگر
واقع شده است قربة الی الله و احوط آنکه قصد وجوب را زیاده نماید بر آنچه ذکر شد

بازیاد کند

در کیفیت سجدهٔ سهو است

و برود بسجود و بگوید بسم الله و بالله وصلّی الله علی محمّد و آل محمّد یا اگر بگوید
بسم الله و بالله السّلام علیک ایّها النّبیّ و رحمة الله و برکاته لکن خواندن
آنچه زاید بر شهادت بوحدانیت و برسالت بقصد قربت مطلقه س اگر
کسی بعد از نماز فراموش کرد سجدهٔ سهو را تکلیفش چیست ج هر وقت بخاطرش
آمد بجا آورد و اگر در بین نماز بیادش آمد بعد از نماز اتیان بآن بنماید و اگر
وضو نداشته باشد احتیاطاً وضو بگیرد آنوقت اتیان بسجدهٔ سهو بنماید س اگر کسی
شکّیات و سهویات و ظنّیات و منافیات و سجدهٔ سهو را نداند و هیچ کدام در
نمازش اتفاق نیفتد نمازش چه صورت دارد ج صحیح است نمازش لکن تحصیل
آنها واجبست و اگر ترک کند عمداً فاسق است س نمازهائیکه از مکلّفین قضاء
شده چه عمداً و چه سهواً و چه معذوراً شرائط و احکام آنرا بیان فرمائید ج
واجبست اتیان بقضای نمازهای واجبه غیر از نماز جمعه و نماز عیدین از کسانیکه
اتیان در وقت ننموده باشند و واجب نیست قضاء آنچه واقع شده باشد در ایام
مخالفت از حق بر کسانیکه از اهل قبله باشند هر چند محکوم بکفر باشند مثل
غالی یا نباشند مثل سنّی و آنچه فوت شده باشد از نماز در حال طفولیت یا
دیوانگی یا بیهوشی یا کفر اصلی یا حیض یا نفاس اگر این امور در تمام وقت باشد
و اگر در تمام وقت نباشد بلکه دریابد مقدار نماز را در وقت چه در اوّل و چه
در آخر واجبست قضاء آن نیز و اگر مقدار یک رکعت و تحصیل شرائط اگر فاقد است
بلکه طهارت بتنهائی علی الاحوط از آخر وقت دریابد بدون عذر از اداء آن
نماز اداء و اگر ترک نموده قضاء آن واجبست س در نماز قضاء ترتیب واجبست
یا نه ج بلی ترتیب واجبست در قضاء در نمازهائیکه ترتیب در اداء آنها معتبر است

(حاشیه:) و احوط اختیار آنست که بنشیند و سر بردارد و باز بسجده رود و صیغهٔ مذکوره را بخواند و بعد از سجده سر بردارد و تشهّد و اتمام بخواند مثل تشهّد نماز و بعد سلام دهد مثل السّلام علیکم و رحمة الله و برکاته

مثل ظهرین یا عشائین از یکروز و در غیر آن ترتیب واجب نیست علی الاقوی
اگر چه احوط مراعات ترتیب است مگر آنکه ترتیب را نداند س در غیر قضاء
نماز یومیه رعایت ترتیب لازم است یا نه ج لازم نیست پس جائز است
قضاء کسوف پیش از خسوف اگر چه کسوف بعد واقع شده باشد همچنانکه جائز است
تقدیم آن بر یومیه هر چند یومیه پیش فوت شده باشد س هرگاه نماز ظهر
و مغرب فوت شود و نداند کدام پیش بوده و بخواهد تحصیل ترتیب کند چکند
ج باید یک نماز ظهر را بین دو مغرب بجا آورد یا مغرب میان دو ظهر نماید
اکتفا میکند در حصول ترتیب بنیت واقعی هرگاه فوائت همه از یک صنف باشند
چون ظهرها و غیر آن پس نیت کند اول ظهر یکه از او فوت شده بعد دوم ظهر و همکذا
س کسیکه نماز قضا دارد ادا را در اول وقت میتواند بکند یا نه ج مخیر است که
هر کدام را که بخواهد در اول بکند ولی احوط مقدم داشتن قضا بر اداء است
خصوصاً هرگاه یک نماز قضا شده یا مطلق نماز از روز یکی باشد چه بیشتر بلکه
در صورت تاخیر ترک احتیاط نشود س اگر کسی در سفر نمازش فوت شده و در
حضر بخواهد قضاء آنرا اتیان کند و همچنین بعکس آن باید نماز قصر را بقصر بخواند
و تمام را تمام یا نه ج بلی اعتبار در قصر و اتمام در ادا نمودن آن بحال فوت یعنی
اگر در حضر نمازش فوت شده تمام کند قضاء آنرا هر چند در سفر باشد و اگر کسی
در اول وقت مسافر باشد و در آخر وقت حاضر یا در اول وقت حاضر باشد و در
آخر وقت مسافر اعتبار بحال فوت نماز است س هرگاه مرد قضاء نماز زنرا اجیر
شود قرائت جهریه را بجهر بخواند یا اخفات ج بجهر بخواند س اگر چند نفر را
استیجار نمایند از برای قضا نمودن نماز یک شخص یعنی از برای میت واحد واجب است

مراعات ترتیب باشد ج واجب نیست خصوصاً اگر ولی میت با وصی او یا متبرع
جاهل بترتیب فوت شده از میت باشد و نداند که خود میت عالم بترتیب بوده
ولکن احوط تحصیل ترتیب است خصوصاً هرگاه وصیت بثلث نموده باشد و
مصرفی غیر از صوم و صلوة تعیین نکرده باشد س نماز جماعت مستحب است یا
واجب ج مستحب مؤکد است در جمیع فرائض خصوصاً در نماز یومیه خصوصاً
هرگاه ادا باشد خصوصاً در صبح و مغرب و عشا خصوصاً از برای کسیکه در مسجد
باشد بلکه در حق کسانیکه اذان مسجد را میشنوند س فضیلت نماز جماعت را
بیان فرمائید ج بدانکه فضیلت نماز جماعت بر فرادی بیست و چهار درجه است
یا بیست و پنج درجه یا بیست و هفت درجه یا بیست و نه درجه و هر یک رکعت
از آن برابر بیست و چهار رکعت محسوب است که هر رکعت از آن محبوبتر است بسوی
خداوند عالم از عبادت چهل سال و نماز جماعت افضل است از نماز منفرد در
مسجد کوفه با وجود آنکه محسوب بهزار رکعت است پس موافق این بیان نماز جماعت
افضل از هزار نماز است بلکه روایت شده که آن بدو هزار نماز محسوب است و روایت
شده که نماز پشت سر عالم برابر بهزار نماز است لهذا اجر آن مضاعف خواهد
شد و بصد هزار میرسد و اگر در مسجد جامع واقع شود مضاعف میشود بحسب
تفاوت نماز در مسجد و غیر آن و آن عبارتست از صد درجه پس مجموع درجات
بسیصد هزار منتهی خواهد شد و اینها همه با اتحاد ماموم است و اگر متعدد
شود مضاعف میشود در هر یک بقدر مجموع در سابق این بود درجه و همانکه
عدد آنها از ده برده شد اگر آسمانها کاغذ شوند و درختان قلم گردند و دریاها
مرکب شوند و انس و جن و ملائکه نویسنده باشند نتوانند ثواب یک رکعت آنرا

بنو بیند و با جمیع انچه ذکر شد بدانکه ان واجب نیست مکر در جمعه و عیدین با
شرائط ان که در محلّ ان ذکر میشود و کسیکه قرائت حمد و سوره اش درست نباشد
و مقصّر باشد در تصحیح نمودن ان پس اکر ممکن باشد اورا تصحیح نمودن حمد و سوره در
وقت بهر یک از فرادی بطریق صحیح یا بجماعت کفایت میشود و اکر در وقت ممکن
نشود اورا تصحیح نمودن بجهة تنکی وقت و مانند ان معتبر است براو حاضر شدن
بجماعت و اکر ممکن نباشد بهیچوجه واجب نیست براو جماعت و لکن احوط حاضر شدن
بر جماعت و مشروع نیست در نوافل حتّی در نماز روز عید غدیر بنا بر اقوی
و احوط بلی مشروع است در صلوة استسقاء و باکی نیست بجماعت کذاردن
واجبیکه مستحب شده بسبب عارض چون نماز عید و فریضه از غیر که اتیان
بنحو تبرّع باشد و همچنین فریضه که بجامیاورد بنحو اعاده بر وجه استحباب مس
مسافر بحاضر یا حاضر بمسافر یا اداء بقضاء اقتداء جائز است یا نه ج بلی جائز است
و همچنین است با اختلاف در وجوب و استحباب و اقتداء کسیکه فرائض یومیه
بجامیاورد بکسیکه فریضه طواف میکند و همچنین بعکس ان مشکلست بلکه اصل
مشروعیت جماعت در فریضه طواف خالی از اشکال نیست و جائز است اقتداء
کسیکه صلوة ایات میکند بکسیکه صلوة ایات دیکر میکند و همچنین در جنازه و عید
بلی نماز کذارد در هر یک از این سه نماز اقتدا بدیکر در نماز دیکر نمیکند همچنانکه
اقتدا نمیکند بیومیه کذارد طواف کذار و همچنین در عکس جائز نیست بلکه احوط انکه
نماز عید کذار اقتدا بنماز استسقا کذار ننماید و همچنین در عکس بنصوریکه اکرچه
دو نماز موافق در نظم باشند و احتیاط در ترک جماعت در نماز احتیاط اکرچه
بنماز احتیاط باشد و همچنین احوط ترک است در نماز قلمه ... مس صد دیکه

در نماز جماعت است

جماعت بان منعقد میشود چند نفر است ج دو نفر است که یکی امام و یکی ماموم
چه هر دو مرد باشند چه هر دو زن چه آنکه ماموم زن باشد یا صبی غیر بالغ لکن
احوط و اولی اکتفا نکردن بطفل است س اگر ماموم برکوع رفت و شک نمود
در اینکه درک نموده امام را یا نه حکمش چیست ج در اینصورت حکم نماید بدرک نکردن
امام مثل کسیکه بیقین بداند که ادراک نموده و نماز او باطلست س هر گاه یقین
دارد که در رکوع بامام ملحق نمیشود اقتداء کردن جائز است یا نه ج جائز نیست
بلکه منتظر امام بشود تا در رکعت دیگر اقتداء کند س اگر ماموم بترسد که اگر
ملحق بصف شود امام از رکوع سر برمیدارد پس چکند ج در اینحال در آن
مکانیکه ایستاده اقتداء کند و تکبیرة الاحرام بگوید و برود برکوع بشرط آنکه مانع
از اقتداء در آنمکان نباشد مثل حائل و بلندی جای امام و در حال رکوع یا بعد از
رکوع ملحق شود بصف و احوط اینستکه پا را برندارد بلکه پای خود را بر زمین
بکشد هر چند لازم نیست لکن احوط آنستکه در حال ذکر حرکت نکند س آنچه شرایط
در امام جماعت معتبر است بیان فرمائید ج در امام جماعت شرطست بالغ بودن
و عقل داشتن و سالم بودن از جذام و برص و حد شرعی بعد از توبه را بعضی شرط
دانسته اند و اقوی اینستکه شرط نیست بلی اقتدا کردن بکسیکه از اینها سالم باشد
احوطست و همچنین شرطست در امام ایمان و طهارت مولد و عدالت و مذکر بودن
اگر میان ماموین یا جمیع آنها مذکر باشد و همچنین شرطست در امام که نشسته نباشد
هر گاه ماموین ایستاده باشند و نیز شرطست که نبوده باشد میان امام و ماموم حائلی
که مانع باشد دیدن امام را مگر آنکه ماموم زن باشد و امام مرد و همچنین شرطست که
نبوده باشد ماموم دور از امام یا از صفیکه پیش روی او میباشد بقدریکه از دو

نامند و احوط دور نبودن ماموم است از امام بیش از یک گام و هرگاه یکنفر یا
در صف پیش باشد با قبلی بیشتر ضرر ندارد چنانچه هرگاه در صف آخر فاصله
بسیار میان هریک از اهل آن باشد ضرر ندارد و همچنین در صفها میان آنها مادامیکه
دو گز زائد بر قدر معتبر نباشد و همچنین شرط است در جماعت که جای ایستادن امام
بلندتر از جای ایستادن ماموم نباشد بقدر معتد به اگر زمین سراشیب
نباشد و اگر سراشیب باشد ضرر ندارد و همچنین شرط است یکی بودن امام و
اینکه ماموم قصد اقتدا نماید و تعیین امام بکند س اگر ماموم قصد اقتداء
امامی را کرد و بعد معلوم شد که آن امام دیگری بوده چه صورت دارد ج
نماز او باطلست اگرچه عادل هم بداند او را س اگر کسی اقتدا با امام حاضر نماید
و چنین داند که شخص زید است و بعد معلوم شود که شخص دیگر بوده حکمش چیست
ج اگر اولا و بالذات قصد کند اقتداء با امام حاضر و او را عادل میداند و
خیالش که او زید است بعد معلوم شد که عمرو است این نماز صحیح است اگر عمرو را
هم عادل داند و اگر قصد اقتداء با امام حاضر بالتبع باشد یا بمعنی که قصد
اولی و بالذات اقتداء بزید است و خیالش اینکه امام حاضر او است بعد معلوم شود
که عمرو بوده است این نماز باطلست اگرچه عمرو را هم عادل بداند س
محاذی ایستادن ماموم با امام جائز است یا نه ج پیش ایستادن جائز
نیست و احوط تأخر ماموم است در جمیع مساجدش س واجب است متابعت
کردن ماموم امام را در افعال نماز یا نه ج بلی واجبست و باید پیش از امام
هیچ فعلی را بجا نیاورد و احوط موخر بودن ماموم است در افعال از امام
بانحوی که مقارن نباشد و اما در اقوال تکبیرة الاحرام باید بعد از امام

مگر آنکه زمین سراشیب باشد اما اگر امام پایین و ماموم در جای بلندی باشد ضرر ندارد م

بگوید و در غیر آن واجب نیست بنا بر مشهور لکن احوط است در سلام و تحیین
در بقیهٔ اقوال واجبه در صورت شنیدن س اگر امام بعد از تکبیرة الاحرام
تکبیرة الاحرام دیگر بگوید و ماموم با تکبیرة الاحرام اول داخل نماز شده
باشد حکمش چیست ج در اینصورت عدول بفرادی نماید س اگر ماموم
سر بردارد از رکوع یا سجود یا برود برکوع یا سجود پیش از امام سهواً یا خطأً
چه صورت دارد ج باید برگردد و با امام ملحق شود اگر امام نرسد باو
و اگر بمجرد اطلاع امام برسد برای او چیزی نیست و نمازش صحیح است و اگر برنگردد
عمداً آثم است ولی نمازش صحیح است و بهتر اعاده است س هرگاه ماموم در
رکعت سیم و چهارم امام اقتدا نمود قرائت حمد و سوره واجبست براو یا نه ج
بلی واجبست و اگر نتواند حمد و سوره را بخواند اکتفا نماید بحمد تنها و اگر خواندن
حمد منافی با متابعت باشد یعنی اگر بخواند حمد را متابعت از میان برود مثل
آنکه رکوع امام را درک نمینماید احوط نیت انفرادست س اگر ماموم قرائت را
فراموش نماید و وقتی متذکر شود که امام در رکوع داخل شده باشد یا داخل
نشده باشد لکن خواندن حمد منافی متابعت باشد چه باید کرد ج احوط قصد
انفرادست س اگر بعد از فراغ از نماز معلوم شود فاسق بودن یا کافر
بودن یا بی طهارت بودن یا نیت نداشتن امام نماز ماموم باطلست یا نه ج
باطل نیست و اگر در بین نماز معلوم شود عدول بفرادی کند و تمام کند نماز
خود را س هرگاه امام را در تشهد آخر بیافت نیت اقتدا میتواند بکند که درک
فضیلت نماز جماعت را بکند یا نه ج بلی میتواند و نیت میکند و تکبیرة الاحرام را
میگوید و مینشیند از برای تشهد با امام و بعد از آنکه امام سلام گفت برمیخیزد

ونماز را تمام میکند و حاجت بنوی استیناف نیت و تکبیر نیست و باین نحو تحصیل
فضیلت جماعت مینماید س هرگاه ماموم در نماز جهریه صوت یا همهمهٔ
امام را نشنود واجبست قرائت بخواند یا نه ج قرائت خواندن مستحبست و احوط
آنستکه بقصد قربت مطلقه بخواند نه بقصد جزئیت س هرگاه شخص
نماز ظهرش را بعض امام اقتدا کند بقصد آنکه در دو رکعت آخر فرادی شود
ونماز عصر را هم با آن امام اقتدا کند این قصد جائز است یا نه ج جواز
بعید نیست خصوصاً اگر مستعجل باشد لکن احوط قصد نکردنست در اول
نماز س هرگاه شخص نماز مغرب را بعشاء امام اقتدا کرد و در قیام شک کرد
که این رکعت سیم است یا چهارم حکمش چیست ج در قیام صبر کند تا امام
برکوع رود و سجدتین را بجا آورد و بعد از سجدتین معلومش شود حال
شکش ضرور ندارد س متابعت کردن ماموم در تشهد امام که تشهد او
نباشد مستحبست یا نه ج بلی مستحبست که متابعت کند امام را در تشهد
وهمچنین در قنوت و احوط آنستکه در آنحال زانوها را از زمین بردارد بر کف
پاها بنشیند و دستها را بر زمین گذارد چنانکه احوط از برای او تسبیح است
بعوض تشهد و تخلف از قیام امام میجوید از برای تشهد خود همچنانکه
تخلف میجوید در هر فعلیکه بر او واجب و بر امام واجب نیست از رکوع یا
سجود و بخواندن آنها پس بآنها میکند و بعد ملحق با مام میشود مگر در قرائت چنانکه
گذشت س کیفیت نماز مسافر و شرائط آنرا بیان فرمائید ج شرائط
آن چند چیز است اول قطع مسافتیکه موجب قصر میشود و آن هشت فرسخ
در رفتن یا برگشتن یا در رفتن و برگشتن هر دو که چهار فرسخ برود و چهار

فرسخ برگردد و معتبر نیست برگشتن در همان روز یا در همان شب بلی معتبر است
قاطعی از قواطع سفر مثل قصد اقامه ده روز در بین نباشد مثل هشت فرسخ
امتدادی س حد فرسخ شرعی چه قدر است ج فرسخ عبارت از سه
میل است و هر میلی چهار هزار ذراع بذراع دست است که طول ذراع عرض
بیست و چهار انگشت است که هر انگشتی بعرض هفت جو و هر جوی بعرض هفت
مو از اواسط موی یابو باشد س هرگاه مسافت کمتر از هشت فرسخ باشد
اگرچه بقدر یک وجب یا کمتر قصر جائز است یا نه ج جائز نیست و اگر نداند
که مسافت بحد مزبور رسیده یا نه تمام میکند س اگر مظنه قوی باشد
بحد مسافت بنحوی که نزدیک بعلم باشد یا از شیاع مظنه قوی حاصل شود
اکتفا بان میتوان کرد یا نه ج اکتفا بعید نیست اگرچه احتیاط مطلوبست
و ترک نشود س ثابت شدن مسافت مزبوره بشهادت عدل واحد کافیست
یا باید بشهادت دو عادل باشد ج اکتفا بعید نیست لکن احتیاط خوبست
س هرگاه بینه عادله خبر داد باینکه مسافت بحد سفر شرعیست و بینه دیگر
شهادت داد بر خلاف آن تکلیف چیست ج اقوی آنستکه تمام میکند لکن
احوط جمع است و لازم نیست پیمودن مسافت هرگاه مستلزم حرج باشد یا غیر آن
از چیزهائیکه در آنها حرج نیست مثل خبر گرفتن و فحص پس مقتضای احتیاط
مراعات آنست در تشخیص موضوع دویم آنکه مسافر قصد مسافت داشته باشد
س هرگاه کسی بمقدار مسافت را بی قصد رود مثل آنکه عقب دزد یا گریخته
و مانند آن برود و نداند که بقدر مسافت خواهد رفت یا نه یا آنکه برود در حال
دیوانگی بی قصد چه صورت دارد ج در این صورت آنچه که رفته است

محسوب از مسافت نیست و باعث قصر نمیشود هرچند بسیار طول بکشد لکن
اگر مسافت بقدر هشت فرسخ یا بیشتر باشد در برگشتن باید قصر کند س
اگر کسی بعد از آنکه بقصد رفت دربین رفتن قصد هشت فرسخ کند چه باید
کرد ج باید قصر کند خواه مسافر بالاصاله باشد یا بالتبع مثل غلام و کنیز
و زن و مانند ایشان هرچند بران راضی نباشد بلکه مجبور باشند بشرط آنکه
قصد مسافرت مستمر بدارند تا منتهی شدن مسافت س هرگاه اراده برگشتن
نماید پیش از رسیدن بآنچه کفایت میکند در حصول مسافت یا متردد شود در
رفتن تکلیفش چیست ج باید نماز را تمام کند س اگر کسی بیرون رود
بقصد مسافت و بعد از آن از برای او اتفاق بیفتد انتظار رفقای راه و رفتن
او موقوف برفتن ایشان باشد چکند ج اگر از حدّ ترخص نگذشته است باید
تمام کند و اگر گذشته باشد چهار فرسخ یا زیاده اقوی قصر است اگر قصد ماندن
ده روز را در آنجا نداشته باشد و همچنین است در صورتیکه بقدر چهار فرسخ
نرفته باشد با اطمینان بآمدن رفقه پس قصر نماید و اگر کمتر از چهار فرسخ رفته باشد
و اطمینان بآمدن رفقه هم نداشته باشد تمام میکند چهارم آنکه جمع نکند با قصد
مسافت عزم بر ماندن ده روز را در اثنای مسافت و نه عارض شود او را این
اراده در بین راه که اگر هر یک روی دهد باید تمام کند نماز را و در حکم اراده
ماندنست در مسافت بوطن خود رسیدن س مراد از وطن چه مکانست ج
وطن بر دو قسم است یکی وطن اصلی است که آن محل تولد انسانست و وطن
آباء و اجدادش است و در آن شرط نیست شش ماه در آنجا ماندن و نه داشتن ملک
بلی آنقدر شرطست که قصد اعراض از آن نداشته باشد دوم وطن اتخاذی

که از برای خود وطن قرار داده است و بنا بر قرار گرفتن در آنجا است همیشه
و در آن شرط است صدق عرفی همین قدر که عرفا گویند وطن فلان شخص است دیگر
چیز دیگر شرط نیست پنجم آنکه نبوده باشد از کسانیکه خانه او همراه او باشد
مثل آنکه در جمیع اوقات در بیابانها بسر برد از قبیل اعراب بدوی و بادیه از
ایلات یا آنکه سفر شغل و عمل او باشد که نامیده شود باسم خاصی مثل مکاری
و ساربان و هیمه کش و قاصد و کشتیبان و تاجر و صاحب صنعتیکه در گردش باشد
در تجارت و صنعت خود و امثال اینها مس اگر سفر کند صاحب عمل مذکور در
غیر عمل خود مثل آنکه مکاری بزیارت رود یا بحج حکمش چیست ج باید قصر کند
اگر از شغل و عمل خودش در آن سفر دست برداشته باشد و الا باید تمام کند
و واجب میشود تمام کردن در سفر سیم هرگاه قرار داده سفر را عمل خود و در
سفر دویم نیز اظهر تمام کردن است اگر چه احوط جمع کردن است و هرگاه صدق کند
بر او قبل از سفر مکاری باجمال مثل آنکه رفت و آمد کند در مادون مسافت
بعد سفر کند احتیاط ترک نشود و منقطع میشود حکم مذکور بماندن ده روز در
وطن و بقصد ماندن ده روز در غیر وطن یا ماندن ده روز ششم آنکه سفر او حرام
نباشد مثل فرار نمودن از جهاد و گریختن غلام و زن غایبتان حرام باشد مثل سفر
از برای ضرر مسلمین و مؤمنین و دزدیدن مال ایشان و اعانت ظالم در ظلم او و مضر
نیست معاصی که در سفر واقع میشود بر سبیل اتفاق مثل غیبت کردن که باعث تمام
کردن نماز نمیشود مس سفریکه منافی با واجبی از واجبات باشد مثل تحصیل علم
واجبی که در سفر میسر نمیشود باعث تمام نمودن نماز میشود یا نه ج باعث نمیشود
بلی اگر سفر بقصد فرار از واجب باشد محل اشکال است احوط جمع است مس هرگاه

در قصر و اتمام است

کسی سفر کند از برای صید کردن لهو و لعب حکمش در قصر و اتمام چیست ج
اگر بسفر برود از برای این مطلب نماز را تمام کند هر قدر که دور شود از دیوار
شهر یا قریه تا آنکه پیدا نباشد دیوار و نشنود اذان شهر یا قریه را و معتبر در
صدای مؤذن و چشم نظر کننده و گوش شنونده و بلد متوسط است چنانچه
معتبر است در هوا خالی بودن از شدت باد و غوغاء و هرگاه ببینند یا دیوار
یا مؤذن یا شنونده نباشد بنا بر تقدیر و فرض گذارد که بر فرض بودن حالشم
چه بود و چه نحو بود و فرقی نیست در این شرط در میان رفتن و برگشتن هرچند
احوط در حال برگشتن جمع میان قصر و اتمام است یا تاخیر کند نماز را تا وارد شود
بمنزل و معتبر است شرط مزبور در بلد توطن و در بلد اقامت اشکال است احوط
جمع است قبل از خروج از محل ترخص و هرگاه سفر سفر معصیت باشد عقب
صید لهو رفته باشد یا بدون قصد حرکت نموده باشد معتبر موضع برگشتن است
و واجب است قصر بعد از تحقق شرائط گذشته س آیا مسافر در چند جا مخیر است
ما بین قصر و اتمام ج در چهار موضع که یکی مسجد الحرام و یکی مسجد حضرت
رسول ص و یکی مسجد جامع کوفه و یکی حائر حضرت سید الشهداء ع لکن افضل
اتمام است و احتیاط قصر است س حد حائر چه قدر است ج کل حائر
درست واضح نیست احوط آنکه اکتفا بقدر متیقن شود و آن عبارت است از
اطراف ضریح مقدس جناب سید الشهداء ع و اقوی دخول تمام روضه مقدسه است
س مسافری که در یک بلدی مثل حله یا بغداد در یک سمت آن قصد اقامه کرده
میتواند شطی که در وسط واقع شده عبور بسمت دیگر آن بکند یا نه ج بلی میتواند
و ضرر بقاعده او نمیرساند بلی باید قصد کند اقامه در یک بلد را بی کفایت نمیکند

در قصر و اتمام است

قصد اقامه در ده و جا که یک بلد گفته نشود مثل بصره بالنسبه بمحمره و مثل مسجد
کوفه بالنسبه بنجف اشرف و بغداد بالنسبه بکاظمین و طهران و حضرت عبدالعظیم
کر بایست در قصد اقامه قرار دهد که در یک بلد اقامه نماید و قصد اقامه در
مجموع کوفه و نجف مثلاً کفایت نمیکند س مسافر بعد از قصد اقامه باید در
اثناء آن از حد ترخص بیرون رفت و بازگشت نمود بمحل اقامه و قصد اقامه جدید
نکرد حکمش چیست ج احتیاط جمع است اگرچه اقوی اتمام است و اگر قصد
اقامه[۲] میتوان کرد یا نه ج بلی میتواند لکن قصد اقامه در میان خانهای صحرا
نشینان صحیح نیست مگر با اطمینان باینکه مدت ده روز در آن زمین هستند و بجای
دیگر کوچ نمیکنند یا آنکه نیت کند که اگر کوچ نمایند او بماند و بعد از نیت اقامه
عدول از آن ضرر ندارد س هرگاه کسی قصد اقامه کرده در بلدی و یکنماز چهار
رکعتی را تمام کرده بعد رأیش برگشت حکمش چیست ج تا زمانیکه در آن محل است
اتمام نماز معتبر است و همین که از محل اقامت خارج شود و عازم مسافت باشد
حکمش قصر است س شخص میتواند دو وطن از برای خود قرار دهد یا نه ج
بلی میتواند س هرگاه شخص فراموش کرده سفر خود را و نماز را تمام کرده چه صورت
دارد ج اگر وقت هست اعاده کند و اگر وقت گذشته قضا ندارد و مستحب
مؤکد است از برای کسیکه نماز را قصر میکند اینکه بعد از هر فریضه که آنرا قصر نموده
سی دفعه بگوید سُبحانَ اللهِ وَالحَمدُ لِلّهِ وَلا اِلهَ اِلّا اللهُ وَاللهُ اَکبَرُ و بهتر آنستکه
این را غیر تسبیحات تعقیب قرار دهد س شرائط وجوب روزه چند چیز است ج
شش چیز است اول بلوغ دویم عقل سیم مسافر نبودن بسفریکه در آن قصر باشد
چهارم سلامتی از مرض بلکه جمیع مضاریکه برسد شخص بسبب آنها بر نفس محترمه

[۲] جدیده نماید در اینحال اتمام معین است س در صحرای خالی از آبادی قصد اقامه ح

یا عرض محترمی یا از تلف شدن چیزیکه حفظ آن واجب باشد یا از مشقت شدیده که
نتواند متحمل آن شود عادةً و مثل اینها پنجم سلامتی از بیهوشی که غالب بر حواس
شده باشد ششم خالی بودن از حیض و نفاس و شرطست در صحت روزه چند
چیز اول هر چیزکه شرطست در وجوب روزه مگر بلوغ که از طفل ممیز چه دختر
باشد چه پسر روزه صحیح است لکن واجب نیست دوم و سیم ایمان و اسلام
چهارم آنکه زمان قابل باشد از برای روزه یعنی مثل عید فطر و اضحی نباشد
و زمانیکه گنجایش یکماه و یکروز نداشته باشد در جائیکه دو ماه متتابع واجب باشد
و همچنین ماه رمضان که روزه غیر آن واقع نمیشود در آن پس اگر روزه غیر ماه رمضان را
در رمضان قصد کند با علم باینکه رمضانست نه از آن محسوبست نه از رمضان
پنجم آنکه کسیکه روزه سنت میخواهد بگیرد قضاء ماه رمضان بلکه غیر آن نیز مثل
کفارهٔ آن و نحو آن در ذمهٔ او نباشد اگر قضا از غیر نباشد و اگر استیجار باشد بلکه
مطلق تحمل ضرر ندارد ششم اذن از برای زن و غلام و کنیز در روزهٔ مستحب خصوصاً
از برای زن که رعایت احتیاط شدید در آنست و در واجب موسع اذن معتبر
نیست بلکه مخالفت ضرر ندارد و مراعات احتیاط خوبست در آن و شرطست در
صحت روزهٔ مستحب از فرزند عدم نهی از پدر و مادر بلکه اذن علی الاحوط اگرچه
اقوی صحت است مطلقاً با عدم تألم ایشان هفتم اجتهاد یا تقلید در حکم روزه که
میخواهد بعمل بیاورد و در جزء آن یا شرط آن اگر از جمله ضروریات نباشد مثل وجوب
روزهٔ رمضان بلکه هرگاه علمی باشد ضرور نیست در آن تقلید پس اگر کسی سهل انگاری
کند و اخذ مسائل روزه نکند و تروک در روزه را نداند و یا اخذ نماید از کسیکه
نباید اعتماد بآن نماید مجرد امساک بنحو مذکور کفایت در امتثال روزه نمیکند

مگر امساک نماید از چیزهائیکه باید اجمالاً که شامل تروک است و همچنین است حکم
در غیر روزه از سایر عبادات بلی اگر غافل محض باشد و در واقع از آنچه باید امساک
نمود امساک نموده باشد وجوب قضا بران معلوم نیست هشتم نیت قربت
پس صحیح نیست بدون چیزی از شرائط مزبوره و صحیح است روزه از مستحاضه اگر آنچه
هست براو از غسلهای شب و روز بجهت نماز بعمل بیاورد و احوط آنستکه ترک
نکند آنچه براو هست از وضو گرفتن و تغییر دادن پنبه و بخوان هرچند صحت روزه
توقف بر غیر غسل ندارد و امّا آنچه موقوف صحت روزه بران از غسل ظاهر آنستکه
از غسلها روز است و همچنین غسل شب گذشته علی الاحوط اگر پیش از فجر بعمل
نیاورد و اگر پیش از فجر غسل کند کافیست در صحت روزه و امّا غسل شب آینده
مدخلیت در صحت روزه گذشته ندارد هرچند احوط مراعات آنست نیز و همچنین
هرگاه بعد از نماز صبح یا بعد از نماز ظهر و عصر خون ببیند شرط نیست در صحت
روزه از برای غیر نماز غسل کردن پس ترک غسل در صورت دوّم مبطل روزه نیست
هرچند تا بشب ترک شود بخلاف اوّل که اگر از برای نماز ترک شود روزه او
باطلست و شرط نیست پیش انداختن غسل نماز صبح را بر طلوع فجر اگرچه احوط تقدیم
غسل است بر فجر و اعاده است بعد از فجر اگرچه قصد نافله بان غسل هم نداشته
باشد و فرقی نیست در شرط بودن غسل در میان کثیره و متوسطه و امّا وضو در
استحاضه قلیله شرط نیست مس روزه از مریض صحیح است بانر ج اگر متضرر
شود صحیح نیست و معتبر است در ضرر رسانیدن علم یا ظن بلکه احتمال مساوی که
موجب خوف باشد کفایت میکند اگرچه در صورت احتمال جمع میانه صوم و قضا
احوطست و کافیست در حصول ظن اماره یا تجربه یا قول کسیکه مفید ظن باشد هرچند

در مسائل روزه است

کافر باشد س از مسافر روزهٔ واجب در سفر صحیح است بانر ج صحیح
نیست مگر روزهٔ سه روز بدل هدی و همچنین روز بدل بدنه از برای کسیکه برون
رفته باشد از عرفات قبل از غروب آفتاب عمداً س روزهٔ که نذر کرده باشد
گرفتن آن را در سفر و حضر هر دو یا سفر تنها صحیح است بانر ج صحیح است س
روزهٔ مندوب در سفر جائز است بانر ج جائز است سه روز از برای حاجت
در مدینه مشرفه و در غیر آن اقوی بطلان است و احوط اتیان برجاء س
صاحب اعذار مثل مریض و مسافر و غیره اگر روزه بگیرند جائز است از ایشان
بانر ج مجزی نیست و واجب است قضاء بر ایشان مگر مسافریکه جاهل بحکم باشد
پس مجزی است روزهٔ آن بخلاف ناسی و اگر متذکر شود جاهل یا ناسی در اثناء روز
بمسئله واجب است افطار نمودن و جاهل در حکم عالم است اگر عالم باشد بحکم اجمالاً
س حائض و نفساء هرگاه حاصل شود عذر ایشان در جزئی از روز باید
افطار کند بانر ج بلی افطار کند هر چند قلیلی پیش از غروب باشد یا منقطع
شود لحظه بعد از طلوع فجر س هرگاه طفل در اثناء روز بالغ شود و کافر مسلم
شود تمام کردن روزه بر ایشان واجب است بانر ج اما طفل پس اگر قصد روزه
کرده باشد و بعد بالغ شود وجوب اتمام بر او بعید نیست و همچنین اگر قصد
روزه نکرده باشد و بالغ شود قبل از ظهر و مفطری بعمل نیاورده باشد پس
وجوب صوم و تجدید نیت بر او بعید نیست و همچنین است کافر اگر پیش از ظهر مسلم
شود و افطار ننموده باشد بخلاف دیوانه و بیهوش اگر زائل شود دیوانگی و بیهوشی
از ایشان در اثناء روز س هرگاه مسافر پیش از ظهر حاضر شود و مریض حالش
بهتر شود روزه گرفتن بر ایشان واجب است بانر ج اگر افطار ننموده باشند پیش از آن

واجب نیست برایشان روزه واگر افطار نکرده باشند واجب است برایشان تمام
کردن روزه واگر حاصل شود عذر ایشان در اثناء روز پس مریض افطار
کند چه پیش از زوال بوده باشد چه بعد از زوال واما مسافر پس اگر خارج
شود پیش از ظهر واجب است افطار نماید چه در شب نیت سفر نموده باشد یا نه
واگر خارج شود بعد از زوال تمام نماید روزه را وبهتر آنستکه سفر نماید
پیش از ظهر مگر در صورتیکه نیت سفر را در شب نموده باشد پس اگر مرد
پیر وزن پیر عاجز شوند از روزه گرفتن چه متعذر باشد برایشان چه متعسر
افطار نمایند باید ح بلی افطار نمایند وهمچنین است حکم کسیکه صاحب
درد تشنگی است که سیراب نمیشود ونمیتواند ترک آب خوردن نماید در تمام روز
ولکن واجب است بر هر یک از اینها در صورت مشقت بودن روزه برایشان
بلکه در صورت تعذر نیز علی الاحوط تصدق نمودن از هر روزی بمدی از طعام
وشرط نیست علاوه براین در آخر یأس از برء علی الاحوط و واجب نیست قضا
بر مرد پیر وزن پیر هرگاه آسان شود روزه گرفتن برایشان فیما بعد باشد واحوط
قضاء است در صورت اول واما صاحب ناخوشی عطش پس اگر بهتر از مرض
از برای او حاصل شود در بین آن رمضان ورمضان آینده واجب است براو قضا
و واجب نیست اگر برء حاصل نشود وجائز است آب را سیر بخورد پس اگر
زن حامله که وضع حمل او نزدیک باشد بترسد بر خود یا طفل در شکم یا بر هر دو
چه از تشنگی باشد چه از گرسنگی تکلیفش چیست ح واجب است افطار نماید
وهمچنین زنیکه شیر میدهد طفل را وکم باشد شیرش وبترسد بر ضرر رسیدن
بطفل بسبب روزه گرفتن وفرق نیست درمیان آنکه بترسد بر گرسنگی یا تشنگی

طفل با ضرر همراه است و تصدق نماید زن از مال خود در عوض هر روزی یک مد
از طعام و قضا کند بعد از زوال عذر س در مرضعه میان مادر و مستأجره
و متبرعه در تعلق صدقه فرقی هست یا نه ج فرق نیست و همچنین فرق نیست
در طفل میان ولد نسبی و رضاعی و حلال زاده و حرام زاده س هرگاه ممکن
باشد بدل از برای مرضعه یا رفع ضرر از طفل روزه را میتواند بخورد یا نه
ج نمیتواند س اگر جماعت مذکوره که باید افطار نمایند روزه را بگیرند
روزهٔ ایشان باطل است یا نه ج باطل است و مسقط قضا نیست در جائیکه
قضا داشته باشد س زمان امساک نمودن در یوم روزه از چه وقت است ج
اول آن وقت طلوع فجر دوم است که صبح صادقش میگویند و باید ترک نماید
آن وقت امور را که خواهد آمد مگر جماع که باید ترک کند آنرا پیش از صبح و
در حکم جماع است استمناء و آخر وقت آن بر طرف شدن حمرهٔ مشرقیه است و آن سمت
راس گذشتن آن بنا بر احوط س در نیت روزه کفایت میکند قصد نمودن
قربة الی الله یا نه ج بلی کفایت میکند ولی باید تعیین آن نماید هرگاه متعین
نباشد س قصد وجوب یا استحباب یا مثل آن یا اخطار ضرور هست یا نه
ج ضرور نیست س در نیت قصد قربت کردن بی قصد وجوب و تعیین
کافیست یا نه ج بلی کافیست اگر بداند که ماه رمضانست و اگر نداند و روزه
بگیرد بنیت غیر رمضان و بعد معلوم شود که ماه رمضان بود پس اگر روزه
از غیر بوده کفایت میکند و مسقط قضا خواهد بود و الا محل تامل است لکن
در استیجار بلکه نذر و عهد اقوی لزوم تعیین است و همچنین کفارات و نذر مطلق
و روزهٔ مندوب محتاج است بتعیین س وقت نیت در روزه چه زمان است

ج وقت آن در شب است هر چند در جزء آخر آن باشد و کفایت میکند هرگاه در
اول طلوع صبح صادق داعی بر امساک مخصوص در زمان مخصوص با او باشد
و قصد منافی آن نداشته باشد س اگر کسی ترک نماید عمداً نیت را تا داخل صبح
شود روزه او صحیح است یا نه ج صحیح نیست و قضا بر او واجب نه کفاره س
هرگاه بعد از روزه نیت منافی از ابطال و ورود پیش از صبح نیت باطل میشود یا نه
ج باطل نمیشود و تجدید نیت روزه ضرور نیست هر چند آن فعل جماع باشد
و اینها که ذکر شد در روزه واجب معین است مثل رمضان و نذر معین در
حال اختیار و اما در حال اضطرار مثل آنکه نداند امروز روز اول ماه رمضان است
یا امروز روزیست که نذر معین نموده است یا فراموش نموده باشد نیت را پس وقت
نیت باقیست تا بظهر و واجب بر کسیکه علم بهم رساند بوجوب روزه امروز یا بخاطرش
آید بعد از فراموش نمودن آنکه فوراً نیت کند و گرنه روزه او باطلست و اما غیر روزه
معین واجب از قضاء روزه ماه رمضان و نذر مطلق جائز است نیت در آن تا
بزوال در وقتیکه منافی بعمل نیاورده باشد و روزه او صحیح است و بظهر شدن فوت
میشود وقت آن و اما در مندوب پس جائز است نیت نمودن تا پیش از غروب
آفتاب اگر بعد از نیت چیزی از روز مانده باشد س در اول ماه رمضان نیت
روزه گرفتن تمام ماه را نماید جائز است یا نه ج بلی جائز است و احتیاطاً تجدید
نیت در هر شب ترک نشود س هرگاه مشتبه شود یوم آخر شعبان با اول رمضان
تکلیفش چیست ج قصد قربت روزه بنیت آخر شعبان یا بنیت روزه واجبی غیر از
رمضان نماید پس اگر در اثناء روز معلوم شد که از رمضان است محسوب از آن میشود
و اگر پیش از زوال معلوم شد تجدید نیت از رمضان نماید س مبطلات روزه

چند چیز است ج ده چیز است اوّل و دوّم خوردن و آشامیدن است که هر یک
مفسد روزه است عمداً نه سهواً و موجب قضا و کفّاره است مطلقاً چه معتاد
باشد مأکول مثل آب و نان چه غیر معتاد باشد مثل خاک و قشرهٔ درخت و
سنگ ریزه چه خوردن و آشامیدن آنها متعارف باشد و چه غیر متعارف هرچند
مأکول و مشروب متعارف باشد مثل فرو بردن بقیّهٔ غذا که در بن دندان مانده
که آن مبطل است نیز عمداً ولی سهواً باطل نمیکند هرچند مقصّر باشد در خلال کردن
و احوط خلال کردن است هرگاه خلال نکرده باشد چنانچه احوط قضا کردن است
هرگاه خلال نکرده باشد و احوط نکشیدن فضلات است از سر بسوی حلق عمداً و
هرگاه بفضای دهن آید دماغ یا اخلاط سینه را بیاورد و فرو برد باطل میکند لیکن
انگشتر مکیدن و طعام جویدن بجهت طفل یا مرغ و نحو آن و چشیدن نمک طعام و نحو
آن چه صورت دارد ج سبب بطلان روزه نمیشود مادامیکه عمداً چیزی فرو
نبرد و احوط و اولی ترک امور مذکوره است بدون ضرورت و حاجت و اگر بدون
اختیار بحلق او فرو رفت چیزی در اینوضع باعث بطلان روزه نمیشود س
مضمضه کردن از برای روزه دار هرچند از برای غیر وضو باشد جائز است یا نه
ج بلی جائز است اگرچه بجهت خنک شدن باشد و افضل ترک است در غیر وضو و
مستحبّ است که بعد از مضمضه سه مرتبه آب دهن را بیندازد و جائز است مسواک
حتّی بچوب تر بلکه سنّت است مطلقاً و لکن اگر مسواک نمود مسواک را بیرون نیاورد
مادامیکه مسواک میکند و اگر بیرون آورد آب آنرا فرو نبرد یعنی اگر بدهانش
دوباره داخل کرد نگذارد آن آب داخل حلق شود و همچنین جائز است دوا داخل
در احلیل نمودن تا آنکه بجوف برسد و مفطر نیست و همچنین دوا در جراحت ریختن

بحویکه بجوف برسد مس چیزی از دوا در دماغ کردن بحویکه وارد بر حلق بشود و داخل در جوف نشود جائز است پانزدهم احوط بلکه اقوی اجتناب است اگر صدق اکل یا شرب نماید و جائز است سرمه و دوا بچشم کشیدن و بگوش دوا ریختن سیم جماع کردنست و آن مفسد روزه است چنانچه موجب قضا و کفاره است مطلقا چه در قبل و چه در دبر و چه در فاعل و چه در مفعول هر چند مرده باشد چه انزال شود و چه انزال نشود و همچنین است در فرج حیوانات علی الاحوط و اگر محتلم شود در روز روزه مفسد روزه نیست چهارم کذب بر خدا و رسول و ائمه علیهم السلام است و در کذب بر سائر انبیا و اوصیاء و صدیقه طاهره اشکال است اقوی عدم الحاق است و لکن در وقتی مبطل است که بداند کذب است و نسبت را بدهد بیکی از ایشان و اگر شک داشته باشد خالی از اشکال نیست پنجم ارتماس در آب است و آن علی الاحوط مبطل روزه و موجب قضا و کفاره است عمدا نه سهوا ششم رسانیدن غبار بحلق علی الاحوط و حد آن مخرج خاء نقطه دار است و آن موجب قضا و کفاره است علی الاحوط چه غبار حلال باشد چه حرام مثل خاک و غیر آن هر گاه خود باعث شود عمدا نه غفلة هفتم قی کردنست و آن موجب قضاء است اگر بعمد و اختیار واقع شود و اگر بی اختیار قی کند بر او چیزی نیست و هر گاه غذا یا آب بیرون اید بحلق و برگردد مضر نیست و اگر در فضای دهن بیاید باید انرا بریزد و اگر عمدا فرو برد قضا و کفاره واجبست هشتم استمناء یعنی طلب اخراج منی از خود نمودن بهر قسمیکه باشد بغیر جماع و واجب میشود بان قضا و کفاره نهم حقنه کردن بمایع است بدون ضرورت و آن مفسد روزه و موجب قضا و کفاره است و بجامد مکروهست بلکه احوط ترکست دهم بقاء بر جنابت عمدا

تا طلوع فجر چه جنابت با احتلام بهم رسیده باشد یا بسبب دیگر و آن حرام و مفسد
روزه و موجب قضا و کفاره است و این حکم در روزه شهر رمضان و قضاء آن
ثابتست و در جمیع اقسام روزه حتی در صوم مستحب احوط عدم بقاء بر جنابتست
و مثل بقاء بر جنابتست بقاء بر حیض و نفاس و مثل بقاء بر جنابتست نیز خوابیدن
جنب بقصد غسل نکردن یا با تردد در آن یا خوابیدن آن بعد از خواب دیگر پیش از آن
جنب شده باشد اگر عازم بر غسل نباشد و اگر عازم باشد و بخواب رود تا صبح
کفاره برا او واجب نیست لکن قضا بر او لازمست و این خواب و خواب سابق بر آن
هیچکدام حرام نیست ولکن احوط ترک خواب دویم است و اگر در فعه سیم بخوابد
قضا بر او لازمست هرچند عازم بر غسل باشد و کفاره احوطست پس مفطراتیکه
حرام نیست ارتکاب آنها ولکن موجب قضا میشود چند چیز است ج سه چیز است
اوّل افطار کردن پیش از تفحص از صبح است با قدرت بر آن اگر بعد معلوم شود
که صبح بوده است و احوط در صورت عدم تفحص نیز قضاء است دوّم اعتماد نمودن
بر قول کسیکه خبر دهد شبست و باو مطمئن شود و مظنه بقول او بهم رساند و
مفطر بعمل آورد و بعد معلوم شود که صبح طالع بوده سیّم اگر کسی خبر دهد که
صبح است و او گمان کند که شوخی میکند یا دروغ میگوید و چیزی بخورد و بعد
معلوم شود که صبح بوده است س روزه واجب معین بالذات را افطار کردن
چه صورت دارد ج حرامست افطار کردن آنها بلکه در بعضی از آنها کفاره
واجب میشود مثل روزه ماه رمضان و نذر معین و جائز است افطار نمودن
روزه غیر معین را پیش از زوال چه قضاء شهر رمضان باشد چه غیر آن ولکن
در قضای شهر رمضان بعد از زوال حرامست بلکه کفاره لازم میشود علی الاقوی

امّا نذر مطلق و مندوب جائز است چه بعد از زوال چه پیش از آن **سؤال**
علامات دخول ماه رمضان را بیان فرمائید **جواب** علامات آن چهار چیز است
اوّل دیدن هلال هرچند دیگری ندیده باشد دوّم گذشتن سی روز از هلال
شهر شعبان و همچنین هلال ماه شوّال معلوم میشود بگذشتن سی روز از هلال شهر
رمضان سیّم شهادت عدلین است مطلقًا اگر موافق باشند در شهادت در وصف
هلال و شهادت بدهند بدیدن چهارم شیاع است باینکه جمعی بگویند که ماه را
دیدیم و ثابت میشود بان هلال با حصول علم **س** بر حائض و نفساء قضاء روزه
ماه رمضان واجب است **ج** بلی واجب و همچنین بر کسیکه خواب رفته باشد
تمام روز را و نیّت نکرده باشد یا انکه روزه را فراموش کرده باشد و کسیکه
فراموش نموده باشد غسل جنابت را و بگذرد بر او چند روز یا تمام ماه واجب است
بر او قضاء و اگر غافل شود از جنابت یا از غسل یا از انکه شب شب روزه است
واجب بر او قضا علی الاقوی و واجب بر مرتد چه ملّی باشد چه فطری و
مستحبّ تتابع است در ان و ترتیب در ان واجب نیست چه از یکسال بگذرد
یا بیشتر لکن سنّت است **س** کفّارهٔ افطار کردن صوم رمضان یا نذر معیّن را
بیان فرمائید **ج** کفّاره افطار کردن صوم شهر رمضان بر سه گونه است
اوّل بنده ازاد کردن دوّم دو ماه پی در پی روزه گرفتن سیّم شصت مسکین را
طعام دادن اگر بحلال افطار کرده باشد و اگر بحرام افطار کرده باشد العیاذ
بالله مثل زنا یا شراب خوردن یا مال حرام خوردن هر سه کفّاره را بدهد بنا
بر احوط و همچنین است کفّارهٔ نذر معیّن بنا بر مشهور لکن بودن ان مثل کفّارهٔ قسم
خالی از قوّه نیست و ان بنده ازاد کردنست یا طعام دادن ده مسکین یا لباس

در احکام فطره است

دادن آنها و بر نقد بر عدم تمکن سه روز روزه گرفتن است س در یوم صوم
رمضان اگر مردی زن خود را اکراه نماید بر جماع و هر دو صائم باشند حکمش چیست
ج در اینصورت واجب بر زوج دو کفاره بدهد و اما اگر زن اطاعت
مرد را نموده باشد واجب بر هر یک یک کفاره و اگر زن در اثناء راضی شود
یک کفاره بر مرد واجب و یک کفاره بر زن اگر چه احوط دو کفاره است بر مرد
س اگر کسی در روز رمضان افطار کند و آنرا حلال بداند مرتد است یا نه
ج بلی مرتد است س شرائط وجوب فطره را بیان فرمائید ج شرائطش
چند چیز است اول بلوغ دوم عقل پس واجب نیست بر دیوانه چنانچه در صغیر
گذشت و در حکم جنون است اغماء یعنی بیهوشی و در آن نیز لازم نیست سیم حریت
یعنی آزادی پس بر بنده لازم نیست مگر آنکه جزئی از آن آزاد شده باشد پس بحساب
آن جزء بر آن لازم است چهارم غنی بودن پس بر شخص فقیر واجب نیست و مراد از فقیر
کسی است که بتواند زکوة فطره و غیر آنرا بگیرد پس کسیکه مستحق زکوة فطره است
بر او زکوة فطره واجب نیست چنانچه بهمین مضمون اخبار وارد شده لکن احوط
از برای فقیر که زیاده بر قوت خود بقدر فطره مالک است اخراج است و مشهور اینست که
مستحب است از برای فقیر یکه صاحب عیال باشد یک فطره بعیال خود دست بدست
بکند و در آخر آنرا اخراج کند س واجب شدن فطره از چه وقت است پیش از غروب
شب عید است یا بعد از غروب ج واجب میشود فطره در حین غروب آفتاب پیش از
مغرب علی الاحوط س هرگاه پیش از غروب آفتاب از شب عید کافری اسلام اختیار
کند یا طفلی بالغ شود یا دیوانه بحال بیاید یا فقیری غنی شود یا مملوکی مالک شود
یا مولودی متولد شود فطره دادن ایشان واجب است یا نه ج واجب است لکن اگر

بعد از غروب اسباب مذکوره وجود یافت از برای ایشان فطره لازم نیست لکن
مستحب است در صورتیکه قبل از زوال روز عید وجود یافت فطره را بدهد بنا بر
روایتیکه وارد شده س بر مکلف که فطره واجب شد بر خودش فی نفسه تعلق
میگیرد با در عیال او هم میباشد ج واجبست از خودش و هر که عیال او باشد
باختیار او و نه باکراه چه واجب النفقهٔ او باشد یا نباشد بالغ باشد یا غیر بالغ
بنده باشد یا آزاد مسلمان باشد یا کافر و همچنین مهمان و کفایت میکند حصول
ان در جزئی از آخر ماه رمضان بحیثیتیکه هلال شوال هم ظاهر شود و صدق اسم
مهمان بر او بکند عرفاً هر چند غذای او را نخورده باشد و احتیاط است که مهمان
نیز بدهد و این احتیاط در صورتیکه صدق عیال بر او نکند ترک نشود س فطره
از چه جنس باید باشد ج جنس فطره منحصر است در قوت غالب انسان از گندم
و جو و خرما و مویز و کشک و شیر و عدس و نخود و غیر آن و افضل خرما و مویز و قوت
غالب بلد است و بعضی فضیلت را مرتب دانسته اند بهمین ترتیب و مراعات آن خوبست
و احوط اقتصار بر غلات اربعه است س جدا کردن فطره در شب عید است یا
روز عید ج روز عید است و افضل و احوط پس انداختن زکوة است تا پیش از
نماز عید و جایز نیست پس انداختن از نماز عید چه اول وقت نماز کند چه آخر وان
آخر وقت زکوة فطره است و اگر پس انداخت بدون جدا نمودن احوط آنستکه بدهد
بقصد قربت و قصد نماید که اگر وقت باقیست اداء است و اگر باید قضا را داد قضا و
اگر نیز تصدق باشد س اگر تعیین مقدار زکوة را کسی نماید باینکه جدا کند از مال خود
که بعد بدهد چه صورت دارد ج جائز است ولکن واجبست رسانیدن او باو یا
از چه وقت زکوة بکند رد چه نکند رد و اگر ممکن نباشد رسانیدن بفقیر بسبب عدم

یا منتظر فقیر باشد تا خبر ضرر ندارد و مصرف زکوة فطره مصرف زکوة مالست
بنا بر مشهور و احوط آنستکه آنرا در غیر مصرف فقرا صرف ننماید بلکه این احتیاط ترک
نشود و جائز نیست که بهر فقیری کمتر از زکوة یکنفر بدهند علی الاحوط و جائز است که
بیکی آنقدر بدهند که غنی شود و اولی آنستکه اگر اقارب فقیر داشته باشد بایشان بدهد
و همسایه را مقدم بدارد بر غیر اقارب و اهل علم و فضل را بعد از ایشان س اینکه
میخواهد زکوة بدهد هرگاه قیمت آنرا بدهد جائز است یا نه ج بلی جائز است و
بهتر آنستکه قیمت آنرا از نقره بدهد اگرچه پول سیاه هم میتوان داد س در قیمت
جنس زکوة وقت بیرون کردن زکوة معتبر است یا وقت واجب شدن ج وقت بیرون
کردن زکوة معتبر است و واجب است دادن بقیمت ولایتیکه زکوة میدهند نه ولایتی
که وطن اوست س قدر زکوة فطره چه قدر است ج از برای هر نفری یک
صاع از جمیع اجناس و مقدار صاع ششصد و چهارده مثقال و ربع مثقال
صیرفیست و آن یکمن بوزن تبریز است الا بیست و پنج مثقال صیرفی و ربع آن س هرگاه
شخص در ولایت دیگر باشد و عیالش بولایت دیگر قیمت زکوة فطره عیالش باعتبار
آن ولایتی است که عیالش در آنجا است یا آن ولایتیکه خودش میباشد ج آن ولایتیکه
خودش میباشد لکن اگر وکیل تعیین کرده باشد که در ولایتیکه عیالش هست اخراج
فطره او را نماید آنجا بدهد صحیح است س شرائط زکوة مال را بیان فرمائید ج
پنج چیز در وجوب زکوة مال شرط است اول مالک بودن نصاب دویم بلوغ سیم
عقل چهارم حر باشد بنده نباشد پنجم ممکن بودن تصرف در آن پس واجب نمیشود
در مالیکه مشترک باشد ما بین دو نفر یا بیشتر در صورتیکه سهم هر کدام کمتر از نصاب
باشد س اگر شک بکند در بودن آن مال بقدر نصاب تفحص واجب است یا نه ج

احوط است س بر ولی مجنون و ولی طفل واجبست که زکوة را از مال انها بیرون
کند یا نه ج واجب نیست لکن در مال تجارت طفل و مجنون سنتست اخراج کند
زکوة را چنانچه در غلات طفل نیز سنتست س اگر شك کند در بلوغ یا عقل
صاحب مال حکمش چیست ج در اینصورت محکوم بعدم بلوغ و عقل است مگر
در صورت ثبوت عقل پیش از ان س هرگاه بر بنده قائل شویم بمالك شدن او
زکوة بر او واجبست یا نه ج واجب نیست س هرگاه عبد نصفش ازاد باشد
و نصفی نباشد بقدر نصف ازادش زکوة واجبست یا نه ج بلی واجبست س
هرگاه مالك متمکن از تصرف نمودن مال نباشد در تمام سال در انچیزهائیکه گذشتن
سال در انها معتبر است اخراج زکوة نمودن از انها واجبست یا نه ج واجب نیست
س هرگاه در وقت تعلق گرفتن زکوة در انچیزهائیکه سال در انها معتبر نیست
متمکن از تصرفش نباشد زکوة واجبست یا نه ج واجب نیست س هرگاه ظهور
صلاح در دست غاصب شود بر مالك زکوة واجبست یا نه ج واجب نیست
لکن بهتر ترك نکردن اخراج زکوة است هر وقت که متمکن شود از تصرف در ان
س واجب نبودن زکوة بر مالك غیر متمکن از تصرف در این امور مذکوره
در چه وقت ج در وقتی است که بسهولت نتواند تصرف نماید هرچند
بصرف بعض از مال باشد علی الاحوط خصوصا در صورتیکه مصروف بجهة
تخلیص بسیر باشد و الا زکوة احوط است بشرط انکه انچه باقی بماند بقدر نصاب باشد
س هرگاه قادر بر بیع ان مال هست لکن متمکن از تصرف در عین ان مال نیست بر چنین
شخصی زکوة واجبست یا نه ج وجوب زکوة احوط است س زکوة در مال
وقف واجبست یا نه ج واجب نیست چه وقف عام باشد چه وقف خاص همچنین

در نماء وقف عام امّا وقف خاص پس واجبست زکوٰة در نماء ان س در مالیکه
کم شده چه حیوان وچه غیر حیوان زکوٰة واجب باشد ج واجب نیست س
مالیکه بقرض داده باشد هرگاه تاخیر از جانب گیرنده باشد بر قرض دهنده
زکوٰة ان واجبست یا نه ج واجب نیست س هرگاه تاخیر از جانب قرض
دهنده باشد وقصداً وفراراً از زکوٰة باشد در اینصورت زکوٰة بر این شخص
واجبست یا نه ج واجب نیست س زکوٰة قرض بر قرض گیرنده است یا بر
قرض دهنده ج بر قرض گیرنده میباشد نه قرض دهنده مگر انکه تبرّعاً
بدهد او از قبل قرض گیرنده وبغیر اعتبار اذن او است س زکوٰة از کافر
ساقط میشود بعد از اسلام یا نه ج ساقط میشود از او هرچند عین زکوٰة
موجود باشد س زکوٰة در چند چیز واجبست ج بر نه چیز اوّل طلا دوّم
نقره سیّم گوسفند چهارم شتر پنجم گاو ششم گندم هفتم جو هشتم مویز
نهم خرما وشرطست در واجب شدن زکوٰة در اینها بودن هر یک بمقدار نصاب
ونیز شرطست در پنجتای اوّل گذشتن سال ومتحقّق میشود بدخول ماه دوازده
س بداخل شدن ماه دوازدهم واجب شدن زکوٰة مستقر است یا متزلزل ج
احوط حکم باستقرار وعدم تزلزلست وماه دوازدهم از سال اوّل محسوبست
نه از سال دوّم س در طلا ونقره شروط وجوب زکوٰة چه چیزهاست ج
شرطست در انها انکه مسکوک بسکّه معامله باشد خواه سکّه اسلام باشد یا نه
قدیمه باشد یا جدیده رایج در معامله باشد یا نه صاف باشد یا مخلوط بشرط
انکه صافی ان بقدر نصاب باشد س شرط وجوب زکوٰة گاو وگوسفند
وشتر چه چیزهاست ج شرطست در اینها انکه در تمام سال چرنده باشند

در علف صحرا نه معلوفه س مدار در چرنده یا معلوفه بودن اینها چیست
ج مدار بر صدق اسم است عرفاً باینمعنی که در عرف انرا چرنده یا معلوفه بگویند
س اگر در بیگاه یا دو ماه یا سه ماه یا بیشتر بیرون نروند بصحرا مثل اکثر گوسفند
عراق و خراسان و اذربایجان ایا از سائمه بودن بیرون میرود یا نه ج بلی
بیرون میرود س معلوفه بودن بچه محقق میشود ج بخوردن چیزیکه
مملوک باشد چه ملک مالک باشد یا غیر مالک چه باذن هر یک باشد یا نه غیر مالک
عوض بخواهد یا نه س اولاد گاو و شتر و گوسفند در حکم مادر انها است یا نه
ج اما اولاد سائمه بحکم مادر انها است و اما اولاد معلوفه پس احوط بلکه
اقوی عدم اعتبار سوم است در انها مادامیکه شیر خوارند و علفخوار نشده اند
س ابتداء سال اولاد از چه وقت ج از حین زائیدن انها است س
شرطست در شتر و گاو که کارکن نباشند یا نه ج بلی شرطست هر چند سائمه باشند
و فرقی در کارکردن نیست میان زراعت و اب کشی و سواری و اسباب کردن
و نه میان انکه مالک انها را بکار واداشته باشد یا غیر باذن مالک و مدار بر صدق
عرفست در تمام سال که کارکن نامند انها را س وجوب زکوة بر جو و گندم
و مویز و خرما را بیان فرمائید ج شرطست در انها انکه مالک انها را پیش از
وقت وجوب مالک شده باشد چه بزراعت یا غیر یعنی کشتن یا مساقات و چه
ببیع یا هبه یا صلح یا مهر یا نحو اینها پس اگر منتقل شود بعد از تعلق وجوب زکوة
بر ناقلست س وجوب زکوة در غلات بعد از وضع خراج سلطان و اخراجات
زراعتست یا نه ج بلی بعد از وضع خراج سلطانست اگر سلطان مخالف باشد
و خراج اراضی خراجیه باشد و بعد از وضع اخراجات زراعت چه اخراجات

پیش از تعلق وجوب باشد وچه بعد از ان بلکه وضع خراج سلطان غیر مخالف
نیز بعید نیست واز اخراجات زراعت تخم واجرت زمین کندن ونهر وبیلن
واجرت عوامل ومستحفظ زراعت وانچه موقوف علیه زراعت باشد از ابتدا عمل
تا بتصفیهٔ دانه وخشکیدن انکور ورطب واحوط عدم اخراج خراج سلطان
غیر مخالف اکرچه اقوی اخراج است اکر از عین غله کرفته شود وهمچنین اکر از
خارج کرفته شود وزراعت کردن موقوف بران باشد واعتبار میشود نصاب
پیش از اخراج مؤنه وبعد از تعلق وجوب احتیاطا واحوط از ان اعتبار انست
پیش از اخراج جمیع مؤن حتی مؤنه قبل از تعلق وجوب نیز ووضع اخراجات
از اجناس زکوی در حین تعلق وجوبست یا در حین اخراج زکوة (ج) در حین
تعلق وجوبست نه در حین اخراج زکوة پس هرکاه قیمت اجناس مختلف شود باید
اعتبار بحال اول باشد (س) حد نصاب غلات را بیان فرمائید (ج) نصاب در
غلات منحصر بیکی است وپیش از رسیدن بان هرچند قلیلی باشد چیزی واجب نیست
چنانچه انچه زائد بر نصاب باشد واجبست زکوة در ان هرچند قلیلی باشد ونصاب
پنج وسق است وهر وسقی شصت صاع است وهر صاعی چهار مد است وهر مدی
دو رطل وربع عراقیست وان صد وسی درهم است وهر درهمی نصف مثقال
شرعی وخمس ونصف مثقال صیرفی وربع عشر انست ومثقال شرعی سه ربع مثقال
صیرفیست ومثقال صیرفی یک مثقال وثلث شرعیست پس نصاب سیصد صاع است
وهر صاعی هزار وصد وهفتاد درهم است وان هشتصد ونوزده مثقال شرعیست
وششصد وچهارده مثقال وربع صیرفی پس مجموع ان صد وهشتاد وچهار هزار و
دویست وهفتاد وپنج مثقال صیرفی باشد وان بمن شاهی جدید متداول در اصفهان

کر شانزده عباسی باشد صد و چهل و سه من و سه چارک و پنجاه و بیست و پنج
و پنج نارود و ناروئیم و پنج مثقال س مقداریکه اخراج نماید چه قدر است
ج در غلات بعد از رسیدن بنصاب اگر در آب خوردن زراعت موقوف
بر چرخ و مانند آن نباشد مثل زراعتیکه باب باران عمل میاید یا باب نهر یکبدان
بنشیند مقدار عشر است س اگر در آب خوردن احتیاج بچرخ و مانند آن باشد
مثل زراعتیکه باب چاه بعمل میاید یا باب نهر که باید از چرخ کشید چه قدر است
ج نصف عشر باید داد س هرگاه زراعتیکه در بعض اوقات آب از نهر خورد
و در بعض اوقات از آب چاه و مانند آن آب بخورد حد زکوة آن چه قدر است ج
اگر هر یک از آن مساوی خورده باشد از نصف آن عشر بدهد و از نصف دیگر نصف
عشر بیرون کند و اگر یکی از آن دو بیشتر باشد بنحویکه در عرف صدق کند که از نهر
آب خورده یا از چاه حکم تابع آنست س تعلق وجوب زکوة در چه وقت است ج
در گندم و جو صدق اسم است و ظاهر حصول آن بستن دانه و در مویز غوره
شدنست و در خرما بسر شدنست لکن تقدیر نصاب را بالنسبه بحال مویز شدن و
خرما شدن ملاحظه میکنند پس اگر بقدری باشد که بعد از مویز و خرما شدن بقدر
نصاب باشد زکوة واجبست و الا فلا س اگر تاخیر بیندازد کسی دادن زکوة را
در گندم و جو از پاک شدن و در انگور و رطب از مویز و خرما شدن بعد چه صورت
دارد ج بعد ضامنست و تاخیر تا بتصفیه دانه و خشکیدن خرما و مویز جایز است
بدون ضمان س زکوة تعلق بعین مال زکوی میگیرد یا نه ج بلی تعلق بعین
میگیرد هر چند در مال تجارت باشد و جایز نیست تصرف در عین زکوی پیش از ضمان
س هرگاه بمالی زکوة تعلق گرفت و مال آن فوت شد چه باید کرد ج باید

بیرون شود زکوة از اصل مال و اگر دین زاید بر اصل ترکه باشد حق زکوة مقدم است
بر دین س بیرون کردن زکوة از قیمت جائز است یا نه ج بلی جائز است س
در طلا و نقره از برای هر یک چند نصاب است ج از برای هر یک دو نصاب است
نصاب اول طلا پانزده مثقال صیرفی است و نصاب دوم طلا سه مثقال است و در نصاب
اول باید اخراج شود ربع مثقال صیرفی و ثمن آن و در نصاب دوم عشر مثقال شرعی است
و نصاب اول نقره دویست درهم است و آن صد و پنج مثقال صیرفی است و نصاب دوم
نقره چهل درهم است و آن بیست و یک مثقال صیرفی است و آن معتبر است بعد از نصاب
اول تا بهر جا که برسد و همچنین است حکم در نصاب دوم طلا و از نصاب اول باید بیرون
رود دو مثقال صیرفی و پنج ثمن آن و از نصاب دوم نیم مثقال صیرفی و ربع عشر آن
و ضابطهٔ کلیه از برای اخراج زکوة طلا و نقره آنست که چهل یک اخراج شود
بعد از رسیدن بنصاب ولکن بنا بر این ضابطه بعضی از اوقات قلیلی زیاد داده میشود
و مادامیکه مال بنصاب اول هر یک از طلا و نقره نرسد یا در میان دو نصاب باشد
و آنرا تمام نکرده باشد چیزی در آن نمیباشد و در حکم طلا و نقره است در نصاب
و در قدریکه باید اخراج شود مال التجارة و منافع مستغلات س در شتر چند نصاب است
ج دوازده نصاب است اول تا پنجم هر یک پنج شتر است و در هر نصابی یک گوسفند
باید بدهد باین معنی تا به پنج نرسیده زکوة ندارد و همینکه به پنج رسید یک گوسفند
باید بدهد و آن نصاب اولست نصاب دوم ده شتر است که دو گوسفند باید
بدهد نصاب سیم پانزده شتر است سه گوسفند باید بدهد نصاب چهارم بیست
شتر است چهار گوسفند باید بدهد نصاب پنجم بیست و پنج شتر است پنج گوسفند باید بدهد
و در این میان که از پنج کمتر است چیزی نباید بدهد نصاب ششم بیست و شش

شتر است و دران واجبست که داده شود یک شتر که داخل در سال دوم شده باشد
نصاب هفتم سی و شش شتر است و دران واجبست که داده شود یک شتر که داخل
در سال سیم شده باشد نصاب هشتم چهل و شش شتر است و دران واجبست که شتر
داده شود که داخل در سال چهارم شده باشد نصاب نهم شصت و یک شتر است
و دران واجبست شتری داده شود که چهار سال را تمام کرده و داخل در پنج شده
باشد نصاب دهم هفتاد و شش شتر است و دران دو شتر باید داده شود که هر یک
داخل در سال سیم شده باشد نصاب یازدهم نود و یک شتر است و باید دران دو شتر
داده شود که داخل در سال چهارم شده باشد نصاب دوازدهم صد و بیست و یک
شتر است پس در هر پنجاه شتر یک شتر باید داده شود که داخل در سال چهارم شده
باشد و در هر چهل شتر باید داده شود یک شتر که تمام کرده باشد سال دوم را
و داخل در سال سیم شده باشد و آنچه پیش از نصاب اول یا در میان باقی باشد
دران زکوة نیست و آنچه گفته شد که از شتر داده شود باید ماده باشد پس در
گاو چند نصاب است دو نصاب اول سی گاو است دوم چهل است و بعد از
چهل بهتر است در اختیار کردن چهل و سی هرگاه اعتبار بهر دو ممکن باشد مثل صد و
بیست و اگر ممکن نباشد معتبر است اعتبار آنچه فرا گرفتن دران بیشتر است و در هر سی
گاو یک گاو یکساله باید داد چه نر باشد چه ماده و در هر چهل گاو یک گاو ماده باید داد
که داخل در سال سیم شده باشد پس در گوسفند چند نصاب است پنج نصاب
اول چهل گوسفند است و دران یک گوسفند باید داد دوم صد و بیست و یک
گوسفند است و دران دو گوسفند باید داد سیم دویست و یک است و دران سه
گوسفند باید داد چهارم سیصد و یک است و دران چهار گوسفند باید داد پنجم

چهارصد است و دران و بیشتر ازان هر صد گوسفند یک گوسفند باید داد و
گوسفند را که در مصرف زکوة میدهند احوط انستکه اگر بز باشد داخل در سال
سیم شده باشد و اگر گوسفند باشد سال را تمام کرده باشد و گوسفند و بز بیمار و
پیر و عیب دار در زکوة مجزی نیست هرچند سنی که واجبست منحصر دران باشد
مگر انکه همه باینطریق باشند **مستحقین زکوة چند صنفند** هشت
صنفند اوّل و دوّم فقراء و مساکین و لحد دوّم اسوء حالا میباشند از اوّل و ضابطه
که بان توان زکوة بایشان داد انستکه مالک مؤنه سال خود و عیال خود نباشند
نه بالفعل و نه بالقوّه سیّم کسانیکه تعیین شده اند از جانب امام ع یا مجتهد از برای
گرفتن زکوة و جمع و ضبط نمودن چهارم کفاریکه تالیف قلوب ایشان شده باشد
از برای جهاد امّا در زمان غیبت خلافست پنجم غلامیکه در نزد اقای خود در
تحت شدّت و ازار باشد بلکه مطلقا علی اشکال از مال زکوة میتوان انها را خرید
و ازاد کرد با شرائط ششم ادای دین کسیکه عاجز باشد از ادای ان بشرط انکه دین
معصیت نباشد هفتم مطلق خیرات مثل پل ساختن و مسجد و مدرسه بنا نهادن
و غیر اینها هشتم کسانیکه مانده اند در راه بی خرجی اگرچه در ولایت و بلد خود
چیز دار باشند **کسانیکه متوجه بیرون کردن زکوة میشوند چند صنفند**
بر چهار صنفند اوّل از انها مالک دوّم وکیل مالک سیّم وصی مالک
چهارم امام ع یا عاملیکه از قبل امام علیه السلام یا مجتهد عادل اگر ماذون باشد از
قبل امام ع یا مجتهد در اخراج بلکه سنّتست بردن در نزد امام ع چنانچه سنّت
بردن در نزد مجتهد عادل در زمان غیبت خصوصا در اموال ظاهره مثل غلات
و انعام ثلثه و شرطست در زکوة نیّت قربت مثل سایر عبادات و ان داعی است

نه از خطار بیال س آیا واجبست زکوة را قسمت کردن در میان اصناف مذکوره
یا نه ج وجوب آن معلوم نیست بلی مراعاة آن احتیاطست و واجبست در زکوة
نقدین بنا بر احوط بلکه غیر آن بنا بر احوط کمتر از آنچه از نصاب اول از طلا یا
نقره باید بیرون رود ندهند و آن سه ثمن مثقال صیرفیست در طلا و دو مثقال و نیم و
یک ثمن مثقالست در نقره چنانچه گذشت س اطفال شیعه را میتوان زکوة داد
یا نه ج بلی میتوان داد هرچند که بدانی پدران ایشان زنده هستند و فاسق مشتغل میباشند
س هاشمی زکوة میتواند بگیرد یا نه ج شرطست که نه زکوة هاشمی نباشد
مگر آنکه زکوة دهنده هاشمی باشد یا آنکه خمس کفایت او نکند س زکوة مال را
در بلد خود دادن بهتر است یا حمل به بلد دیگر نیز میتوان کرد ج افضل آنستکه
در بلد خود صرف شود مگر در صورتیکه در بلد مستحق نباشد در اینوقت واجبست
نقل به بلدیکه مستحق در آنست نماید س در حین نقل کردن اگر تلف شود ضامنست یا نه
ج بر تقدیریکه در بلد خود مستحق باشد ضامنست و جائز نیست تأخیر انداختن
دادن زکوة از وقت وجوب آن مگر در حال انتظار مستحق یا غائب بودن مال یا
عدم تمکن از تصرف س اگر تأخیر کند در رسانیدن زکوة را باهل آن با وجود بودن
مستحقین و در اینوقت تلف شود ضامنست یا نه ج بلی ضامنست س اجرت کیال
و وزن نمودن اجناس زکوی با کیست ج با مالکست که از مال خود اخراج
نماید س جائز است که زن زکوة مال خود را بشوهر خود بدهد یا نه ج بلی
جائز است اگرچه شوهر بان بمصرف او برساند س خمس بچند چیز تعلق میگیرد
ج بهفت چیز تعلق میگیرد اول مالیکه از کفار حربی در جهاد بدست آید خواه
عسکر جمع نموده باشد یا نه از جملهٔ منقولات باشد یا نه و اینها ذوقی است که جنگ

باذن امام ع باشد و اگر بدون اذن امام ع باشد و ممکن هم باشد اذن از امام مثل
حال حضور امام ع و جنگ از برای دعوت باسلام باشد ظاهر آنستکه مال مخصوص
امام ع است و اموال کفار حربی که بدزدی یا حیله از تصرف ایشان بیرون بیاورند
و غصبی نباشد از مسلمین یا معاهدین احوط اخراج خمس است دوم معادن است
حتی نمک و گوگرد و احوط دادن خمس است از گل سرخ و گل سرشور و سنگ
آسیا و آهک و گچ هر چند اظهر عدم جریان حکم معدن است بر آنها لکن از باب
منافع مکاسب خمس بآنها تعلق میگیرد و شرط است بیرون کردن آنچه که خرج
شده باشد از برای تحصیل معادن مثل خرج کندن و گداختن و امثال اینها و شرط است
نیز رسیدن آنها بنصاب و نصاب آن نصاب اول طلا است در زکوة که بیست مثقال
باشد سیم مالیکه در زیر زمین یا وسط دیوار و درخت و شکاف کوه و مانند آن
پنهان کرده باشند بجهت ذخیره باشد یا بجهت مجرد محافظت باشد در صورتیکه
صدق کنز کند عرفا خواه نقد باشد یا غیر نقد اگر در دار الحرب باشد یا در موات
دار الاسلام یا در خرابه که مالک ندارد بوده باشد چه اثر اسلام در آن باشد
یا نباشد و در جمیع صور واجبست خمس و باقی مال یابنده است و اگر در دار الاسلام
باشد و زمین هم مالک داشته باشد پس اگر مالک زمین غیر یابنده باشد و علم ندارد
بر اینکه کسانیکه مالک آن زمین بوده اند احدی از ایشان مالک آن نبوده مالک میشود
چهار خمس از او و یک خمس از ارباب خمس است و اگر علم ندارد بحال صاحبان اید سابق
رجوع نماید بنزدیکتر از مالکین زمین پس اگر ادعای ملکیت نماید باو بدهد بدون
مطالبه بینه و اماره چه متعدد باشند مدعی چه واحد و اگر انکار نماید بمالک
سابق رجوع نماید و اگر او ادعای ملکیت نماید حکم او نیز حکم سابق است ولیکن خالی

از اشکال نیست و همچنین است حکم در سایر مالکین و شرطست از برای وجوب خمس
در کنز رسیدن بمقدار نصاب و آن بیست اشرفیست مثل معدن چهارم چیزهائیکه
از دریا بفرو رفتن بیرون بیاورند مثل مرجان و مروارید بشرط آنکه بمقدار
نصاب باشد و آن یک دینار است و امّا آنچه بدون فرو رفتن بیرون بیاورند
داخل در منافع مکاسب است و عنبر اگر بفرو رفتن در آب تحصیل شود حکم
آن حکم چیزهائیست که بفرو رفتن تحصیل شود و اگر از روی آب گرفته شود خمس
در آن واجبست بدون اعتبار نصاب علی الاحوط پنجم منافع تجارت و زراعت
و صناعت و جمیع انواع اکتسابست هرچند که باشد و هم و پوشیدن یا اودن
و فروختن و سقائی کردن و اجیر شدن حتّی بعبادات و تعلیم اطفال و علف صحرا چیدن
و کذا انگبین و عسل کوهی جمع نمودن و جعاله در عملی گرفتن س بر مال میراث
و هبه و هدیه و مهر و عوض خلع خمس تعلّق میگیرد یا نه ج در هبه و هدیه و آنچه
بجستن و بوصیت منتقل شود و در صدقه که بجهت بدستا بد احتیاط ترک نشود
و همچنین در میراث ممن لا یحتسب و صدقه مندوبه و تا در عوض خلع و خمس و زکوة
خمس لازم نیست س در محض زیادتی بازار بلکه زیادتی در عین بلکه در ربح نیز اگر
حاصل شود بدون قصد اکتساب مثل آنکه املاکی را خرید و مقصود او زراعت بود
نه فروش آنها یا اصلاً منفعت در آنها در نظر نداشت و بهم رسید خمس در آنها هست
یا نه ج در آنها خمس واجب نیست س مالیکه بارث بکسی منتقل شود بدون اطلاع
او زیادتی بهم رساند یا منفعتی بر آن مترتّب شد خمس در آن واجبست یا نه ج واجب
نیست س هرگاه جنسی از اجناس زکوی را بخمس گرفت و بقدر نصاب بود و سال
بر آنها گذشت واجب میشود بر آن زکوة یا نه ج بلی واجب میشود ششم زمین

مثل صید کردن ۲

زراعتی است بلکه مطلق زمین بیاض که ذمی انرا از مسلمان بخرد و اگر هبه یا مثل
ان نماید خمس ندارد و خمس بعین تعلق میگیرد و تسلط اخذ قیمت از ذمی نیست و نه
اجبار او بر منفعت دادن و فرق در این معنی در سایر اقسام خمس نیست بلی ظاهر اینکه
مالک میتواند اخراج قیمت در جمیع نماید هرگاه متعلق خمس غیر نقدین باشد و اخراج
قیمت از نقدین و مثل ان یا بعض از انها بشود ششم مال حلال است که مخلوط بمال
حرام شده باشد و معتبر است مجهول بودن قدر حرام یعنی معلوم نباشد که کمتر
از خمس است یا زیادتر و مالک ان و اما اگر مالک و قدر ان هر دو معلوم باشد
باید رد شود بمالک و اگر مالک را نداند و مقدار انرا بداند بعد از یأس از مالک
باید تصدق نماید انرا از برای مالک چه بقدر خمس باشد یا کمتر یا بیشتر س اگر
چیزی از معادن تحصیل نمود و قصد اکتساب بان نداشت و قیمت ان زیاد شد
در ان زیادتی خمس هست یا نه ج در زیادتی ان خمس نیست س از منافع تجارت
و زراعت و صناعت و جمیع انواع اکتساب مؤنه سال باید اخراج کرد یا نه ج
بلی اخراج نماید و انچه از خرج سال خود و عیال خود زیاده امده باشد از ان باید
خمس باید داد س در اخراج مؤنه میباید که بحسب حال شخص معتبر است یا نه ج
بلی معتبر است پس اگر زیادتی نماید بر او محسوب میشود اگر بحد اسراف برسد و اگر
تنگ بگیرد بر خود احوط عدم وضع زیادتی است س قیمت کنیز و غلام و حیوان
سواری و ظروف و کتب و لباس و مسکن و رختخواب و انچه شخص ان حاجت
داشته باشد از مؤنه سال محسوب است یا نه ج بلی از مؤنه سال محسوب است و معتبر است
در جمیع اینها اینکه لایق بحال شخص باشد و در اخر سال نباید خمس انها و امثال
انها را داد س هرگاه عین مال خمس بر او تعلق گرفته باشد و اخراج خمس را

ازان نکرده باشد وازان لباس بکیرد وبپوشد نماز دران صحیح است یا نه ج اکر
از عین همان مال لباس بکیرد وبپوشد نماز دران مشکلست مکر انکه بذمه بکیرد باذن
مجتهد که درا ینصورت اقوی صحت صلوتست س صدقات وخیرات وهدایا
واخراجات نکاح وضیافت واسفار طاعات ونذورات وحج مستحب از جمله اخراجات
مؤنه سالست یا نه ج اینها نیز از اخراجات مؤنه سالست ودر غیر صدقات و
خیرات احوط اعتبار مناسبت روی ولیاقت بحال شخص است س تمام نمودن سرمایه
از برای معیشت اکر حاجت بان داشته باشد از جمله مؤنه است یا نه ج اتمام
سرمایه از مؤنه حساب کردن اکر مستلزم حرج شدید نشود خالی از اشکال نیست بلکه
اقوی واحوط حساب نکردنست از مؤنه سال س مخارجیکه لازم شود بنذر
وشبهه ان وکفارات از مؤنه سال محسوبست یا نه ج بلی از مؤنه سال محسوبست
س اخراجات حج واجب داخل در مؤنه سالست یا نه ج اکر در ان سال بهمرسید
داخل در مؤنه سالست واکر تدریجا جمع شود انچه در سال اخر بهمرسید انمقداریکه
بان تکمیل استطاعت میشود داخل در مؤنه ان سالست واداء دین در سالیکه ادا
میکند از مؤنه ان سالست اکرچه دین از سال سابق باشد واکر ان سال معذور شد از
رفتن حج محسوب نمیشود چنانچه اکر تاخیر نماید عصیانا بر او محسوبست س معتبر
در سال در اینجا قمری کاملست یا نه ج بلی اعتبار در سال قمری کاملست وکفایت
نمیکند داخل شدن در ماه دوازدهم چنانچه معتبر است ابتداء ظهور ربح ومعتبر
نیست در وجوب خمس این قسم نصاب ونه انقضاء سال لکن جایز است تاخیر تا باخر سال بلکه
احوطست بخلاف سایر اقسام که وجوب در انها فوریست وتاخیر تا باخر سال جایز نیست
س کیفیت قسمت ومصرف خمس وشرائط ارباب خمس ونحو انرا بیان فرمایید ج

در احکام خمس است

منقسم میشود خمس بشش قسم سه سهم آن از امام علیه السلام است که در این عصر متعلق
بحضرت صاحب الامر علیه السلام است و سه سهم دیگر از ایتام و مساکین و ابن السبیل
سادات است و شرط است در صحت خمس نیت بنحویکه در زکوة گذشت از مالک یا وکیل
یا وصی او مکرر در آنچه ذمی میخرد از زمینیکه از مسلم خریده است و باقی احکام
بنحویکه در زکوة گذشت و لازم است تعیین اگر متعدد باشد در ذمه او و خمس از سهم
امام و غیر امام و در سه قسم غیر امام تعیین معتبر نیست و اگر خمسی را تعیین نمود
و بقبض فقیر یا مجتهد داد جائز نیست عدول از آنچه نیت نموده بود بغیر آن س
در اصناف سادات غیر از امام شرط است اینکه اثنی عشری باشند یا نه و عدالت در ایشان
شرط است یا نه ج بلی اثنی عشری بودن ایشان شرط است لکن عدالت شرط نیست
س در سادات شرط است که از اولاد هاشم که جد حضرت رسول است باشند
یا نه ج شرط است هرچند از اولاد امیر المؤمنین علی بن ابی طالب نباشند
و کفایت نمیکند از اولاد برادر هاشم بودن س سادات باید از جانب پدری
تنها باشند یا از طرف مادر هم میشود ج معتبر است که از جانب پدر باشند
نه از طرف مادر و نه انتساب زنا س ولد شبهه را خمس میتوان داد یا نه ج
بلی میتوان داد س ولد شبهه چه کسی است ج کسی را میگویند که حرامزاده
نباشد مثل آنکه مردی بخیال زن خود با زن دیگر مقاربت کرد بعد معلوم شد
که دیگری بوده است حال از این مقاربت اگر اولادی بهم رسد او را ولد شبهه میگویند
س در غیر سهم امام قسمت کردن واجب است یا نه ج واجب نیست لکن
احوط قسمت کردنست س بفقراء سادات و ایتام ایشان از مؤنه سال زیاده
دادن جائز است یا نه ج جائز نیست با ابن سبیل از ایشان زائد از حاجت دادن

و امّا فقراء پس جوازدادن زیادتر از مؤنه سال اگر دفعةً داده شود خالی
از قوت نیست مثل زکوة لکن احوط ندادن و نگرفتن زائد بر مؤنه سالست
معتبر در سال فقیر از وقت دادن خمس است و شرط نشده در یتیم فقر و در ابن سبیل
در بلدیکه خمس میگیرد نه غیر ان بلد چنانکه در زکوة گذشت س فرقی
در وجوب خمس در میان حال حضور امام ع و حال غیبت در میان سهم امام ع
و غیر امام یا نه ج فرقی نیست و جائز است رسانیدن مالک سهم غیر امام را بآ
ان و امّا سهم امام ع اختیار ان با مجتهد عادلست س اگر ممکن نباشد رسانیدن
بمجتهد عادل و نه حفظ نمودن ان تا اینکه خبرها از ایشان برسد تکلیف چیست
ج جائز است که خود با عدول مؤمنین از بابت سهم امام بسادات بدهند
س سیّدیکه خمس را گرفته و مالک شد بغیر سیّد میتواند بدهد یا نه ج میتواند
بدهد و همچنین فقیریکه زکوة یا ردّ مظالم گرفت و مالک شد بسیّد میتواند بدهد
س سیّد میتواند مبلغ کلّی خمس را بجزئی مصالحه کند یا نه ج تضییع حقوق
سادات و فقرا با حیله مشکلست بلکه اگر حیله هم جائز باشد این عمل بی وجه است
چون سیّد قبل از قبض مالک نیست و ولایت بر نوع سادات هم ندارد س
اگر کسی خمس مال را بر ذمّه بگیرد و تصرّف در ان نماید بی اذن مجتهد جائز است یا نه
ج جائز نیست مگر با اذن مجتهد س بفقراء سادات و ایتام و ابن السّبیل
از ایشان مساوی دادن خمس لازمست یا نه ج لازم نیست بلکه تمام را بیکی از
ایشان میتوان داد در وقت عدم حضور مستحق ۲ و علم باضطرار توزیع احوط است
س هرگاه سهم امام را بی اذن مجتهد بسادات بدهد محسوب میشود یا نه ج
محسوب نیست بلکه دوباره باید بمجتهد بدهد یا اذن از او بگیرد بدادن انها با احوط

ولکن در وقت حضور مستحق ۲

س هرگاه کسی پیش از تعلق گرفتن خمس بمال چیزی بسادات فقیر بدهد بعنوان قرض و وکیل شود که هر وقت خمس بان تعلق گرفت از جانب ایشان بردارد چه صورت دارد ج صحیح است بشرط انکه بر استحقاق باقی باشد س اگر کسی درختی نشاند برای تجارت یا از برای امر معیشت و هر ساله نموی کند بعد از وضع مؤنه خمس دارد یا نه ج اگر نشانده باشد برای تجارت بنموان مثل درخت بید و چنار و امثال ان در نموان بعد از وضع مؤنه خمس واجب و اگر برای تجارت بثمرهٔ انست پس اگر اصل ان خمس نداشته باشد یا انکه خمس انرا داده باشد بر نموان خمس تعلق نمیگیرد و همچنین اگر برای معیشت بثمرهٔ ان نشانده باشد س شخصیکه خمس بر ذمه اش بود و نداد و فقیر شد بعدها اگر بدستش بیاید باولاد خود که سید و فقیر باشند میتواند بدهد یا نه ج بلی میتواند بدهد و احتیاط استیذان از حاکم شرع است س هرگاه ارباب کاسب طلبی از اشخاص متفرقه دارند که بعد از سال وصول میشود خمس را باید حال بدهد یا زمان وصول شدن ج اگر میداند که طلب وصول میشود مخیر است که حال بدهد یا هر وقت که وصول میشود خمس را بدهد س سهم امام را بمجتهد غیر اعلم که جامع الشرائط است میتوان داد یا نه ج بلی میتوان داد بشرط انکه کیفیت تصرفا و کمّاً و کیفاً مثل اعلم باشد س هرگاه کسی طلبی از سیدی دارد و سید فقیر باشد جائز است که بازای خمس طلب را براو حساب کند یا نه ج بلی جائز است و احوط اینست که انوجه را بجهت خمس باو بدهد و او رد کند در عوض قرضش ولو بتکرار باشد و همچنین است در مظالم حساب کردن با فقیر لکن احتیاط مزبور در ان اشدّ است بلکه ترک نشود س هرگاه گندم یا جو یا مویز یا خرما

در فصلش که بحد نصاب رسیده بود زکوتش را داد و سالی برای خود قرار داده
بود بجهة اخراج کردن خمس سال بسر رسید بعد از اخراجات مؤنه از انها بام
امد خمس دارد یا نه ج بلی خمس بزیادتی انها تعلق میگیرد و باید خمس انرا
بدهد و همچنین است در گوسفند و شتر و گاو و غیره س اذخیرهٔ سالیانه
که زیاد میاید مثل برنج و روغن و قند و چای و ذغال و تنباکو و هیمه و نمک
و فلفل و سایر متعلقات که ذخیره کرده بود خمس دارد یا نه ج بلی بعد از زیادی
از مؤنه خمس انها را باید داد بشرط انکه از ارباح مکاسب باشد و خمس انرا پیش
نداده باشد س در زینت خانه مثل بلور و پارفتن و شبه اینها که از ضروریات
نیستند در میان سال از ارباح مکاسبش خرید و سال بسر رسید بعد از سال
خمس بانها تعلق میگیرد یا نه ج بلی خمس بانها تعلق میگیرد و باید خمس انها را
اخراج نمود س زینت زنان مثل گوشوار و خلخال و گردن بند و گل و دست
بند خمس دارد یا نه ج خمس ندارد اگرچه از ارباح مکاسبش خریده باشند س
کفن را اگر از ارباح مکاسب خریده باشد و سال بر او گذشت خمس دارد یا نه ج
بلی خمس انرا باید بدهد س هرگاه شخص برای خودش اسباب خانه مثل ظروف
یا رختخواب و فرش اضافه گرفت ولی اتفاقاً بجهة مهمان و غیره حاجت بران
میشود بعد از سال خمس بر انها تعلق میگیرد یا نه ج خمس ندارد اگرچه از ارباح
مکاسبش خریده باشد اگرچه سالی یکدفعه بانها محتاج شود مثل عید و غیره س
وجوه غیر از خمس و زکوة و فطره در صدقه دادن از مال هست یا نه ج غیر از انها
واجب نیست مگر بنذر یا عهد یا یمین یا کفاره که بر کسی واجب میشود در انها اخراج
کردن از مال واجب میشود س تصدق دادن از مال مطلقاً چه صورت دارد

در احکام تصدق است

ج سنت مؤکد است بقدر قوه و گنجایش حال شخص بشرط بلوغ و عقل و
جواز تصرف در مال و نیت قربت و ایجاب و قبول هر چند فعلی باشد و قبض باذن
مالک س شرطست در گیرنده تصدق مستحب فقیر باشد یا نه ج شرط نیست
چنانچه فقیر میتواند بگیرد غنی نیز میتواند تصدق مستحب را بگیرد س هرگاه تصدق را
داد پس گرفتن آن جائز است یا نه ج جائز نیست با شرائطش س تصدق را
مخفی دادن بهتر است یا آشکار ج افضل مخفی دادنست مگر آنکه متهم شده
باشد در میان مردم بترک مواسات یا آنکه قصدا و از اظهار متابعت نمودن مردم
باشد اورا و اما در تصدق واجب فضل مخفی نداشتن است و سنت است ابتدا بچیزی
دادن پیش از سوال و مخفی شدن از فقیر محتاجی با طلبی و سنت است بسیار تصدق
نمودن در وقت حاجت و در ماه رمضان و بر اقارب خود خصوصاً ایتام ایشان
و بر بنی هاشم خصوصاً علویین از ایشان و سنت است تصدق نمودن در اول روز
و اول شب و در روز جمعه و در ماه رمضان و بدست خود دادن خصوصاً
از برای مریض[2] بلکه غیر مریض نیز فقیر را که دعا کند از برای او و سنت است بذل
نمودن چیزی را که نزد او محبوب باشد و اختیار نمودن از برای تصدق کردن برگزیده
اموال و مساعدت نمودن برسیدن تصدق بفقیر و سنت است تقبیل نمودن دست
دست خود را بعد از تصدق کردن و تقبیل نمودن چیزی را که تصدق نموده بعد از
دادن بفقیر س اظهار محتاجی و فقر نمودن چه صورت دارد ج مکروه است
و مؤکد است کراهت در سوال نمودن در مجالس س رد نمودن سائل چه صورت
دارد ج مکروه است چنانکه در اظهار کردن مکروه است س بر ذمی تصدق
دادن جائز است یا نه ج بلی جائز است بلکه راجح است خصوصاً اگر خویش

[2] امر نمودن مریض صح

شخص باشد وهمچنین است حکم غیر شیعه از سایر اهل اسلام س جائز است
زکوة گرفتن بنی هاشم یا نه ج جائز نیست مگر در حال ضرورت یا انکه زکوة
از بنی هاشم باشد وحرام نیست بر ایشان صدقات واجب غیر از زکوة از منذورات
وکفّارات ونحو اینها هرچند احوط نگرفتن است امّا صدقهٔ مندوبه جائز است
گرفتن ودادن بایشان بی اشکال س فضایل وثواب تجارترا بیان فرمائید
ج از برای اهل تجارت یعنی مکاسبین فضل بسیار است وثواب بی شمار چنانچه
حضرت رسول ص فرموده اند که رنج از برای عیال خود بکشد همچون کسی است که
جهاد میکند در راه خدا تعالی ونیز حضرت امیر المؤمنین ع فرموده انّ الله یحبّ
المحترف الامین یعنی بدرستیکه خدا تعالی دوست میدارد پیشه کار امین را
وهمچنین فرموده تجارت کنید تا برکت دهد خدا تعالی شما را بدرستیکه شنیدم
از رسول خدا که فرموده که رزق ده جزء است نه جزء در تجارتست ویکجزء در
غیر آن وهمچنین فرموده که خداوند تبارک وتعالی دوست میدارد بغربت رفتن را
در طلب رزق واز حضرت امام جعفر صادق ع روایتست که فرمود بس است
مرد را از گناه که ضایع گرداند عیالات خود را چنانچه حضرت رسول ص فرموده
ملعون ملعون من یضیّع من یعول یعنی ملعونست کسیکه ضایع گذارد کسی را که عیال
اوست س اقسام مکاسب را بیان فرمائید ج مکاسب بر پنج قسم است اوّل
از آن کسب واجبست وآن وقتی است که قوت عیالش وخودش موقوف بران باشد
واو را چیزی دیگر نباشد غیر از کاسبی واحوط وجوبا نست بجهة اداء دیون دوم
کسب مستحبّست وآن آنستکه از برای فراخی معاش باشد یعنی وسعت دادن بر عیالات
خود وصدقه دادن بر محتاجان سیّم مباح است وآن کاهیست که از آن مستغنی باشد

وضرری در ان نباشد وما یترکه در ان داشته باشد وبقصد حرام نباشد وغیر
قصد زیاد کردن مال نداشته باشد چهارم کسب مکروهست واین بر وجهیست که
اجتناب از ان کردن بهتر باشد چه صرافی کردن وکفن فروشی وغله فروختن وتجارت
کردن باشرط اجرت وبنده فروختن وقصابی کردن وقابله شدن باشرط اجرت
وزرگری نمودن واجرت گرفتن چنانچه حیوان نر را بر حیوان ماده واکتساب
باکسانیکه اجتناب از حرام در اموال خود نمیکنند واجرت تعلیم قران وتجارت
کردن در دریا واجرت گرفتن در کشیدن خصیه حیوانات ومعامله کردن با ظلمه
وباکسانیکه پست طبیعتند بحیثیتیکه باک نداشته باشد بانچه در حق ایشان میگویند
وباکسانیکه صاحب عیب در بدن میباشند از قبیل خوره وپیسی ومانند اینها
وباطائفه کردها وذمی چون یهود ونصاری پنجم کسب حرامست وان چند
نوعست اول مبایعه چیزهائیکه نجس العین باشد چون بول وغائط انسان
وسائر حیوانات که حرام گوشت باشند اما بول وغائط حیوان حلال گوشت
غیر بول شتر از برای استشفا که اجماعا جائزاست در ان خلافست واقوی اینست که
خریدن وفروختن همه اینها جائزاست اگر منافع محلله مقصوده داشته باشد و
همچنین حرام است مبایعه سایر نجاسات عینیه چون شراب وخون وخوک وسگ
مگر سگ شکاری که تعلیم داده باشند وهمچنین عبد کافر بیع وشراء او جائزاست
اگرچه مرتد فطری هم باشد علی الاقوی ودر سگی که پاسبان حیوانات وبوستان
وخانه باشد خلافست واحوط اجتنابست وهمچنین احوط اجتنابست از مبایعه
چیزهائیکه نجس شده بملاقات نجاسات وقابل پاک شدن نباشد چون دوشاب
نجس ومانند ان مگر روغن نجس که نجاست عارضی باشد نه ذاتی از قبیل دنبه مردار

ونخوان زیرا که مبایعهٔ این مشکلست بلکه جائز نیست واما روغنی که نجاست ان
عارضی باشد پس جائز است فروختن ان با اعلام بنجاست ان از برای روشن
کردن چراغ و اولی انستکه از برای روشن کردن در تحت السماء و غیر سقف
مبایعه نماید دوم مبایعهٔ الات اعمال حرامست چون طبل و نی و صرنا و نرد و
شطرنج و مانند اینها و در حکم اینها است اجاره دادن خانه را یا مال بارکش را از برای
چیزهائیکه حرامست از قبیل شراب و سوار شدن ظالم از برای ظلم و مانند اینها و
همچنین است مبایعهٔ چیزیکه موجب اعانت بر معصیت باشد از قبیل فروختن شمشیر
و نیزه و مانند اینها را بدشمنان دین در حال جنگ و همچنین است سیم مبایعهٔ چیزهائیکه
در انها هیچ نفعی نباشد یا نفع معتد به نباشد چون خرس و عقرب و موش و مانند
ان که بی نفع باشد چهارم عملیستکه نهی از شارع در خصوص ان وارد شده باشد
مثل تصویر ذی روح مطلقاً و همچنین است قمار بازی کردن بنرد یا شطرنج و یا انگشتر
بازی و یا تخم مرغ بازی کردن و مانند اینها و همچنین است غنا خواندن و ان عبارتست
از صوت لهو یعنی اوازیکه از روی لهو و التذاذ از قوهٔ شهویه بیرون اید اعم
از انکه در عرف عجم انرا سرود و خوانندگی بگویند یا نگویند بواسطهٔ انکه کلمات
ان او از قران یا مرثیه باشد اگرچه مشتمل بر طرب نباشد پس فرقی نیست در تحقق
غنا میان اشعار و قرائت قران و مراثی و مانند اینها چون اذان بلکه حرمت غنا در
قران و مراثی اکد است و معصیت ان بیشتر و عقاب ان مضاعف بلی غنا زن
مغنیه را در عروسی از برای زنان در مجلسیکه خالی از مردان باشد و بالات
لهو نباشد و مشتمل بر باطل نباشد استثناء کرده اند و احوط اینستکه از مطلق
صدای خوش اوردن در خواندن شعر بلکه مطلقاً اجتناب کنند و همچنین حرام است

اجرت گرفتن از برای نوحه کردن بنوحهٔ باطل باینکه وصف کند نوحه کننده میت را بچیزهائیکه در او موجود نباشد و همچنین حرامست اجرت گرفتن از برای هجو کردن مؤمنین باینطریق که عیبهای ایشانرا ذکر کند بشعر یا بغیر آن و همچنین حرامست اجرت گرفتن از برای غیبت کردن مؤمنین باینطریق که در عقب ایشان اعلام نمایند بچیزیکه در او موجود باشد و او از اظهار کردن آن ناخوش اید و همچنین دروغ بستن و سخن چینی و دشنام دادن و مذمت کردن کسیکه مستحق مدح است یا بعکس این و همچنین حرامست اجرت گرفتن از برای تعلیم دادن و تعلیم گرفتن سحر که آن عبارتست از کلامی یا کتابتیکه باعث حدوث ضرری در بدن یا عقل مسحور شود و ملحق کرده اند باین بستن مرد را که بحلال خود مقاربت نتواند بکند و همچنین تسخیر ملائکه و جن و مانند اینها از اعمال محرمه پنجم حرامست اجرت گرفتن از برای چیزیکه واجبست بجا آوردن آن بر انسان بالذات خواه واجب عینی باشد چون نماز کردن و خواه واجب کفائی باشد چون غسل دادن اموات و کفن کردن و دفن کردن ایشان و همچنین شهادت دادن بامریکه شاهد است در آن و مانند اینها از واجبات شرعیه نه از قبیل بسیاری از صناعات که نظام امر معاش بسته است بانها

فصل در بیع و شراء یعنی خریدن و فروختن چند چیز شرطست در آن هشت چیز شرطست اول آنکه فروشنده و مشتری هر دو بالغ باشند پس معاملهٔ اطفال صحیح نیست هر چند ده سال داشته باشند بلی هرگاه اطفال بمنزلهٔ آلت باشند از برای فروشنده یا آنکسیکه میخرد و شرط صحت معامله در آن موجود باشد و این امر بقرینه و مانند آن معلوم باشد ظاهر آنست که این نوع از معامله فی الحقیقه معامله با صاحب مال که

بالغ است میباشد وصحیح میباشد چنانکه متعارف است بشرط آنکه عوضی که بطفل
میدهد یقین کند که بصاحب مالیکه در دست طفل است رسیده تا آنکه معاطاة
در بین دو بالغ است واقع شود و بهتر اینست که صاحب مال بعضی از اهل تجار را
که معامله با ایشان میکند وکیل کند باینطریق که هر وقت طفل مثلاً بیاید از برای
خریدن فلان چیز تو وکیل میباشی که از جانب من قبول مبایعه کنی در وقتیکه از جانب
خود بنای مبایعه وفروختن داشته باشی دوم آنکه بایع و مشتری عاقل باشند
و مرجع در ثبوت عقل و عدم آن ادراک بدی و خوبیست سیم آنکه بایع و مشتری
رشید باشند یعنی ملکه اصلاح مال داشته باشند چهارم آنکه بایع و مشتری
مختار و با قصد و شعور باشند و شائبه اکراه و اجبار و غفلت بر وجه غلط یا
خواب و مانند اینها نباشد مگر اکراه بحق مثل اکراه و اجبار حاکم شرع بر فروختن
کسیرا که احتکار کند یعنی غله را حبس کند و منتظر شود بطمع گران شدن و مردمان
محتاج باشند بلی هرگاه کسیکه او را جبر کرده اند بر مبایعه بعد از مبایعه اجازه
بکند از ظاهر علما صحت آن مستفاد میشود ولکن احوط اعاده صیغه است پنجم
آنکه بایع و مشتری هر یک مالک مالی باشند که خرید و فروش میکنند یا در حکم
مالک باشند از قبیل پدر یا جد پدری یا وصی یا حاکم شرع که ولی صغار و
مجانین و غائبین است و مانند اینها است و وکیل یکی از اینها پس هرگاه شخص مال
غیر را بدون اذن و بدون ولایت شرعیه و بدون وکالت از جانب ولی شرع بفروشد
این معامله لزوم بهم نمیرساند و اگر از جانب خود بفروشد صحت آن و توقفش بر
اجازه مالک خالی از قوت نیست اگر اجازه بجهت بایع غاصب نماید و ثمن از برای بایع
میباشد اگر چه خلاف مشهور است و اگر اجازه بجهت خود میکند صحت مشکلست

واکر از جانب مالک بر وجه فضولی بفروشد پس اقوی صحّت ان بیع است که بعنوان
فضولی واقع شده چنانچه مشهور است در میانهٔ متاخرین که بیع فضولی صحیح است
و موقوف بر اجازهٔ مالک که اکر مالک اجازه کرد لازم میشود والّا باطل میشود
و ظاهر اینستکه اجازهٔ مالک باعث انتقال ملک میشود و نمائیکه بعد از عقد
و قبل از اجازه حاصل میشود نماء مبیع مال بایع و نماء ثمن مال مشتری است ششم
انکه مبیع و ثمن ان معلوم باشد بوزن یا کیل یا شماره یا مانند اینها اکه رفع
جهالت کند و بسبب ان فریب نخورند در صورت امکان یا تعذّر وزن یا مانند
ان و با تعسّر انها جائز است که بوزن یا کیل یا خوان اعتبار کنند و باقی را بحساب
ان اخذ کنند تا انکه تخمین و جزاف نشود و احوط انستکه در امثال این صورت
مصالحه کنند بلی هرکاه مثمن یا ثمن از جملهٔ چیزهائی باشد که میان مردم انها بوزن
یا مانند ان نباشد کافیست مشاهدهٔ انها یا ذکر وصفیکه رفع جهالت و فریب
بکند هفتم انکه جنس ثمن معیّن باشد و مفوّض بخواهش هر یک یا دیکری نباشد
هشتم انکه مالک هر یک از ثمن و مثمن قادر باشند بر تسلیم انها یا ضمیمهٔ انها کتاب
مستحبات تجارت را بیان فرمائید ج بدانکه مستحبست پیش از تجارت کردن مسائل
انرا یاد کیرد لکن استحباب تعلّم مسائل تجارت قبل از اشتغال بتجارت در وقتی است که
علم اجمالی بوقوع در حرام نداشته باشد امّا بعد از اشتغال بتجارت هرکاه شک
نماید در جواز قبض عوض که بان معامله یا منتقل شده واجبست که مسئلهٔ همان
معامله را تعلّم نماید اکر صحیح است قبض عوض نماید والّا فلا و لکن تعلّم مسئلهٔ شرط
صحّت معامله نیست پس اکر بعد از معامله و قبض عوض تعلّم نماید و صحّت ان معلوم
شود کافیست لکن مادامیکه علم بصحّت معامله حاصل نکرده تصرّف نمودن در انچه

نقل شده است یا وازثمن یا مثمن حرام است و نیز مستحب است که میان مشتریها یعنی
و بلند یکدیگر با دیگری یعنی بسبب علم و عمل و نحو اینها نداشته باشد تفاوت قرار ندهد
بلکه اگر چنین کند مکروه است که قبول کند و ایضا مستحب است که اگر مشتری یا
بایع خواهش اقاله و فسخ معامله کند اقاله کند و نیز مستحب است که بعد از مبایعه
تکبیر و شهادتین بگوید و همچنین مستحب است که گیرنده قدری سبک بگیرد و دهنده قدری
سنگین بدهد بر وجهیکه وزن بسبب آن در عرف و عادت مجهول نباشد س
مکروهات تجارت را بیان فرمائید ج مکروه است که بایع مال یا مالک مال مبایعه را
مدح کند و مشتری مذمت کند و همچنین مکروه است قسم خوردن و پنهان کردن
عیبی که عادة مشتری بر آن مطلع نشود و اما در عیب خفی اقوی وجوب اظهار
آنست و همچنین مکروه است نفع گرفتن از شیعه اثنی عشری بدون ضرورت در معامله
کم بیشتر باشد از صد درهم که این زمان بمقدار پنجاه و دو ریال و نیم ناصر الدین
شاهی که وزن هر یک بمقدار بیست و چهار نخود است و همچنین مکروه است معامله
ما بین الطلوعین و زیاد کردن در وقت نداء دلال یا زیاد کردن از برای میل داشتن
مشتری بلکه احوط ترکست و حبس آذوقه یعنی گندم و جو و خرما و مویز و روغن و نمک
و روغن زیت بنا بر احوط که آنرا احتکار گویند قول بحرمت آن در صورتیکه اختصاص
داشته باشد که کسی دیگر نداشته باشد بفروشد احوط بلکه خالی از قوت نیست
س انواع مبیع را بیان فرمائید ج انواع مبیع بر دو قسم است قسم اول
در غله و میوه و مانند آن و سبزیها جائز نیست بیع غیر آن از خضروات و سبزیها قبل از
ظهور و پیدا شدن بیکسال بدون ضمیمه و در زیاد بر یکسال احوط ترکست بدون
ضمیمه اگر چه اقوی جواز است و همچنین با ضمیمه اگر چه یکسال باشد بشرط آنکه

در اقسام بیع است

ضمیمه قابل بیع و مقصود بالاصاله باشد و اما بعد از ظهور پس اگر بدو صلاح
شده باشد بیع آنها جائز است بلا اشکال بدون کراهت و اگر بدو صلاح نشده
باشد پس اگر زاید بر یکسال یا ضمیمه چیزی دیگر اگرچه اصل درخت باشد یا بشرط
بریدن بفروشد اقوی جواز است بدون کراهت و بدون یکی از این سه چیز مکروه است
و اما در خضروات و سبزیها پس جائز نیست قبل از ظهور مطلقا و بعد از ظهور
جائز است چه یک چین باشد و چه زیاده و پیدا شدن صلاح در خرما آنست که زرد
یا سرخ شود و در انگور آنکه غوره ببندد و در باقی میوها آنکه شکوفه بریزد و دانه سخت
کند و در سبزیها و خیار و بادنجان و خربزه آنکه ظاهر گردد و ببیند و جائز است
بیع زراعت که خوشه کرده باشد یا نداده باشد یا درو کرده باشد و پیش از خوشه
بشرط آنکه ببرد یا بگذارد تا محل درو و در بیع مثل حنا و توت یک بریدن یا زیاده و
در زراعت مثل خصیل که درو کند و غوره و میوه که بچینند و واجب بر
مشتری که ببرد و بچیند پس اگر نبرد بایع را میرسد که ببرد یا طلب اجرت کند و
جائز نیست بیع خرما بر درخت بخرما و بیع سنبل گندم و جو بگندم و جو خواه
از همان گندم و جو باشد یا گندم و جو دیگر مگر یک درخت که از دیگری در خانه
یا بستان این کس باشد که جائز است از خرص نماید و حاصل از آن بخرد یا قبول نماید
بشرط آنکه احد عوضین بر حسب خرصی که کرده اند زاید بر دیگری نباشد قسم دویم
حیوانست خواه آدمی و خواه غیر آدمی اما آدمی را مالک میشود بقهر و غلبه و دزدی
و بخوان در حالتیکه کافر حربی باشد و بعد از آن بندگی سرایت کند باولاد او اگرچه
مسلمان شوند مادامیکه آزاد نشوند و مرد مالک نمیشود هر کسی را غیر از یازده کس
پدر و مادر و جد و جده مادری و پدری هرچند بالا روند و فرزندان پسر باشد

با دختر و فرزند فرزند هر چند که نشیب رود و خواهر و عمه و خاله و دختر خواهر
و دختر برادر و هر مرد یکه مالک شود یکی از اینها را آزاد میشود برو فی الحال
و مالک میشود زن هر کسی را غیر از پدران و مادران هر چند که بالا روند و
فرزندان هر چند نشیب روند و مکروه است خویشی که غیر از ایشان باشد
و خویشان رضاعی حکم ایشان دارد و آنچه از دار الحرب میگیرند بغیر اذن
امام آزادی و غیر آن از امام است و رخصت است شیعیان را در حال غیبت
مالک شدن و وطی کردن آن اگرچه تمام آن از آن امام باشد یا بعضی و واجب نیست
اخراج حصه غیر امام از آنجا و فرق نیست که مسلمان اسیر کرده باشد یا کافر و هر که
اقرار کند ببندگی و حریت او معلوم نباشد قبول کند و اگر مسلمان شود بنده کافری
او را بمسلمانی فروشند و از کسیکه مشهور است ببندگی اگر دعوی حریت کند
قبول نکنند الا بگواه و مکروه است اطفال را از مادر جدا کردن پیش از هفت سالگی
و نزدیکی کردن با زنیکه از زنا حاصل شده و کنیزیکه وطی کرده باشند واجب است
که او را استبراء نمایند پیش از بیع بیک حیض یا چهل و پنج روز تا معلوم شود که
آبستن نیست و همچنین مشتری استبراء نماید و ساقط میشود استبراء مشتری اگر
معتمد یکه بقول او اطمینان دارد بگوید که استبراء شده یا آن کنیزک مال زنی بوده
یا یائسه یا کوچک یا حامل یا حائض باشد و حرامست آبستن را وطی کردن پیش از
چهار ماه و ده روز و مکروه است بعد از آن پس اگر وطی کند و عزل نکند مکروه باشد
فرزند او را فروختن و سنت است از میراث خود چیزی از برای او جدا کردن و اگر
کنیز را بخرد و فرزند بیاورد و بعد ظاهر شود که کنیز مال غیر بوده کنیز را باو
رد کند با ده یک قیمت اگر بکر بوده باشد و اگر غیر بکر بوده بیست یک و قیمت فرزند

روز بکر متولد شده باشد و بر بایع رجوع کند و بها و قیمت ولد را بستاند و
کنیز بنده را چون بخرند تغییر نامش دهند و بشیرینی او را طعام دهند و صدقه از برای
او بدهند و امّا غیر آدمی از حیوانات اگر وحشی باشد مالک میشوند بصید کردن
و بانتقال شرعی و نتیجه آوردن در ملک این کس و هر حیوانیکه ملک است صحیح است
بیع او و بیع پارهٔ مشاعی از او همچون نیمه و دو دانگ نه پارهٔ معیّن همچون سر و
دست الّا بیع بندهٔ کر بجنس تنها و مادر فرزند با وجود فرزند در بعض صور
انواع بیع را بیان فرماید ج انواع بیع بر چهار قسم است قسم اوّل بیع نقد است
یعنی آنکه هیچ یک وعده نداشته باشد و از آن نقد بنقد میخوانند و این هم بر چهار
قسم میشود قسم اوّل بیع کلّی بکلّی است که هر دو معلوم بوده باشد بوصف لکن فرد خاصی
منظور نباشد مثل اینکه بایع بفروشد یک خروار گندم موصوف بوصف معیّنی را
بیک دینار موصوف بوصف معیّن و مشتری قبول کند و صیغه آن باین نحو است که
بایع بگوید بعتک یا بگوید شریتک یا بگوید ملّکتک المتاع المعلوم بالمبلغ المعلوم یا
بگوید بعتک ما علم بالثّی المعلوم یا بما علم و نحو آن پس مشتری میگوید قبلت یا میگوید
ابتعت یا اشتریت یا تملّکت هکذا و اگر احد منهما قدرین وکیل باشد جائز است در
ایجاب و قبول تصریح بموکّل نه لازم پس وکیل بایع میگوید بعتک بالوکالة عن فلان
ما علم بما علم و مشتری میگوید قبلت و اگر مشتری نیز وکیل کند کسی را پس وکیل بایع
میگوید وکالة عن موکّلی فلان بعت موکّلک ما علم بما علم و وکیل مشتری میگوید قبلت
لموکّلی فلان هکذا و جائز است که تصریح بوکالت ننماید بلکه قصد وکالت
کافیست لکن معلوم نمیشود در ظاهر که اینها طرف برای خود شراست یا از برای غیر
مگر باخبار قاصد و فائده ندارد تحمل شاهد برا بمعنی مگر بر اصل اقرار مقر و اگر بایع

با مشتری زن باشد پس بجای موکلی موکلتی بگوید و بجای موکلان موکلتان بگوید

قسم دویم بیع جزئی بجزئیست و این در صورتیست که ثمن و مثمن هر دو مشخص و
جزئی باشند خواه هر دو حاضر باشند پس بایع میگوید در این صورت بعتک هذا
المتاع المعین بهذه العشرة دراهم مثلاً و مشتری میگوید بلفظ قبلت یا مانند آن
یا آنکه هر دو غائب باشند لکن معهود میان بایع و مشتری باشد پس بایع مثلاً میگوید
بعتک ما علم بالشی المعلوم یا آنکه مبیع حاضر است و ثمن آن غائبست و معهود
پس بایع مثلاً میگوید بعتک هذا بالشی المعلوم یا بما علم و نحو آن و مشتری میگوید
قبلت و نحو آن و یا آنکه ثمن حاضر است و مبیع غایبست و معهود پس بایع میگوید
بعتک ما علم بهذا و مشتری گوید قبلت البیع لنفسی و بالجمله اگر عین غائب باشد که
مشتری مثلاً ندیده باشد لازمست ذکر اوصاف بنحویکه رفع جهالت از آن شود
و در صورت وکالت حال آن از سابق معلومست قسم سیم کلی بجزئیست و این در
وقتیست که ثمن شئ خاصی حاضر یا غائب معهود باشد و مثمن کلی موصوف باشد پس بایع
میگوید بعتک ما علم بهذا یا بالشی المعلوم یا بما علم و مشتری گوید قبلت البیع لنفسی
و اگر مشتری زن باشد در جمیع صور بایع میگوید بعتک بکسر کاف قسم چهارم
بیع جزئی بکلی است و این در صورتیست که ثمن کلی و معهود و معلوم بوصف کلی
و یا مانند آن باشد لیکن مبیع و مثمن شئ خاص معین باشد خواه حاضر خواه غائب
معلوم پس بایع میگوید بعتک هذا بالمبلغ المعلوم یا بما علم و مشتری گوید قبلت
البیع و بدانکه اگر در بیع خواسته باشند شرط کنند چیزی را مثل تاجیل دین حالی
یا اقرار دادن دهی بدین به بکر یا ضمانت از دینی و نحو آن جائزاست پس بایع میگوید
در صورت شرط تاجیل دین حالی را و بعتک هذا بکذا و شرطت علیک تاجیل

دینلت الفلانی الی سنة ودرصورت شرط رهن بدین دیگر میگوید شرطت رهن هکذا رهنا بدین کذا ودرصورت شرط تضمین میگوید شرطت ضمان فلان کذا ودرصورت شرط سقوط خیار مجلس از طرفین بایع میگوید شرطت سقوط خیار المجلس من الجانبین و اگر شرط کند سقوط خیار غبن را میگوید شرطت سقوط خیار الغبن من الطرفین ودرصورت شرط خیار فسخ تا یکسال بایع از برای خود میگوید شرطت لنفسی الخیار مدة سنة و از برای مشتری اگر شرط کند خیار را بایع میگوید شرطت لك و اگر از برای هردو باشد میگوید لی و لك الخیار مدة سنة و اگر شرط استرجاع مبیع را بشرط رد ثمن یا مثلش کند میگوید و شرطت انك متی رددت الثمن او مثله الی سنة فسخت البیع و نحوانها ودرصورت شرط برائت از عیب مخصوص بگوید بعتك هذا بشرط البرائة من عیب کذا و کذا یا میگوید بشرط البرائة من جمیع العیوب اگر شرط برائت از جمیع عیوب نماید ودر بیع ثمرۀ بستان بایع میگوید بعتك ثمرة البستان الفلانی بکذا ودرصورت انضمام بثمرۀ دو سال دیگر مثلاً یا بشیء دیگر میگوید بعتك ثمرة البستان المعلوم منضمة الی الشیء الفلانی بکذا و بیع ثمرۀ درخت پیش از نمایان شدن آن در یکسال بدون ضم چیزی دیگر جائز است خرید و فروش آن جائز نیست بلکه فاسد است و اگر خواسته باشد فروختن اشجار معینه موجوده را با ثمره اش که موجود است لکن قبل از بدو صلاح و بیع آنها فروختن از ثمره جائز است پس میگوید بایع بعتك هذه الاشجار و ثمرها بکذا و اگر تخمین کند در بیع عریه خرمای نخله را به تغار مثلاً و بفروشد میگوید بعتك ثمرة هذه النخلة بتغار تمر موصوف بصفات کذا و باید ذکر کند صفات سلم را در و تخمین آن تغار خرما در ذمه باشد و الا باید اشاره کند بسوی موجود معین

تاجیل ثمن حال بر مشتری میگوید شرطت التاجیل دینلت الفلانی الی سنة ودر صورت شرط

ثمرۀ سنتین بکذا با بکوید منضمة الی

وجمیع آنچه در سابق ذکر شد از شروط اصالةً و وکالةً در جمیع جاریست
قسم دویم بیع نسیه است و آن عبارتست از فروختن چیزی را که موجود باشد
و بر بایع اداء آن بتعجیل لازم باشد بثمن مؤجّل که زمان لزوم اداء آن مؤخر باشد
و شرطست در صحّت نسیه که زمان لزوم اداء ثمن معیّن باشد بنحوی که محفوظ باشد
از احتمال زیاده و نقصان پس اگر معیّن نباشد مثل اینکه بگوید این چیز را بتو
فروختم و تنخواه آنرا هر وقتیکه میخواهی بده باطل خواهد بود و اگر بگوید هر وقتیکه
توانستی بدهی بده این از بیع نسیه نخواهد بود بلکه داخل بیع نقد خواهد بود
که اداء ثمن موقوف بر تمکّنست و همچنین اگر بگوید فروختم این چیز را بتو باینطریق
که اگر نقد تنخواه آنرا بدهی یکتومان و اگر نسیه بدهی تا فلان وقت دو تومان باطلست
و همچنین باطلست اگر بگوید فروختم تا فلان زمان بفلان مقدار و تا فلان زمان دیگر
بفلان مقدار و امّا معاملات متعارفه میان مردم که در پیش بقّال یا بزاز میروند
و جنس را میخرند بقصد آنکه تنخواه را بعد در وقت تمکّن یا بخواهان بدهند جائزاست
با تراضی طرفین زیرا که داخل در بیع نقد است و اگر بخرند بنسیه که هر وقت خواسته
باشند بدهند باطل خواهد بود پس لازمست که تعیین زمانرا بکنند بقصد تسلّط
بر مطالبه در آن زمان و جنس بخرند اگر تمکّن بهم نرسانند مثل سایر دیون مهلت دهند
و همچنین باطلست اگر بگویم فروختم این چیز را بتو که تنخواه آنرا تا زمان ادراک غلّات
یا تا زمان قدوم حاج و مانند اینها بدهی بلکه بهتر است که تعیین مدّت بنحوی کند
که قابل هیچ زیاده و کم نباشد مثل اینکه بگوید در اوّل مغرب شب جمعه فلانماه یا
اوّل طلوع آفتاب از روز جمعه اوّل فلانماه از فلانسال و نحو اینها و لکن ظاهر اینست که
تعیین روز مثلاً در روز اوّل فلانماه کافیست هرچند تعیین اجزاء روز نشود و امّا

در احکام بیع سلف

کیفیت صیغهٔ این بیع باین نحو است که بایع بگوید بعتك هذا المتاع بعشرة دراهم
واجّلتك فی الثمن الی شهر یا آنکه بگوید بعتك هذا المتاع وشرطت ان تعطینی الثمن
بعد شهر و مشتری بگوید قبلت و رعایت امور سابقه از شروط و اصالت و وکالت
بنحوی که گذشت و واجب نیست بر مشتری دفع ثمن ببایع قبل از رسیدن زمان
اگرچه بایع مطالبه نماید قسم سیم بیع سلف و سلم است که در فارسی آنرا خرید و
فروش پیشکی میگویند و آن عبارتست از فروختن مالی را که برذمهٔ فروشنده باشد
تا زمان مشخص بثمن و بهائی که حاضر باشد یا مثل حاضر باشد مثل اینکه بوصف مشخص
کرده باشد و اداء آن ثمن بتعجیل لازم باشد بعکس بیع نسیه و بعد از اجراء صیغه حاضر
کنند یا حاضر کرده را بدهند مقصود اینکه قبل از تفرق تسلیم ثمن بشود و قدر
متیقن از این بیع اینکه مبیع جنس باشد و بهاء آن نقد باشد نه جنس پس اگر هر دو
نقد باشند جائز نیست بلی اگر هر دو جنس باشند جائز است در صورتها خلاف
علی الاقوی لکن رعایت احتیاط خوبست و جائز است در این بیع که ایجاب از هر یک
از بایع و مشتری صادر شود چنانکه در صلح نیز جائز است پس اگر بایع صیغهٔ ایجاب را
بخواند جایز است که بگوید فروختم یک خروار گندم مثلا که بفلان وصف باشد باین
طریق که در اول فلان ماه در فلان موضع مثلاً من یا قائم مقام شرعی من بتو یا قائم مقام
شرعی تو لازم باشد که بدهیم بفلان مبلغ که حاضر است یا فلان مبلغ موصوف بوصف
معین که الان داده باشی پس مشتری بگوید که قبول کردم و خریدم بهمین نحو و صیغه
در صورتیکه بایع ابتدا بایجاب نماید این نحو است که بایع بگوید بعتك یا بعت منك
ما علم علی الوجه المعلوم بالمبلغ المعلوم و اگر خواسته باشد ذکر وصف در اصل صیغه
بروجه صراحت نماید چنانکه در صیغ عقود محقق کرکی ره مذکور است مثلا بگوید

بعتك ثنا و حنطة یوسفیة عراقیة حمراء کبیرة الحب جدیدة جیدة مؤجلة الی شهر مسلّمة فی موضع کذا و مشتری میگوید قبلت و در صورتیکه مشتری ابتدا با یجاب نماید بگوید اسلفتك یا اسلمت الیك المبلغ المعلوم فیما علم من الحنطة الموصوفة مؤجلة الی الوقت المعلوم مسلّمة فی الموضع المعلوم پس بایع میگوید قبلت و بدانکه در بیع سلف پنج شرطست اول انکه ذکر جنس کند با وصفیکه رفع جهالت کند بحیثیتیکه نزاع عقلائی واقع نشود پس بدون ذکر وصف یا با وصفیکه رفع جهالت کند چنانکه در گوشت و نان بلکه پوست حیوان که ضبط بوصف ممکن نیست بیع سلف صحیح نیست بلکه اگر ذکر وصفی کنند که قلت وجود داشته باشد بنحویکه باعث نزاع شود مثل اینکه بگوید بهترین افراد فلان جنس نیز صحیح نیست بلی بیع حیوان با وصف رافع جهالت چون سن فلان و متاع و غله و میوه و مانند اینها که ضبط اینها بوصف رافع جهالت و نزاع ممکن است صحیح است و بالجمله مرجع در ذکر اوصاف بسوی عرفست پس هر وصفیکه مختلف شود اغراض بسبب ان و قیمت زیاد و کم شود باعتبار ان بزیاده و نقیصه معتد بها واجبست تعرض ان و الّا فلا دویم انکه قبض کند بایع ثمن را پیش از انکه از هم جدا شوند بلی بودن ثمن بر ذمه بایع در حکم قبض است علی الاظهر سیم انکه تعیین کنند مبیع را بوزن یا کیل هر چند چیزی باشد که در بیع نقدی وزن و کیل در انها معتبر نباشد چون بار هیزم و بخوان بلی هرگاه تفاوت میان افراد ان کم باشد و باعث نزاع نشود بلکه در عرف تسامح میکنند و سهل میشمارند چنانچه در بعضی از اقسام گردو و تخم مرغ و مانند اینها ظاهر اینستکه تعیین بوزن یا کیل معتبر نباشد چهارم شرطست که تعیین زمان تسلط بر مطالبه نمایند بنحویکه احتمال زیاده و نقصان در نزد بایع و مشتری نداشته باشد پنجم انکه تسلیم ان جنس

در احکام بیع سلف

در وقت حلول اجل ممکن باشد اگرچه وقت عقد مثلاً موجود نباشد بدانکه جمیع
ما سبق از شروط و خیارات در اینجا نیز جاریست و نیز چند امر باقی ماند که در این
مقام ذکر آنها مناسبست اوّل آنکه جائز نیست فروختن مبیع بسلم را پیش از رسیدن
وقت تسلّط بر مطالبه بلی بعد از رسیدن زمان تسلّط بر مطالبه جائز است فروختن
آن اگرچه قبض نکرده باشد ولکن در غلّه کراهت دارد فروختن آن قبل از قبض و
احوط آنست که زیادتر از آنچه خریده نفروشد در صورتیکه بهمان جنسیکه خریده
بفروشد دویّم آنکه بایع هرگاه بعد از رسیدن زمان تسلّط بر مطالبه اداء
کند جنس مسلّم فیه را که بوصف مشخّص کرده بودند واجب بر مشتری که قبول کند
یا ابراء ذمّه بایع کند و اگر امتناع کند حاکم شرع قبض کند و اگر دستش بحاکم
شرع نرسد واگذارد جنس را بمشتری و تخلیه کند و هرگاه پست تر از آنچه که قرار
داده شده اداء کند قبول واجب نیست و در وجوب قبول بالاتر خلافست و
احوط وجوب قبولست اگرچه قول بعدم وجوب خالی از قوّت نیست چنانکه اگر زیاده
از قدر مبیع را ادا کند قبول آن واجب نیست سیّم آنکه اگر بعد از رسیدن وقت
تسلّط بر مطالبه مبیع اداء آن متعذّر شود مشتری مختار است که فسخ کند و مطالبه
ثمن یا مثل آن کند یا آنکه صبر کند تا زمان قدرت بایع و بمحض تعذّر عقد بیع منفسخ
نمیشود و برهم نمیخورد چهارم آنکه بایع مدیون غیر جنس را میشود بمشتری بدهد
با رضای او پنجم آنکه در بیع سلف نیز جائز است شرط کردن چیزیکه باعث بطلانش
نشود و محلّل حرام و محرّم حلال نباشد مثل اشتراط عمل مباح و هبه کردن چیزی
و امثال اینها قسم چهارم بیع کالی بکالی و آن عبارتست از بیع دین بدین که
زمان هر دو مؤخّر باشد و این قسم از بیع در شریعت مطهّره محرّم و باطل است

پس بیع باعتبار اخبار براس المال وعدم ان بر چند قسم است ج بر چهار
قسم است اول بیع مرابحه وان بیعی است که بایع خبر بدهد برابر وزیاده از ان
بگیرد پس مرابحه ان بیع براس المال است بازیاده واخبار براس المال لازمست
اگر مشتری عالم بان نباشد وصیغه ان باین نحو است که بایع بگوید بعد از اخبار
بثمن بعتك ما علم بما اشتریته به وربح درهم یا بگوید بعتك ما علم بما بذلت
من الثمن فیه ومشتری میگوید قبلت وجائز است در محل بعتك شریتك یا ملکتك
وامثال ان بگوید چنانچه سابقا ذکر شد واز برای مرابحه دو صیغه دیگر است یکی
اینستکه بایع بگوید بعتك ما علم بما قام علی وربح کذا ودیگری اینستکه بگوید بعتك
ما علم بما هو علی وربح کذا وفرق میان این سه صیغه اینستکه صیغه اولی شامل
نمیشود مگر ثمن بتنهائی را وسائر اخراجات مثل اجرت حمالی وکیالی ودلالی ومانند
اینها داخل نیست اگرچه قبل از صیغه اخبار بان نموده باشد وهمچنین است مفاد
صیغه ثالثه علی الاظهر واما صیغه ثانیه پس در ان مندرج است جمیع مؤن واخراجات که
مقصود از ان استرباح بوده مثل اجرت دلالی وکیالی وحمالی وحراست وسفید
گری وخیاطی وقیمت رنگ واجرت ختان مملوك وگچ کاری وکل مالی خانه و
امثال اینها که بذل اجرت همه را اخبار نموده باشد بقصد استرباح بشرطیکه
قبل از صیغه اخبار نماید بان یا مشتری عالم باشد بان بخلاف اخراجات ومؤنه که
مقصود از ان استرباح ومنفعت یافتن نباشد بلکه غرضش مجرد بقاء ملك بوده باشد
مثل نفقه عبد که عادة بقاء عبد با ان است ومثل اجرت مسکن وکسوه ضروریه اش که
لا بد منها است واز این قبیل است علف دابه واجرت اصطبل که طویله وجای
اخور حیوان وجای ایستادن باشد وحل حیوان وامثال ان وفرق میان [illegible]

بجهت حفظ متاع واجرت مسکن عبد واصطبل حیوان غیر ظاهر است خصوصاً در
وقتیکه استبقاء عبد وحیوان بجهت تجارت فقط باشد بلکه اگر زیاده بر قدر معتاد
علف دهد حیوان را انقدر زاید نیز در صیغه مندرج خواهد بود وهمچنین اجرت
طبیب را اگر مشتری بدهد در صورتیکه در حال مرض او را خریده و مرض از ان
بر طرف شده و در دستش حادث نشده باشد واگر عملی از اعمال مذکوره را خود بجا
اورده باشد یا متبرعی تبرعاً بعمل اورده باشد واراده دارد تخصیص بایع که همه را
داخل در صیغه کند پس اول اخبار میکند باصل ثمن وباعمال ومصارفیکه مقصود
از ان استرباح است بعد از ان میفروشد ومیگوید بعتك ما علیها قام علی وربح
کذا مشتری میگوید قبلت وبدانکه فرق دیگری نیز میان سه صیغه مزبوره هست
وان اینستکه صیغه اولی صحیح نیست مگر در جائیکه متاع را بایع بصیغه بیع خریده
باشد پس اگر ان متاع بصلح یا هبه مشروطه بعوض وعنوان منتقل باو شده باشد
بیع مرابحه باین صیغه صحیح نیست بلکه فاسد است واما بصیغه ثانیه صحیح است واما
در صیغه ثالثه پس بعید نیست جواز در صورتیکه متاع ببایع منتقل شده باشد
بصیغه صلح واما اگر بصیغه قرض یا هبه مشروطه بعوض منتقل باو شده باشد پس
در جواز بیع مرابحه باین صیغه اشکالست واگر بایع اخبار کند که راس المال صد
درهم است وبگوید بعتك هذا بماة وربح کل عشرة درهم ومشتری بگوید قبلت
پس ثمن صد وده درهم خواهد بود دویم بیع تولیه است وان عبارتست
از بیع براس المال بدون زیاده ونقصان پس لابد است اخبار بسرمایه در صورتیکه
مشتری عالم بان نباشد والا اخبار لازم نیست پس میفروشد بهمان اصل سرمایه
بدون کم وزیاد وصیغه ان باین نحو است که بایع بمشتری بگوید بعتك ما علیها اشتریت

یا بگوید ولیتک هذا العقد و امثال این و مشتری بگوید قبلت یا بگوید تولیت
هکذا و یا بلکه ثمن ثانی مثل ثمن اوّل باشد جنسا و وصفا و قدرا سیم بیع مواضعه
و ان عبارتست از اینکه بایع خبر دهد بسرمایه و کمتر بفروشد و مواضعه مثل
مرابحه است در احکام و صیغه ولی در مواضعه باید اضافه کند لفظ وضیعه
کذا را و در مرابحه باید اضافه کند لفظ وربح کذا را پس بایع میگوید بعتک هذا
بما اشتریته و وضیعه کذا و مشتری میگوید قبلت و مکروهست در مرابحه و مواضعه
نسبت ربح یا وضیعه را بسوی مال باین طریق که بگوید بعتک هذا براس المال و ربح
کل عشرة دراهم یا وضیعه درهم من کل عشرة چهارم بیع مساومه است و ان عبارتست
از اینکه بایع ذکر سرمایه نکند و بفروشد و این بهترین اقسام است بجهة تحرز از
کذب عمدا یا غلطا و صیغ این بیع از ما سبق ظاهر است پس همین قدر که بایع بگوید
بعتک المتاع المعلوم بالمبلغ المعلوم و مشتری بگوید قبلت کافیست فی بیان حکم
معامله ربویه را بیان فرمائید ج بیع ربوی حرامست مطلقا بلکه مطلق معاوضه
حتی صلح علی الاحوط بلی در صورت جهل جواز صلح با زیادة احد عوضین خالی
از قوت نیست و در حدیث وارد است که یک درهم ان اعظم و بزرگتر است از هفتاد
زنا که با محرم خود چون مادر و خواهر خود بکند و ربا عبارتست از زیادتی یکی
از دو عوض که از یک جنس باشند و موزون یا مکیل باشند در
زمان صاحب شریعت اگرچه در زمان ما بعد چنین نباشد و اگر حال ان در زمان
صاحب شریعت معلوم نباشد پس اگر در زمان ما بعد در جمیع بلاد موزون
یا مکیل باشد همین حکم را دارد و اگر در بعضی از بلاد موزون یا مکیل باشد و
در بعضی نباشد در ان بلد یکه موزون یا مکیل هست اخذ زیاده رباء است

ودر بلد دیگر خلاف احوط آنستکه در ان بلد نیز بوجه معاوضه اخذ زیاده ننمایند
پس جو و گندم در ربا از یک جنس محسوبست باتر ج بلی از یک جنس محسوبند
و همچنین است گندم و آرد و نان و نشاسته و امثال اینها و همچنین است خرما و شیره
و مثل ان و همچنین است انگور و دوشاب و مانند ان پس باید که در وقت مبایعه
اینها اخذ زیاده ننماید بلکه مساوی اخذ نمایند اگرچه مثل معاوضه انگور بمویز یا
معاوضهٔ خرما برطب باشد بنا بر احوط بلکه احوط اجتناب است از معاوضه مطلق
تر و خشک که وزنی یا کیلی باشد چنانچه جمعی منع فرموده اند و همچنین کشک
و شیر از یک جنس محسوبست چنانچه شیر و پنیر و شیر و روغن نیز چنین است علی الا حوط
بلی روغن گاو مثلاً و روغن گوسفند دو جنس محسوبست و همچنین است گوشت
انها و سایر چیزها انکه از حیوان عمل میاید پس انها تابع اصل خود میباشند مگر
بز و گوسفند که یک جنس محسوبست چنانکه گاو و گاومیش نیز از یک جنس میباشند
پس هرگاه حاصل حیوانرا با گوشت انرا معاوضه کنند با حاصل و گوشت حیوانی
دیگر که شرعاً از جنس ان حیوان نباشد چون گاو و گوسفند جائز است که زیادتی
اخذ نمایند اگرچه نسیه باشد علی الاقوی لکن با کراهت در نسیه و همچنین ربا نیست
در معاوضه غیر موزون و مکیل مثل قماش و حیوان و مانند ان که اخذ زیاده در
اینها نقداً جائز است بدون کراهت و در نسیه خلاف قول بجواز مع الکراهة خالی
از قوت نیست و اما در معدود است چون تخم مرغ و گردو پس در ان نیز خلاف قوی
جواز انست لکن احوط اجتناب است از اخذ زیاده در معاوضه و همچنین احوط اینستکه
اخذ زیاده نکنند در معاوضه حیوان بگوشت خصوصاً اگر کشته باشد و هرگاه دو جنس
در حکم جنس واحد باشد لکن یکی مکیل است و دیگری موزون مثل گندم و آرد مثلاً

در عوض

بیع احدهما بدیگری جائز است با مساوات در وزن و در کیل اشکال است واحوط
سنجیدن و برابر نمودن است هر دو را بوزن س در میان پدر و پسر و میان زن
و شوهر و میان مملوک مختص و مولای او و میان مسلمان و کافر حربی اخذ ربا
حرام است یا نه ج حرام نیست ولکن کافر حربی نمیتواند از مسلمان اخذ زیاده
نماید س در میان جد و نواده و میان پدر و دختر و میان مالک و مملوک
بیع ربا چه صورت دارد ج مابین پدر و دختر و مابین مالک و مملوک ربا
نیست اخذ زیاده جائز است و در مابین جد و نواده احوط عدم جواز است واحوط
اینستکه شوهر و زوجه منقطعه نیز از یکدیگر اخذ زیاده ننمایند چنانچه بعضی فرموده اند
واحوط بلکه اقوی عدم جواز اخذ رباء است از کافر ذمی چون یهود و نصاری که
جزیه میدهند س اگر در معامله اخذ ربا نموده باشد عمداً یا سهواً و عالم بحرمت
بوده باشد در زمان معامله واجبست ردّ بمالک آن یا نه ج در اینصورت
اگر صاحب مال را بشناسد باید باو ردّ کند و اگر مشتبه باشد مالک آن میان جمع
محصوری و تعیین آن ممکن نباشد باهم مصالحه کنند یا حلیت اخذ نماید و اگر
مالک را نشناسد و قدر مال ربا را بداند مثل مال مجهول المالک با آن عمل کند یا بنظر توکه
اگر آن مالک مجهول معلوم باشد که ظالم بوده است در آن مال ردّ مظالم بدهد
و اگر علم دارد که آن مال مال حلال او بوده و لکن بر ذمه او مظالم باشد اولی
اینستکه حاکم شرع بعنوان تقاص از جانب فقراء اخذ نماید و ردّ مظالم بدهد و اگر
معلوم است که آن مالک مجهول ظالم نیست بهیچوجه یا مجهول الحال باشد تصدّق بدهد
و اگر قدر مال ربا و مالک آن هر دو مجهول بالمرّه باشد خمس از آن بدهد بسادات
و اگر در زمان معامله حرام بودن ربا را نمیدانست پس کفایت کردن توبه در حق جاهل

مقصر بلکه مطلقاً محل تامل است س در بیان معامله فرار از ربا بچند طریق ممکنست
ج بپنج طریق ممکنست اول انکه تغییر جنس بدهند مثل اینکه ریال را با شرفی
معاوضه نمایند پس از ان اشرفی را بدهند ریال دیگر که منظور بوده اخذ نمایند
و یا اینکه جنس را بنقد معاوضه نمایند پس از ان نقد را بدهند و ان جنس که مقصود
بود اخذ نمایند ولکن باید قصد معاوضه واقعیه را داشته باشد دویم انکه ان
عوض را معاوضه نمایند بر وجه قرار دادن بذمه بصیغه مبایعه یا مصالحه یا جنس
دیگر و پس از ان مثلا معاوضه بما فی الذمه نمایند سیم انکه با ان عوض ناقص یا
با هر دو در صورت اشتباه ناقص از غیر جنس چیزی را منضم نمایند مثل اینکه با ریال
ناقص دستمالی را یا چیز دیگر را منضم نمایند و معاوضه کنند چهارم انکه هر یک
مال خود را بدیگری قرض بدهند و پس از ان همدیگر را بری الذمه کنند اگر از غلو
قلب باشد یا انکه بقدر مال ناقص را معاوضه نمایند و زائد را بری الذمه کنند
پنجم انکه هر یک مال خود را بدیگری هبه نمایند و باید در ضمن عقد شرط هبه
دیگر را نمایند س کیفیت بیع صرف را بیان فرمائید ج بیع صرف عبارتست
از بیع هر یک از طلا و نقره بدیگری و همچنین است علی الظاهر بیع طلا و نقره بطلا
یا نقره یا بهر دو و خواه مسکوک باشد یا غیر مسکوک و خواه سکه اسلام باشد یا غیر ان
بلی بیع طلا یا نقره یا هر دو بپول سیاه داخل در بیع صرف نیست و همچنین مصالحه
طلا بطلا یا نقره بنقره یا بعکس حکم صرف را ندارد علی الاصح و شرطست در صحت بیع
صرف علاوه بر سائر شروط بیع که ذکر شد قبض نمودن هر یک از عوض و معوض
پیش از متفرق شدن خواه در مجلس عقد باشند و خواه در مکان دیگر باینطریق که بایع
و مشتری هر دو با هم حرکت کنند و مفارقت نکنند تا اینکه قبض ثمن و مثمن نمایند

ودر حکم صرف فروختن چیزیکه طلا کوب یا نقره کوب باشد چون شمشیر یا لجام
وامثال اینها که مفضض یا مذهب باشند پس اگر مقدار طلا یا نقره معلوم باشد
و بیع بجنس آن زیور باشد باید در ثمن زیادتی قرار دهند که در مقابل غیر جنس
واقع شود تا اینکه ربا متحقق نشود و باید بقدر طلا یا نقره نقد را قرار بدهد
و پیش از مفارقت داد و ستد بعمل بیاید تا اینکه شرط بیع صرف متحقق شود و
اگر قدر آنها مجهول باشد مبایعه بجنس صورت ندارد مگر آنکه علم بزیادتی عوض
از مقدار مجهول طلا یا نقره داشته باشد و مبایعه بجنس مخالف بی اشکال است
س کیفیت صلح و طریقه عقد آنرا بیان فرمائید ج صلح عبارتست از سازش
دو شخص یا بیشتر و آن عقدیست لازم از طرفین که مشروع شده از برای قطع نزاع
بحسب اصل شرع و جائز است واقع ساختن مصالحه را با اقرار مدعی علیه و با انکار
او و همچنین جائز است مصالحه عین بعین و دین بدین و عین بدین و دین بعین
و نیز جائز است با علم متصالحین بمقدار مالیکه نزاع در آن واقع شده و با جهل ایشان
و باطل نمیشود مصالحه مگر بفسخ و اقاله و جائز نیست مصالحه که حرام کند حلال خدا را
یا حلال کند حرام خدا را و هرگاه مال المصالحه یا عوض آن مال غیر باشد یا اینکه
قابلیت مملوکیت نداشته باشد مثل خوك صلح باطل خواهد بود ولی هرگاه تعلق بگیرد
بچیزیکه در ذمه باشد و قابلیت مملوکیت داشته باشد و آنچیزیکه ادا شده چنین نباشد
صلح صحیح است پس مطالبه بدل خواهد کرد و اگر معیب برآید خیار فسخ دارد و لابدّ است
در تحقق صلح از ایجاب و قبول پس مصالح بعد از تعیین مال المصالحه بگوید صالحتك
هکذا و مصالح له بگوید قبلت هکذا یا اینکه مصالح بگوید صالحتك علی ما استحقه
فی ذمتك من جمیع الحقوق الشرعیّه بالمبلغ المعلوم و مصالح له بگوید قبلت هکذا

واین کفایت میکند در تحقق صلح واگر ارادهٔ صلح نماید بجهة قطع خصومت و نزاع
ظاهری فقط پس مصالح گوید صالحتک علی قطع المنازعة بینی وبینک من جهة
الامر المعلوم بالمبلغ المعلوم و دیگری گوید قبلت اگر مراد صلح حق منازعت
صحیح نیست واگر مراد از صلح اینکه نزاع و مرافعه نکنند باکی ندارد و بدانکه صلح
عقدیست مستقل نه تابع عقدی از عقود بلی افاده میکند فائدهٔ عقود وایقاعات
چندیرا مثل بیع واین در وقتی است که متضمن نقل عینی بعوض معلومی باشد واجاره
واین در صورتیست که مصالح علیه منفعت بوده باشد مثل اینکه منفعتی را که دارد
آنرا مصالحه میکند بعینی یا منفعت معلوم در مدت مشخصه پس صلح اینصورت مفید
اجاره است وابراء وحطیطه واین در صورتیست که طلبی داشته باشد بر ذمهٔ کسیکه
مدیون مصالحه نماید بر اسقاط بعض معین از دین و دادن بعض دیگر را بشخص
داین و مصالحه براینوجه جاری نماید پس صلح در اینصورت افاده میکند فائدهٔ ابرا
و هبه واین در وقتی است که مصالحه نماید عینی را بدون عوض پس در اینصورت
صلح افاده میکند ثمرهٔ هبه را و عاریه واین در وقتی است که مصالحه نماید منفعت
عینی را بدون عوض وظاهر جواز صلح است بر مثل حق شفعه بجهة اسقاط ان و حق تحجیر
واولویت سکنی در مدرسه وامثال ان وهمچنین جایز است صلح بر اسقاط یمین و خیار
و بر جاری ساختن اب بر بام غیر در مدت معلوم و نیز ظاهر جواز اشتراط شرط
ضمن عقد صلح چنانچه جایز است در بیع والله العالم **س** کیفیت ضمانت و شرائط
انرا بیان فرمائید **ج** ضمانت عبارتست از اینکه کسی بر ذمه بگیرد مالی را که در ذمهٔ
دیگری باشد اگرچه ان دیگری راضی نباشد و شرطست که ضامن مکلف باشد و تصرف
او در مالش نافذ و جایز باشد باین معنی که سفیه و امثال ان نباشد و نیز مشروطست

در لزوم ضمانت که مضمون له یعنی طلبکار راضی باشد بضمانت آن شخص ضامن چنانچه لزوم ضمان مشروطست باینکه آن ضامن مالدار باشد یا اینکه طلبکار عالم باشد بفقر ضامن هنگام ضمانت و باید دانسته شود که بمحض ضامن شدن او مال از ذمه مدیون منتقل میشود بذمه ضامن و مدیون بری الذمه میشود از آن دین بلی هرگاه ضمانت بخواهش مدیون واقع شود ضامن میتواند بعد از اداء دین باین مدیون رجوع نماید والا فلا و نیز باید دانست که ضمانت حالهٔ و مؤجلهٔ هر دو صحیح و جائز است پس اگر شرط کند اجل را واجبست که آن مضبوط باشد مثل یکماه و نحو آن نه مثل تا زمان ادراک غلات و قدوم حاج زیرا که این جهت عدم ضبط آن فاسد است و صیغهٔ ضمان بدین نحو است که ضامن بگوید بطلبکار ضَمِنْتُ لَكَ مَا تَسْتَحِقُّهُ فِي ذِمَّةِ زَيْدٍ یا بگوید تَحَمَّلْتُ لَكَ یا بگوید اِلْتَزَمْتُ یا بگوید اَنَا ضَمِينٌ یا بگوید اَنَا ضَامِنٌ یا بگوید اَنَا زَعِيمٌ و نحو اینها از الفاظیکه برسانند این معنی را و بدو قبول کفایت میکند لفظ قبلت **مس** احکام قرض و دین را بیان فرمائید **ج** بدانکه احکام قرض و دین چند امر میشود اوّل آنکه در قرض دادن ثوابیست عظیم چنانچه در حدیث وارد است که تصدق دادن یکدرهم ده برابر است و ثواب قرض دادن یکدرهم برابر هیجده درهمست و اخبار در ثواب قرض بسیار است دوم آنکه عقد قرض جائز است از طرفین بمعنی اینکه داین هر وقت خواسته باشد مطالبه بدل نماید میتواند ولو بمجرد فراغ از صیغهٔ قرض باشد و همچنین مدیون نیز هر زمانیکه خواسته باشد ادا آن نماید میتواند اگرچه بعد از فراغ از صیغه بلا فاصله بوده باشد و ثمرهٔ قرض تملیک است با ردّ عوض پس در مثلی ردّ مثل لازمست و در قیمی ردّ قیمت روز قرض و قبض بکمه بر وجه یقین

در احکام قرض

باعث مالک شدن قرض گیرنده میشود ان قرضی استکه مشتمل باشد بر ایجاب و قبول
لفظی و قبض و صیغهٔ ان باین طریق استکه صاحب مال بگوید اقرضتک هذا
و قرض گیرنده بگوید قبلت و بعد بتصرف او بدهد و همچنین اگر ترجمهٔ این را
بگوید مثل اینکه مالک بگوید قرض الحسنه دادم این مال را بتو و قرض گیرنده بگوید
قبول کردم صحیح است و قصد قربت لازم نیست بلی ترتب ثواب موقوف بقصد
قربت و اگر مالک بدون صیغه بدهد مال را بشخصی بقصد قرض تصرف در ان
از برای ان شخص مباح و جائز بلکه موجب انتقال باو است مثل معاطات در
بیع مسئله انکه باید قرض دهنده شرط نفع نکند زیرا که نفع در قرض حرام است
و با شرط کردن انتقال بقرض گیرنده حاصل نمیشود هر چند نفع بسبب زیادتی
در وصف باشد علی الاصح مثل اینکه در عوض شکسته صحیح را اخذ کند بلی هرگاه
قرض گیرنده تبرعا چیزی بقرض دهنده بدهد ضرر ندارد مسئله انکه هر
چیزیکه ممکنست تعیین کردن ان بحسب قدر و وصف جائز است قرض دادن ان
[illegible] پس جائز است قرض دادن طلا
و نقره که بوزن و وصف مشخص شده باشد و همچنین جائز است قرض دادن گندم
و جو و مانند انها خواه بوزن مشخص شده باشد یا بکیل و همچنین جائز است
قرض دادن نان که بوزن مشخص شده باشد و اگر نان بعدد و شماره مشخص شده
باشد قرض دادن جائز است علی الاصح با انضباط مقدار عرفا و احوط اینستکه
تفاوت میان عوض و معوض نباشد بلکه مساوی در وزن باشند و اعتباری
بتفاوت در قیمت نیست مسئله انکه مالی را که قرض میدهند یا مثلی است یا قیمی
مثلی انستکه اجزاء ان مال متساوی باشد در قیمت و منفعت و در صفات با هم نزدیک

باشد مثل جو و گندم و روغن و قیمی آنستکه تفاوت داشته باشد مثل حیوانات
پس اگر آن مال مثلی باشد در صورتیکه اراده رد عوض اگر ممکن باشد باید رد مثل
کند و الا باید رد قیمت آن بکند و اگر قیمت زمان قرض گرفتن و زمان تعذر
مثل و زمان رد بلی تفاوت داشته باشد ظاهر اینستکه باید قیمت زمان وفا را
بدهد و اگر قیمی باشد قیمت آن در روز قرض بذمه قرض گیرنده قرار میگیرد چنانچه
قول مشهور است امر ششم آنکه بنابر اصح نمیتواند قرض دهنده بعد از اجرای صیغه
قرض و تصرف دادن رجوع کند بعین مال بلی میتواند مطالبه حق خود کند
چنانکه گذشت در معنی جواز عقد پس قرض گیرنده اگر همان مال را رد کند جایز است
چنانکه اگر بدل آنرا رد کند نیز جایز است اگرچه احوط در صورت مطالبه عین رد
عین است امر هفتم آنستکه هرگاه مالی را قرض دهند و شرط کنند که تا زمان معین
قرض باشد اقوی آنستکه پیش از آن زمان حق مطالبه ندارد با زنده بودن قرض گیرنده
امر هشتم آنکه اگر از برای مدیون آثار موت ظاهر شود واجبست که وصیت
کند بلکه احوط اینستکه مقدار دین را جدا کند امر نهم آنکه دیون مؤجله که زمان
تسلط آنها نرسیده باشد بسبب مفلس شدن معجل نمیشود لکن بسبب موت مدیون
معجل میشود باینمعنی که بعد از مردن مدیون طلبکار میتواند مطالبه کند طلبی را
که زمان تسلط بر مطالبه آن مؤخر باشد پس اگر ترکه کمتر از قرض میت باشد
تمام طلبکاران مساوی باشند در استحقاق مطالبه از آن ترکه بحساب حق خود
هرچند عین مالیکه از بعضی از ایشان اخذ نموده بوده موجود باشد بلی هرگاه
کمتر نباشد صاحب مال اولی و احق خواهد بود علی الاقوی امر دهم هرگاه
مدیون بیچیز باشد و قادر نباشد بر کسب لایق بحال که بآن بتواند اداء دین کند

باید او را مهلت داد و اگر عاجز نباشد و یا قادر بر کسب لایق بحال باشد و طلبکار
مطالبهٔ حق خود کنند و او مماطله کند حبس او جائز است و همچنین است در
صورت جهل بحال او مگر آنکه ثابت شود عجز بودن او امر یازدهم آنکه خانهٔ لایق
بحال و لباس لایق بحال و مانند اینها را لازم نیست که بطلبکار مدیون بنده
بدهند علی الاقوی و همچنین نفقهٔ روز و شب و عیال واجب النفقهٔ او امر دوازدهم
آنکه هرگاه طلبکار دین را بغیر بفروشد و منتقل کند بعوضیکه کمتر از اصل
طلب باشد بر وجهیکه ربا و مانند آن لازم نیاید صحیح است پس مشتری میتواند
مطالبهٔ تمام طلب را نماید علی الاصح و بعضی گفته اند بیشتر از آن مقدار که
ببایع داده نمیتواند طلب کند و این احوط است و اگر در مقدار زائد صلح واقع
شود عمل باحتیاط شده امر سیزدهم آنکه جائز است شرط کردن وفاء بقرض
در بلد دیگر و اگر مطالبه کند مقرض در غیر بلد قرض با عدم شرط واجب است
بر مقترض وفاء بآن با عدم ضرر و متحقق میشود ضرر باینکه قیمت مثلی در
موضع مطالبه زیادتر باشد س طریقهٔ حواله کردن را بیان فرمائید
ج حواله عبارتست از نقل کردن مالی از ذمهٔ شخصی بذمهٔ شخص دیگر که
مشغول الذمه باشد بمثل آن مال بجنس و وصف اگرچه غیر نقد باشد و
حواله بر کسیکه بری الذمه باشد در آن خلافست اصح جواز است پس نقل
میشود مال از ذمه اش بذمهٔ آن شخص دیگر که بری الذمه باشد و شرطست در
حواله رضایت حواله کننده و حواله کرده شده بلا اشکال و اما رضایت شخص
محال علیه پس اگر حواله بر بری باشد یا بمخالف آنچه در ذمهٔ اوست رضایت
او نیز معتبر است بلا اشکال و در غیر این دو صورت پس اعتبار اشتراط رضایت

در احکام حواله است

و محل اشکال است اقرب بشرط بودن رضای او است چنانچه مشهور است وجوب
نیست قبول کردن حواله بر شخص محتال اگرچه محال علیه مالدار باشد و باید که
محال علیه در وقت حواله کردن مالدار باشد و اگر مالدار نباشد باید بداند
شخص محتال اینکه محال علیه مالدار نیست و اگر در وقت حواله عالم باعسار
او نباشد و بعد از حواله ظاهر شود اعسار او از برای محتال اختیار فسخ است
پس اگر بخواهد فسخ حواله کند میتواند بلی اگر ظاهر شود که در وقت حواله مالدار
بوده بعد بی چیز شده اختیار فسخ ندارد پس نمیتواند که رجوع نماید بمحیل و در
هر صورت همینکه حواله شرعیه بعمل آمد شخص محیل که مدیون محتال است بری
الذمه میشود پس محتال نمیتواند که دیگر رجوع باو نماید مگر بفسخ در جائیکه از برای
او ثابت باشد چنانچه ذکر شد و چون حواله عقدیست لازم پس لابد است در
آن از ایجاب محیل و قبول محتال پس محیل یعنی حواله کننده میگوید احلتک علی
فلان بالمبلغ المعلوم و محتال میگوید قبلت یا میگوید احتلت و جائز است
اجراء صیغه حواله بفارسی نیز اگرچه بعربی اولی و احوط است با امکان چنانچه
در سایر عقود لازمه غیر نکاح گذشته و شروطیکه اعتبار شده در سایر عقود
لازمه از قبیل بلوغ و عقل و نحو آن در حواله نیز معتبر است پس باید هر یک از
محیل و محتال و محال علیه بالغ و عاقل و جائز التصرف باشند و مسلوب القول
و الفعل نباشند **س** کیفیت رهن و صیغه او را بیان فرمائید **ج** رهن عبارت است
از وثیقه که در صورت تعذر اخذ دین از مدیون استیفاء حق از آن نمایند
و رهن عقدیست لازم از طرف راهن و لابد است در آن از ایجاب و قبول مثل
اینکه مالک بگوید رهنتک هذا یا ارهنتک علی الدین المعلوم پس صاحب طلب

بگوید قبلت یا ارتهنت یا چیزیکه جاری مجرای آن بوده باشد و شرط است که آن
وثیقه عین و مملوک باشد بلکه بنا بر اقوی قبض نیز شرط است و باید هر یک از راهن
و مرتهن جائز التصرف باشد در مال خود و جائز نیست از برای مالک تصرف
در رهن بفروختن و وقف کردن و اجاره دادن و نحو اینها و همچنین جائز نیست
از برای مالک وطی جاریه مرهونه و مرتهن اولی است از سایر طلبکاران در استیفا
حق خود از رهن هر چند مالک مرده باشد پس اگر ماذون باشد که بخود نیز بفروشد
میتواند از برای خود بخرد و عقد رهن قابل شروط است اگر آن شروط از جمله شروطی
نباشد که منافی مقصود عقد رهن باشد پس اگر شرط کند در ضمن رهن که اصلاً عین
مرهونه فروخته نشود صحیح نخواهد بود بجهة اینکه این شرط منافی مقصود از رهن است
و همچنین صحیح نیست اگر شرط کند که عبد مسلم را بکافر بفروشد و اگر شرط کنند دخول
نماء متجدد را در رهن یعنی ثمره و میوه و حمل حیوانات صحیح است چنانچه نماء موجود
منفصل داخل در عین مرهونه نمیشود بدون شرط و اگر عین را رهن بگذارد نزد کسی
باین نحو که تا فلان مدت رهن باشد اگر در سر آن مدت ادای آن دین ننماید مدیون
آن عین مرهونه مبیع بوده باشد چنین رهن و چنین بیع فاسد است چنانچه مشهور است
غایة الاشتهار و جائز نیست از برای مرتهن تصرف در رهن ببیع و نحو آن قبل از
رسیدن زمان مطالبه مگر باذن مالک و در صورت حلول اجل و تعذر از ادای
دین میتواند رهن را بفروشد و استیفای حق نماید مگر باذن حاکم شرع علی الاحوط
و هر گاه راهن اعتراف برهن نکرده باشد و مرتهن خوف داشته باشد که راهن یا
وارث انکار کند و او متمکن نباشد از اثبات آن نزد حاکم شرع رجوع نماید
احتیاطاً بعدول مؤمنین و اگر آنهم ممکن نشد میتواند استیفا حق خود را از رهن نماید

در احکام اجاره است

بعد از رسیدن زمان مطالبه و اما قبل از حلول اجل جائز نیست استیفا والله العالم

س احکام و شرائط اجاره را بیان فرمائید ج اجاره عقد لازم است

از طرفین و عبارتست از تملیک منفعت معلومه بعوض معلوم و باطل میشود

بسبب اقاله و اما بسبب بیع باطل نمیشود و همچنین باطل نمیشود بعتق و بارتداد بلکه

اقوی عدم بطلانست بموت هر یک از موجر و مستاجر خصوصا اگر موجر

بمیرد و مستاجر زنده باشد بلی در چند صورت باطل میشود اول انکه عین

موجره پیش از قبض یا بعد از قبض بلا فاصله تلف شود پس در این صورت اجاره

باطل میشود دویم انکه اجاره عین برای انتفاع مستاجر بنفسه باشد پس باطل

میشود بموت مستاجر قبل از استیفاء منفعت سیم انکه عین موجره وقف باشد

و موقوف علیه انرا اجاره دهد از برای صلاح خود پس در این صورت بموت موجر

باطل میشود اجاره بلی اگر متولی وقف بملاحظه صلاح وقف و بطون لاحقه

اجاره داده باشد پس بموت موجر اجاره باطل نمیشود چهارم انکه موجر مالک منفعت

مدت حیوة خود باشد بسبب وصیت مالک عین پس بموت این موجر اجاره باطل

میشود بدانکه اجاره دادن مثل باغ را از برای مالک شدن مستاجر حاصل انرا

چون خرما و انگور و انار و خربزه و مانند اینها و اجاره دادن گاو و گوسفند و

امثال اینها را جهت مالک شدن شیر و روغن و مانند اینها را جائز و صحیح نیست زیرا

که اجاره موجب انتقال منافع است نه اعیان و مفروض اینستکه مثال خرما و

انگور و شیر و روغن از اعیان محسوب هستند نه از منافع پس باید چیزیکه مستاجر

مالک میشود بسبب عقد اجاره غیر عین باشد مثل نماز کردن و نشستن در زمین

و نحو آن پس در مالک شدن حاصل درختها یا مانند اینها موقوفست بر مصالحه یا اینکه

اجاره دهند درخت و مانند انرا از برای منفعت دیگر اگر منفعتی داشته باشد
وشرط کنند که حاصل انها در سال اجاره با مستاجر باشد و با اینکه بیع کنند
خود درختها مثلا با خیار فسخ از طرفین پس مادامیکه بیع فسخ نشده حاصل مبیع
بتبع ملکیت ان از برای مشتری خواهد بود و مانند اینها و شرطست در صحت
اجاره کمال متعاقدین ببلوغ و عقل و اینکه جائز التصرف باشند و اینکه منفعت
واجرت و مدت معلوم باشد و باید منفعت ملک موجر باشد خواه عین
موجره ملک او باشد و خواه نباشد چون مستاجر که جائزاست از برای او که
بعد از اجاره از مالک بغیر اجاره دهد مگر در صورتیکه شرط کرده باشند که
استیفاء منفعت را مستاجر بنفسه نماید و مالک میشود موجر اجرترا بنفس عقد
و واجبست تسلیم ان بتسلیم عین موجره مگر اینکه شرط کرده باشند تاجیل در
اجرترا باجل مشخصی پس در اینصورت بمقتضای شرط باید عمل نمایند و بالجمله
چون اجاره عقدیست از عقود لازمه از طرفین پس معتبراست در ان هر چیزیکه
معتبراست در سایر عقود لازمه از حیثیت لزوم عقد مثل فوریت قبول بعد از
ایجاب و نحو ان و در اجراء صیغه شخص موجر میگوید مثلا اجرتک الدار المعلومة
سنة بالمبلغ المعلوم مستاجر میگوید قبلت و اگر موجر بجای لفظ اجرتک اگر
بگوید با انکه ملکتک سکنی هذه الدار شهرا بالمبلغ المعلوم کفایت میکند چنانکه
در قبول نیز کفایت میکند هر لفظیکه دلالت بر قبول نماید مثل قبلت و استاجرت
و مانند ان و منعقد نمیشود اجاره بلفظ بیع و عاریه و صحیح است اشتراط چیزیکه
منافی مقصود از عقد اجاره نباشد در ضمن ان از شروط سائغه و نیز لازمست
وفاء بشرط در ضمن ان والله العالم پس کیفیت شرکت و احکام انرا بیان فرمایند

در احکام شرکت

ح در شرکت پنج مطلب است اول انکه شرکت عبارتست از اجتماع حق دو
مالک یا بیشتر در مالی یا منفعتی بر سبیل اشاعه و یک صیغه که مرکب از یک ایجاب
و یک قبول باشد کافیست و مشروطست با متزاج چنانچه متحقق میشود شرکت
با متزاج دو مالیکه از یک جنس باشد بر وجهیکه امتیاز داده نشود از همدیگر
و جایز نیست از برای احدی از شرکاء تصرف در ان مگر باذن سایر شرکاء و مقصود
مقدار تصرف بر مقدار اذن و زیاده جایز نیست پس هرگاه تعدی نماید از مقدار
اذن ضامن خواهد بود مطلب دویم اینکه اشتراک گاهی اختیاری میشود
و گاهی اضطراری اما اختیاری در صورتیستکه باختیار خود مخلوط کنند مال
همدیگر را بر وجهیکه از هم امتیاز نداشته باشد یا انکه مالی بشراکت بخرند و اضطرار
انستکه حاصل بشود بسبب ارث و نحو ان پس هرگاه شخصی بمیرد و از او ترکه باقی
بماند و وارث متعدد باشند ان وارثها در ترکهٔ ان میت شریک خواهند بود
قهرًا و اضطرارًا و شرکت اختیاریه که بقصد تجارت باشد انرا شرکت عنانیه
گویند و این شراکت با کافر مکروهست ولکن صحیح است و در این شراکت اگر
حقها مساوی باشند در نفع نیز همه شرکاء شریک خواهند بود و اگر تفاوت
در استحقاق اصل مال داشته باشند در نفع نیز بحسب ان تفاوت خواهند داشت
و همچنین است در ضرر و اگر شرط کنند که یکنفر از ایشان در نفع زیادتی داشته
باشد با عدم تفاوت در اصل مال پس اگر ان یکنفر عامل باشد یا عمل او زیادتر
باشد در اینصورت شرط زیادتی برای او عیب ندارد و در غیر این دو صورت
محل اشکالست اگرچه صحت غیر بعید بلکه خالی از قوت نیست مطلب سیم انکه شراکت
بدنی و عملی باطلست باین معنی که هرگاه دو نفر یا بیشتر با هم قرار دهند که هر یک

کاری کنند در حاصل و در اجرت عمل با هم شریك باشند این قسم از شرکت نزد
شرع شریف باطلست بلکه حاصل عمل هر یك مخصوص بشخص خود او است و همچنین
شرکت وجوه نیز باطلست باین معنی که هرگاه دو نفر صاحب اعتبار و آبرو بی مال
باشند و قرار دهند که بر ذمهٔ هر یك مال بخرند و بفروشند و بخواه صاحب طلب را
بدهند و در نفع آن که باقی ماند با هم شریك باشند یا اینکه صاحب اعتبار مالی را
ابتیاع نماید و بکسیکه بی اعتبار است واگذارد که معامله کند و در نفع آن با هم
شریك باشند و یا آنکه صاحب اعتباریکه بی مال باشد و بی اعتباریکه صاحب
مال باشد قرار دهند که مال شخص بی اعتبار را آن معتبر بفروشد بدون آنکه
آن مال را بدست او بدهد و در نفع آن با هم شریك باشند یا اینکه آن معتبر مال را
بنفع زاید بفروشد تا اینکه بعض از نفع مال او باشد پس در این صور مذکوره
شرکت حاصل نخواهد شد شرعاً و همچنین شرکت مفاوضه نیز باطل است باین
معنی که هرگاه دو نفر یا بیشتر قرار دهند که آنچه کسب میکنند با هم شریك باشند
مطلب چهارم آنکه اگر بعضی از شرکاء خواهش کنند که مال مشترك را قسمت کنند
واجبست بر دیگری که اجابت کند در صورتیکه قسمت باعث ضرر نشود و مشتمل
بر رد نباشد و اگر باعث شود یا آنکه مشتمل بر رد باشد قسمت کردن موقوفست
برضاء شرکاء و این را قسمت اختیاری گویند و در غیر این دو صورت اجابت لازم
اگرچه سرمایه جمع آوری نشده باشد و در موردیکه اجابت لازم است هرگاه اجابت
نکنند حاکم شرع اجبار نماید بر قسمت و این را قسمت اجباری گویند مطلب پنجم آنکه
شریکیکه ماذون در تصرف باشد ضامن نیست در تلف مال مگر در صورت تقصیر
یا تعدی یا تفریط بحث ششم قراض و مضاربه چیست ج قراض و مضاربه عبارت

از اینکه شخصی مالی را بدهد بغیر که معامله کند باین طریق که در نفع با هم شریک باشند بحصهٔ معیّنی مثل نصف ربح یا ثلثان یا مانند اینها خواه مطلق باشد و خواه مقیّد باشد بزمان معیّنی و شرطست که انمال عین طلای مسکوک یا نقرهٔ مسکوکه باشد پس صحیح نیست در دین و در غیر نقدین و این عقد بست جایز پس کفایت میکند هر چیزیکه دلالت بران نماید اگرچه احوط و اولی اینستکه با یجاب و قبول لفظی واقع بسازند و با هم متّصل باشند پس صاحب مال بگوید این مال را بتو دادم که معامله بکنی باینطریق که نصف نفع ان مثلاً مال تو باشد و نصف دیگر مال من باشد پس شخص عامل بگوید قبول کردم و هرگاه بخواهند بعربی جاری نمایند پس مالک بگوید ضاربتك بكذا عامل بگوید قبلت هكذا یا انکه مالک بجای ضاربتك بگوید قارضتك یا بگوید عاملتك على هذا المال على ان الربح بيننا نصفين و در قبول نیز هر چیز که دلالت بر رضا بت مینماید اگرچه بایماء و اشاره باشد کافیست س کیفیت وصیّت را بیان فرمائید ج وصیّت عبارتست از تملیک عین یا منفعت بغیر بعد از وفات موصی یا مسلّط کردن کسیرا در تصرّف بعد از وفات موصی و بهر تقدیر اخبار در فضیلت وصیّت بسیار است بلکه در بعضی از اخبار وارد شده که اگر کسی بدون وصیّت بمیرد مثل اهل جاهلیّت مرده است و در حدیث است که سزاوار نیست از برای مسلمان که در شب بخوابد مگر انکه وصیّتنامه اش در زیر سرش باشد و نیز وارد شده است که وصیّت حقّ است بر هر مسلمانی و اخبار و احادیث از این قبیل بسیار است س در وصیّت صیغهٔ ایجاب و قبول معتبر است یا نه ج بلی معتبر است در وصیّت ایجاب هم در وصیّت بجهة خاصّه مثل وصیّت بمالی برای زید مثلاً یا وصیّت

بجهت عامّه مثل وصیت بمالی بجهت فقرا یا زوّارها و مساجد یا مدارس و نحو
اینها و امّا قبول پس آن لازمست علی الاحوط در وصیت بجهت خاصّه و امّا
در وصیت بجهت عامّه قبول لازم نیست امّا ایجاب پس باینطور بپا است که
شخص موصی بگوید اوصیت بکذا یا بگوید افعلوا کذا یا بگوید اعطوا فلاناً بعد
وفاتی کذا یا بگوید لفلان کذا بعد وفاتی و امثال اینها از الفاظی که دلالت
بر وصیت کند و لفظ خاصی شرط نیست در قبول بلکه کفایت میکند هر چیزی که
دلالت کند بر رضا بلکه همان عمل بمقتضای وصیت نیز کفایت میکند و جائز است
از برای وصی که در حال حیوة موصی ردّ وصیت کند امّا بعد از ممات جائز نیست
ردّ بلکه واجب است قبول و اگر وصی در حال حیوة موصی ردّ کند و پیش از رسیدن
خبر بموصی اعنی موصی وفات کند لازم میشود قبول چنانچه اگر وصی بهیچ وجه مطّلع
نشود بر وصی بودن مگر بعد از وفات موصی لازمست قبول س هرگاه موصی
وصیت کند بواجب مالی مثل قرض و حجّ و خمس و زکوة و ردّ مظالم یا وصیت نکند
و وارث مطّلع باشد از اصل مال باید ادا شود یا از ثلث ج از اصل مال باید
داده شود امّا در حجّ کفایت میکند حجّ میقاتی اگر وصیت بحجّ نکرده باشد و الّا
باید حجّ بلدی از برای او بگیرند مطلقاً س هرگاه شخصی در حال مرض موت مالی
چند بخشد یا بفروشد باقلّ از قیمت چه صورت دارد ج منجّزات مریض و
معاملات محاباتش صحیح است و از اصل ممضی است نه از ثلث علی الاقوی س
وصیت از برای معدوم جائز است یا نه ج جائز نیست لکن از برای حمل موجود
اگر زنده متولّد شود صحیح و نافذ است س هرگاه کسی وصیت کند در واجب مالی و غیر
واجب امّا ثلث وفا بوصیت نکند چکند ج واجب را باید بر غیر واجب مقدّم دارد

اگر وصیت کرده باشد که همه را از ثلث بدهند و همچنین واجب مالی و ابر واجب
بدنی مقدم بدارد س اگر کسی وصیت کند پس از آن برضد آن وصیت کند
بکدام عمل کنند ج باید بوصیت ثانی عمل کنند س وصی کسی میتواند مال
صغیر را قرض بردارد یا نه ج خالی از اشکال نیست مگر آنکه صلاح صغیر باشد
و وصی هم مالدار باشد بلکه وثیقه هم بگذارد علی الاحوط سؤال کیفیت و
احکام ارث را بیان فرمائید جواب کیفیت آن بدین طریق است که ببیان فرائض
و موجبات ارث ذکر میشود امّا مراد از فرائض سهام مقدره در کتاب الله است و
موجب ارث یا نسب است یا سبب امّا اوّل سه مرتبه دارد و میراث نمیبرد احدی از مرتبه
تالیه با وجود یکنفر از مرتبه سابقه که خالی باشد از موانع ارث مرتبه اولی پدر و مادر است
بدون ارتفاع و اولاد است با انحطاط الاقرب فالاقرب مرتبه ثانیه اجداد و جدات مع
الارتفاع علی الترتیب و اخوه و اخوات و با عدم آنها اولاد آنها مع الانحطاط الاقرب
فالاقرب مرتبه ثالثه اعمام و عمات و اخوال و خالات و در صورت نبودن آنها
اولاد آنها اگرچه پائین روند و بعد از آنها اعمام ابوین و عمات ابوین و اخوال ابوین
و خالات ابوین است و با نبودن آنها اولاد آنها هرچه پائین روند الاقرب فالاقرب
وامّا سبب زوجیت است و ولاء اوّل جمع میشود با جمیع وراث دوّمی جمع نمیشود
و آن سه مرتبه دارد بترتیب اوّل ولاء عتق دوّمی ولاء ضامن جریره سیّم ولاء امامت
وامّا ولاء اسلام و ولاء استحقاق حالا که معمول نخواهد بود اگرچه دوّم مندرج است
در تحت ولاء عتق س موانع ارث را بیان فرمائید ج موانع ارث یکی کفر است
پس هرگاه وارث کافر باشد و مورث مسلم کافر وارث نیست وامّا مسلم وارث کافر میشود
و وارث مسلم اگرچه ابعد باشد میراث میبرد و کافر اگرچه اقرب باشد میراث نمیبرد و یکی

فثلث پس هرگاه کسی قتل نماید بناحق مورث خود را میراث از او نمیبرد اما قتل بحق مانع
ارث نیست واگر قتل بخطا باشد قاتل وارث از مخلفات مقتول غیر دیه را س اگر
کسی قتل نماید پدر خود را و قاتل ولدی داشته باشد این ولد وارث مقتول کرجه جد او است
با قاتل که ولد مقتول است ج ولد قاتل وارث نه خود قاتل واگر وارث نباشد
سوای قاتل میراث از امام علیه السلام است س اگر این مقتول اخوه و اخوات مادری
داشته باشد وارث دیه مورث میشوند یا نه ج نمیشوند و اما اخوه و اخوات ابوینی
یا ابی وارث دیه میباشند و اما غیر از اخوه و اخوات و اولاد انها از متقربین بام وارث
بودن انها از دیه اشکال دارد احوط صلح است س زوجان وارث دیه میباشند یا نه
ج بلی وارث میشوند در صورتیکه دیه عوض باشد از قتل شبیه بعمد یا خطا واگر
عوض از قصاص باشد ظاهرا اینستکه انهم چنین است یعنی اگر مصالحه شود قصاص
بدیه زوجان هم مثل سایر ورثه است اعم از انکه مصالحه مساوی باشد با دیه که شرعا
مقدر است یا اکثر از ان باشد یا انقص و هرگاه ولی مقتول و قاتل راضی شوند بدیه
بدون وقوع مصالحه انهم مثل مصالحه است در میراث بودن از جهت زوج و زوجه
خواه تراضی بقدر معادل با دیه مقدره واقع شده باشد یا ازید یا انقص وخواه
تراضی بجنس دیه شده باشد یا بغیر جنس س اگر راضی شوند وارث و قاتل بدیه
بعد از ان رجوع از دیه نماید قصاص جایز است یا نه ج بلی جایز است واگر بعض
ورثه مصالحه نماید حق القصاص خود را ظاهر اینستکه زوجان میراث میبرند س
دیه خطا در حکم مال میت است یا نه ج بلی در حکم مال میت است و قضای دیون
اخراج وصایا از ان میشود و همچنین دیه قتل عمد در صورت مصالحه نمودن قصاص
در حکم مال میت است و اخراج وصایا از ان میشود واگر قاتلان خواسته باشند ضم نمایند

میباشد

وارثرا از قصاص میتوان کفت که تسلّط در این باب ندارند واقرب بالحاق
شبیه عمداست بعمد در منع از ارث از خصوص دیه وظاهر اینستکه بعضی تسبیبا
عقلیّه وعادیّه هست که اکر موجب قتل بشود حکم آن حکم مباشرت است که آنهم
مانع از ارث میباشد ودایره مدار صدق قتلست وهرکاه صبیّ غیرممیّز یا نائم قتل
نمایند ممنوع از ارث نمیشوند وامّا صبیّ ممیّز اکر عمدًا قتل نماید پس ممنوع بودن
او از ارث محلّ تأمّل واشکالست **س** هرکاه وارث مشارکت نماید در قتل چه
صورت دارد **ج** حکم آنهم مثل قتل است **س** اکر وارث شهادت بدهد
از روی ظلم در حقّ مورّث خود که موجب قتل مورّث بشود منع از ارث نمودن شاهد
مذکور میشود یا نه **ج** در اینصورت منع نمودن او از ارث خالی از اشکال نیست
واکر شهادت مذکوره از وارث صادر شود بعد از حکم حاکم مانع از ارث نیست
بلا اشکال **س** هرکاه جراحتی بزند احد ولدین بر پدر خود وولد دیکر بمادر
خود وهردو فوت شوند حکمش در ارث بردن چیست **ج** هریک از ابن دو ولد
وارث آنکه نکشته است میباشد ومیتواند قصاص بر دیکری نماید واکر در اینصورت
عفو نماید احد ولدین اند یکری را اند یکری میتواند قصاص نماید واکر مبادرت
نماید احد ولدین مذکورین بقتل دیکر ظاهر اینستکه قصاص از او ساقط است
نظر بآنکه مفروض اینستکه وارث دیکر نیست **س** رقیّت یعنی بندکی مانع از
از ارث است یا نه **ج** بلی مانع از ارثست وهرکاه وارث با مورث رقّ باشد میراث
نخواهند برد واکر وارث بعید حرّ باشد ووارث قریب رقّ باشد میراث مختصّ است
بوارث حرّ اکرچه بعید است دون رقّ اکرچه قریب است واکر وارثی نباشد سوای
امام علیه السلام ومملوک وآن مملوک احد ابوین باشد یا هردو یا باقی اقارب مملوک باشند

باید جبر کرده شود مولای او بر اخذ قیمت او و بعد از ان ازاد کرده میشود و بالا
تصرف میکند و بعید نیست حکم چنین باشد اگر وارثی نباشد غیر از مملوک قن
و معتق باضامن جریره و ظاهر اینستکه فرق نیست در این حکم میان انکه مملوک
خالص باشد یا مدبر یا مکاتب در صورتیکه اداء نموده باشد از مال الکتابه
چیزی را یا ام ولد و اگر مکاتب اداء نموده باشد قدری از مال الکتابه را ظاهر اینستکه
ازاد کرده میشود باقی ان از میراث اگرچه وارث بسبب ان جزء که حر است و اگر
وفا ننماید ترکه بقیمت مملوک اقرب انستکه ازاد میشود بمقداریکه ترکه وفا کند
و مانعیت رق مختص نیست باینکه مملوک خالص باشد بلکه مانع است اگرچه مدبر
باشد یا مکاتبیکه اداء ننموده باشد چیزی از مال الکتابه را بلی اگر مدبر از اقربای
مولی باشد و از برای او ورثه متعدد باشد که با مدبر در یک طبقه باشند یا طبقه
او مقدم بر انها باشد پس در اینصورت مدبر ارث خواهد برد زیرا که بمجرد موت
مولی ازاد میشود پس داخل در ازاد شده قبل از قسمت است پس ارث با خصوص او
یا اینکه با سایر ورثه شریک میشود و هرگاه مملوک مبعض باشد باینکه بعض او
حر باشد و بعض دیگر او مملوک و مکاتب باشد میراث میبرد بقدریکه حریت دارد
و اگر غیر مکاتب باشد ظاهر اینستکه انهم وارث باشد بقدر حریت و ممنوع باشد بقدر
رقیت س میراث مفقود الخبر هرگاه معلوم نباشد حیوة و موت او حکمش چیست
ح باید انتظار او را کشید تا موتش محقق شود س سهام ارث که مقدر است
در کتاب الله چند قسمست ح بر شش قسم است از انجمله نصف و ربع و ثلثان
و ثلث و ثمن و سدس است امّا نصف پس ان سهم زوج است با نبودن ولدی
برای زوجه و ولد ولدهم مثل ولد است و از برای بنت واحده است درصورتیکه

مذکری نباشد و از برای خواهر پدری و مادری نصف است با یکی تنها در صورتیکه پدری
و مادری نباشد اگر مذکری در میان نباشد اما قسم دوم که ربع است پس آن
سهم زوج است با وجود ولد که از برای زوجه است اعم از اینکه از این شوهر داشته
باشد یا از شوهر دیگر و برای زوجه است هم با نبودن ولد برای زوج اعم از اینکه
از این زوجه باشد یا از زوجهٔ دیگر قسم سیم ثمن است پس آن سهم زوجه است
با بودن ولد برای زوج اعم از اینکه از این زوجه باشد یا غیر آن و فرق نیست میان
وحدت و تعدد زوجه حتی آنکه هرگاه هشت زوجه وارث باشند قسمت مینمایند ربع
یا ثمن را اثماناً و این در زوج مریض اتفاق میافتد که طلاق بگوید چهار زوجهٔ خود را
و چهار دیگر تزویج نماید و دخول کند قسم چهارم ثلثان است پس آن سهم بنتین
فصاعداً در صورتیکه از جانب پدر و مادر هر دو باشند یا پدری تنها در صورت
نبودن از هر دو طرف اگر مذکری در میان نباشد قسم پنجم ثلث است پس آن سهم
مادر است در صورتیکه حاجبی نباشد یعنی ولد و اخوه در میان نباشد و سهم دو
نفر است فصاعداً از اولاد مادر اعم از اینکه همه مذکر باشند یا همه مؤنث یا بعضی
مذکر و بعضی مؤنث قسم ششم سدس است پس آن سهم هر یک از ابوین است با بودن
ولد برای میت و ظاهراً فرق نیست میان ولد و ولد ولد و سهم مادر است با بودن
حاجب که ولد و اخوه باشد و سهم یکی از برادر یا خواهر مادری که او را کلاله میگویند
س واحد و متعدد بودن هر یک از وارث را بیان فرمایند ج وارث در صورتیکه
واحد باشد وارث است همهٔ مال را لکن اگر از ذوی الفروض است میراث میبرد بعض آن
مال را بالفرض و بعض دیگر را بالقرابه و اگر غیر از ذوی الفروض است میبرد همهٔ مال را
بالقرابه و هرگاه وارث زیاده بر واحد بوده باشد و میراث بعض آنها بالفرض

وبعض دیگر بالقرابه بوده باشد ونبوده باشد بعض انها حاجب بعض دیگر اول
فرض صاحب فرض را میدهند وباقی مال ورثه است واگر میراث جمیع بالفرض باشد پس
اگر منطبق شود سهام بر فریضه اشکال نیست واگر ناقص باشد فریضه از سهام زائد
مال انساب نه عصبه وفاضل ترکه رد میشود بر صاحبان سهام سوای زوج وزوجه
ومادر با بودن حاجب وبرادر وخواهر مادری با بودن خواهر ابوینی یا پدری
واگر ناقص باشد سهام از فریضه داخل میشود نقص بر بنت وبنات واخت و
اخوات پدری ومادری یا پدری فقط س درمرتبه اولی از ورثه اگر منفرد باشد
وارث چه ارث میبرد ج درینصورت وارث همه مالست بالقرابه واگر دو پسر
یا زیادتر است بالسویه تقسیم مینمایند بالقرابه واگر بنت واحده است میراث میبرد
همه مال را نصفی بالفرض ونصفی بالقرابه واگر دو بنت یا زیادتر است همه مال از
اینها است دو ثلث مال بالفرض وباقی بالقرابه واگر وارث پدر تنها است همه مال را
وارث است بالقرابه واگر مادر تنها وارث است همه مال را وارث است ثلث آن بالفرض و
باقی بالقرابه واگر وارثان ابوان بوده باشد مادر ثلث میبرد بالفرض در صورت عدم
حاجب وباقی مال پدر راست بالقرابه واما در صورت حاجب مادر سدس میبرد
بالفرض وباقی را پدر میبرد بالقرابه واخوه در صورتیکه حاجب باشند خودشان
وارث نیستند وهرگاه اولاد ذکور واناث هردو باشند همه بالقرابه وارث میباشند
للذکر مثل حظ الانثیین واگر ابوان با ولد مذکر وارث باشند هر یک از ابوین سدس را
وارث میباشند وباقی مال ولد مذکر است واگر احد ابوین یا ابوین با اولاد ذکور
واناث باشند سدس یا سدسان مال احد ابوین یا ابوین است وباقی مال اولاد است
للذکر مثل حظ الانثیین واگر ابوان با اولاد مذکر باشند سدسان مال ابوین است

وباقی مال اولاد است علی التوتیر واگر ابوان با زوجه یا زوج واولاد یکجا خلف باشند سدسان مال ابوین است وزوجه یا زوج ثمن یا ربع را میبرند وباقی مال اولاد است للذکر مثل حظ الانثیین واگر ابوان با بنت واحده باشند چه اخوه هم باشند یا نباشند سدسان مال ابوان است بالفرض ونصف مال بنت است بالفرض و باقی منقسم میشود بنسبت سهام پس لازم است اخماسا تقسیم شود اگر اخوه نباشند اگر احد ابوین باشد با بنت واحده سدس مال احد ابوین است ونصف مال بنت وباقی بالنسبت پس ارباعا تقسیم میشود واگر ابوان باشد با بنتین فصاعدا سدسان مال ابوین است وثلثان مال بنتین یا بنات واگر احد ابوین باشد با بنتین فصاعدا سدس مال احدهما است وثلثین مال بنتین وباقی رد میشود اخماسا واگر زوج یا زوجه با ابوین یا احد ابوین وبنت یا بنتین فصاعدا باشد زوج یا زوجه نصیب ادنی را وارث میباشند وابوان یا احدهما سدسان یا سدس را وارث میباشند وباقی مال بنت است یا بنات ودر صورت حصول نقص کم بر بنت یا بنات است و در صورت وجود حاجب مادر ممنوع از رد است وهرگاه حاجب درمیان نباشد رد میشود بر بنت یا بنات واحد ابوین یا هر دو دون زوج وزوجه واگر زوج یا زوجه با ابوین بوده باشند زوج یا زوجه نصیب اعلی را وارث میباشند ومادر ثلث را وارثست در صورت عدم حاجب وباقی مال پدر است وهرگاه ولد ولد با ابوین بوده باشد ولد ولد قائم مقام ولد است ودر صورت وجود ابن ابن میراث با ابن ابن نمیرسد وکیفیت قسمت اولاد اولاد قسمت اولاد است الا آنکه اولاد ابن باشند یا اولاد بنت وولد ولد وارثست ثلثین را اگرچه بنت واحده بوده باشد وولد بنت وارثست ثلث را اگرچه صد نفر مذکر بوده باشند

نصیب ولد ولد بنا بر ابن ولد ابن وارثست

وچنانچه ولد حاجب مادر است از کمال نصیب او و زوجین هم چنین است ولد
ولد و حجب اخوه مادر را از کمال نصیب مشروطست بچند شرط اوّل دو برادر
باز اید یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر و بیشتر بجهت میّت بوده باشد
دویم انکه از جانب پدر و مادر یا از جانب پدر تنها بوده باشد سیم وجود
پدر است چهارم انکه کافر نباشد و همچنین رقّ نبوده باشد و قاتل هم نباشد
اگرچه احوط صلح است هرگاه قاتل باشد بلکه این احتیاط ترک نشود پنجم انکه
در زمان موت مورّث انها زنده باشند ششم انکه منفصل شده باشند بولادت
هفتم مغایرت میان حاجب و محجوب هشتم انکه انها منتفی از پدر نشده باشند
بسبب ملاعنه و اولاد اخوه حاجب نخواهند بود مس حکم متعلق بمرتبهٔ
دویم را بیان فرمایند ج هرگاه نباشد برای میّت احد ابوین و نه ولدی
تا پائین ترکه از ولد ولد باشد و هکذا و بوده باشد برای میّت اخوه پس اگر
انتساب از جانب پدر و مادر هر دو است و این شخص منسوب مذکر است همه مال را
میراث میبرد بالقرابه اعمّ از انکه واحد باشد یا متعدّد و اگر مؤنث باشد واحد
نصف را بالفرض و نصف را بالقرابه در صورت وحدت و ثلثین را بالفرض
و باقی را بالقرابه در صورت تعدّد و کیفیّت انقسام تساویست در صورت تساوی
در ذکوریّت و انوثیّت و اختلاف در صورت اختلاف و اگر انتساب از جانب
پدر فقط است انهم همین طریقست و امّا اگر انتساب از جانب مادر فقط باشد
پس اگر یکنفر است سدس را وارثست بالتسمیه و باقی را بالرّد و اگر متعدّد است
همه شریکند در ثلث و فرق نیست میان مذکّر و مؤنث و اگر اخوه متفرّقه باشند
انچه متقرّب از جانب پدر و فقط است ساقط میشود بسبب اخوهٔ متقرّب بابوین

وتمام ما بقی را بعد از فرض اخوهٔ امّی اخوهٔ ابوینی بالقرابه میبرند وردّی در
اینمال نیست مگر آنکه متقرّب بابوین اخت واحده یا متعدّده بوده باشد که نصف
را یا ثلثین را بفرض میبرد واگر چیزی زیاد بماند ردّ میشود باخت یا اختین ابوینی
واز برای اخوهٔ امّی ردّی نیست بنابر اظهر وهرگاه متخلّف شود از میّت جدّه
جدّهٔ پدری مال منقسم میشود بینهما للذّکر مثل حظّ الانثیین واگر جدّ وجدّهٔ مادری
باشند اقربا فتسام بالسّویّه است وهرگاه اجداد مختلف باشند اقرب اینکه
ثلث مال متقرّب بامّ است اعمّ از آنکه یکنفر باشند یا بیشتر ودو ثلث دیگر مال
کسی استکه متقرّب باب باشد واگر با اجداد زوج یا زوجه هم بوده باشند هر یک
از زوج وزوجه نصیب اعلای خود را وارث میباشند وظاهر اینستکه ثلث
اصل مال را میدهند بمتقرّب بمادر وباقی مال متقرّب بپدر است واگر جدّ ادنی
با جدّ اعلی هر دو بوده باشند اوّل حاجب دوّمی است حجب حرمانی واگر اخوه
با اجداد بوده باشند ظاهر اینستکه جدّ وجدّهٔ پدری مثل خواهر وبرادر پدری
میباشند وجدّ وجدّهٔ مادری مثل برادر وخواهر مادری میباشند ولکن هرگاه
متخلّف شود از میّت جدّه یا جدّ مادری با خواهر پدری اخراج نصف میشود برای
خواهر واخراج ثلث میشود برای متقرّب بمادر وزائد ردّ میشود بخواهر فقط
علی الاظهر وهرگاه از برای میّت از دو طرف اجداد بهم رسد که هشت جدّه وجدّ
بوده باشند چهار از طرف پدر که پدر ومادر پدر پدر میّت وپدر ومادر مادر پدر
میّت بوده باشند وچهار از جانب مادر که پدر ومادر پدر مادر میّت باشند و
پدر ومادر مادر مادر میّت بوده باشند دو ثلث از مال را باید داد بمتقرّبین باب ودو ثلث
ازین دو ثلث را بدهند بپدر ومادر پدر پدر میّت اثلاثا وثلث ازین دو ثلث را بدهند

بپدر و مادر مادر پدر این هم اثلاثًا و ثلث اصل مال را بدهند بمتقربین بام علی

السّواء لکن در این تقسیمات اجداد ثمانیه احوط مراعات صلح است و جدّه مقاسم میشود

با اخوه و اخوات مطلقًا و اگر اخوه و اخوات نباشند اولاد انها اگرچه پائین روند

قائم مقامند ولکن ترتیب شرطست در استعلا چنانچه شرطست در تنزل و میراث

میبرد هر یک از اجداد و اولاد اخوه نصیب کسیرا که بواسطهٔ او بمیّت تقرب میرساند

و اقتسام میان اولاد اخ با اخوه و اولاد اخت با اخوات پدری متساوی است و

مختلف در صورت اختلاف و اقتسام میان اولاد و اخوات مادری نقطی

است اگرچه در صورت اختلاف باشد **ص** حکم متعلّق بمرتبهٔ سیّم ارث را بیان

فرمائید **ج** حکم ان اینستکه هرگاه در این مرتبه وارث عمّ فقط یا عمّه فقط باشد

همه مال از او است و همچنین هرگاه برای او اعمام است اقتسام بالسّویّه است و

همچنین عمّات و عمّان و عمّتان و هرگاه اعمام و عمّات هر دو بوده باشند پس اگر همه از

جانب ابوین میباشند یا از جانب پدر فقط کیفیّت اقتسام بر سبیل تفاضل است

و اگر همه از جانب مادر باشند اقرب انستکه بالسّویّه است و اگر بعض از اینها از جانب

پدر و مادر هر دو باشند یا از جانب پدر و بعض دیگر از جانب مادر سدس مال را

باید بمتقرب بمادر داد در صورت وحدت و ثلث را در صورت تعدّد و اقتسام

بالسّویّه یا بالتّفاضل خالی از اشکال نیست و احتیاط بصلح ترک نشود و همچنین ترک

نشود احتیاط بصلح در صورت تعدّد و اختلاف و باقی ترکه را باید داد بمتقرّب

پدر و مادر یا متقرّب بپدر در صورت نبودن متقرّب بابوین و اقتسام ان بطریق

تفاضلست در صورت تعدّد و اختلاف و متقرّب باب ساقط میشود در صورت

وجود متقرّب بابوین و در صورت عدم متقرّب بابوین قائم میشود متقرّب باب بمقام

درصورت تساوی ح

او و میراث نمیبرد از اعمام و اخوال انکه بعد است درصورت وجود اقرب مکر در اجتماع ابن عم پدری و مادری با عم پدری که در اینصورت ابن عم اولی بمیراث است از عم و اکر زوج یا زوجه موجود باشد نیز حکم چنین است علی الظاهر و همچنین درصورتیکه عم یا ابن عم متعدد باشند و تعدی نمودن از عم بعمه و از ابن عم ببنت عم و هم چنین درصورتیکه خال موجود باشد و غیر ذلک مشکلست و هرکاه وارث خال منفرد باشد همه مال را میبرد و همچنین خاله منفرده و اخوال و خالات اکر در جهة واحده باشند مثل اینکه همه پدری و مادری باشند یا همه پدری فقط یا همه مادری فقط کیفیت اقتسام بالسویه است اکرچه احوط در اینصورت و صور اتیه صلح است و اکر بعض انها پدری و مادری باشند و بعض دیکر مادری فقط و بعض دیکر پدری فقط متقرب باب فقط ساقط است با وجود متقرب با بوین و با عدم متقرب با بوین قائم میشود مقام او متقرب باب فقط و از برای کسانیکه متقرب بمادر میباشند سدس است درصورت وحدت و ثلث است درصورت تعدد و اقتسام فیما بین انها علی السواء است و باقی مال مبتاز کسانیستکه متقرب با بوین یا باب فقط باشد و در کیفیت اقتسام میان انها احوط رجوع بصلح است در تفاضل بین تسویه و تضعیف حصه ذکر از حصه انثی و هرکاه مجتمع شوند اعمام و اخوال ثلث میراث از اخوالست و اکر اخوال متحد باشند در جهة قرابت اقتسام بالسویه است و اکر متفرق باشند در جهة قرابت از برای متقرب بام سدس ثلث است اکر یکی باشد و ثلث ثلث است اکر متعدد باشند بالسویه نیز و باقی مال متقرب باب یا ابوین است با احتیاط مذکور در سابق و ثلثین میراث اعمام است سدس ثلثین از مال انهاست که متقرب بمادر میباشند درصورت وحدت و ثلث ثلثین مال انهاست درصورت تعدد بالسویه و باقی میراث

اعمام متقربین باب است بالتفاضل و هرگاه خال یا خاله یا عم یا عمه وارث باشد
ثلث ترکه میراث خال یا خاله است و دو ثلثان برای عم یا عمه است و هرگاه مجتمع شود
با اعمام و اخوال زوج یا زوجه هر یک از زوج یا زوجه نصیب اعلی را میبرد س
طبقات اعمام و اخوال و احکام انها را بیان فرمائید ج بدانکه اعمام و اخوال
چند طبقه است طبقهٔ اولی اعمام میت است و عمات میت و اخوال و خالات میت
و بعد از ان اولاد انها در صورت عدم انها بعد از ان اولاد اولاد و هکذا علی الترتیب
طبقهٔ دویم اعمام پدر میت است و اعمام مادر میت و عمات پدر و مادر و اخوال
انها و خالات انها بعد از ان اولاد انها و اولاد اولاد انها و هکذا علی الترتیب
طبقهٔ سیم اعمام جد و جده و عمات انها و خالات انها بعد از ان اولاد انها هر
قدر که پائین روند علی سبیل الترتیب پس اگر مجتمع شوند عم پدر میت و عمه پدر
میت و خال پدر میت و خاله پدر میت و همچنین از جانب مادر همه اینها وارث
میباشند نظر باتحاد طبقه و اما کیفیت ثلث میراث اقربای اربعه بواسطهٔ مادر
بوده باشد اربا عا و دو ثلث از متقربین بپدر باشد ثلث این دو ثلث از برای خال او
و خاله او بالسویه و دو ثلث[2] برای عم و عمه او بالتفاضل و اولاد هر بطنی نصیب کسیرا
که بواسطه او تقرب بهم رسیده میبرد بنا بر این ولد عم یا عمه اخذ مینمایند ثلثین را
اگرچه انثی بوده باشند و ولد خال یا خاله ثلث را میبرد اگرچه مذکر باشد و اخذ مینماید
ابن عم ثلث را و بنت عم ثلثین را و اخذ مینماید ابن خال مثل بنت خاله و بنت خال مثل
بنت خاله س اجتماع سببین ارث را بیان فرمائید ج هرگاه دو موجب
ارث در کسی جمع شود و حاجب نشود احدهما دیگری را و اقرب از او نباشد در احد
سببین یا هر دو بسبب ارث میبرد این شخص در اینحالت از هر دو سبب و منع نمینماید

ابن دو ثلث[2] / [3]

صاحب سبب متعدد کسی را که این هم طبقه است با این و صاحب یک سبب
بوده باشد بنا بر این هر گاه زید مثلاً برادری داشته باشد از جانب پدر عمرو نام
و خواهری داشته باشد از جانب مادر هند نام و تزویج نماید عمرو هند را و
ولدی بهم رسد خالد نام در این صورت زید عمّ خالد است از جانب پدر و خال
خالد است از جانب مادر پس هم میراث عمو شریک میبرد و هم خؤوله مادری از
خالد اگر فوت شود و اگر زید را پسری باشد و خود زید نباشد آن پسر ابن عمّ پدری است
و ابن خال مادری است نسبت بخالد بنا بر این میراث از هر دو جهت میبرد بنا بر این اگر
عمّ از جهت پدر و مادر هر دو بهم رسد مانع ابن عمّ پدری است و سهم عمو را مانع است
امّا سهم خؤوله را مانع نیست س میراث زوج و زوجه را بیان فرمائید ج
زوجان از جهت میراث بردن داخل در جمیع طبقات میباشند و محجوب نمیشوند از
احدی حجب حرمانی پس میراث میبرد زوج از زوجه خود در صورتیکه ولد غیر ممنوع
الارث از برای آن زوجه نباشد نصف ترکه را و میراث میبرد زوجه از زوج خود
در صورت نبودن چنین ولدی از برای آن زوج ربع ترکه را و هر یک از این دو نفر
نصف این نصیب را میراث میبرد در صورت وجود ولد برای مورّث و همچنین ولد
ولد هر چند پائین برود و باقی مال از سائر طبقات است اگرچه مستحق اصلا من جهة الرد نباشد
و هر گاه یافت نشود وارث سوای امام ع اقوی اینست که ردّ میشود زاید نصیب
اعلای آنها بر زوج یعنی در صورتیکه زوجه فوت شده باشد و غیر از زوج وارثی
نداشته باشد سوای امام ع نصف ترکه را بالفرض وارث و نصف دیگر را هم باید
ردّ شود بر زوج بخلاف آنکه اگر زوج فوت شود و وارثی نداشته باشد سوای زوجه
و امام ع زوجه ربع ترکه را من باب الفرض وارث و زاید بر این ردّ بر زوجه نمیشود

بلکه مال امام علیه السلام است و هرگاه زوجه زیاده از یکنفر باشد ربع یا ثمن منقسم
میشود میان اینها بالسویه و فرقی نیست در اینکه زوجه مدخوله باشد یا نه و توارث
بین الزوجین ثابت است مادامیکه محکوم بزوجیت بوده باشند اگرچه بعد از طلاق
در اثنای عدّهٔ رجعیه باشد و اگر طلاق دهد زوجه را در حالتیکه مریض باشد
میراث میبرد زوجهٔ مذکوره از آن مرد که زوج او است اگرچه طلاق باین باشد
در صورتیکه بیرون نبوده سال از وقوع طلاق تا زمان موت زوج در صورتیکه
از برای زوج برء حاصل نشده باشد از مرضی که طلاق داده است او را در آن و
زوجه تزویج ننموده باشد و طلاق بخواهش زوجه نباشد پس در مختلعه و مبارات
این حکم جاری نیست و امّا آن نکاح که در حال مریض بودن زوج واقع میشود
هرگاه قبل از دخول موت زوج برسد مهری نخواهد بود برای زوجه و میراث
هم نمیبرد و امّا مقدار میراث زوجین پس زوج که وارث زوجه است از جمیع ترکه
زوجهٔ خود میراث میبرد و فرقی نیست میان آنکه زوجه ذات ولد باشد یا نه و زوجه
مطلقا میراث نمیبرد از زوج خود از زمین اصلا نه از عین و نه از قیمت آن چه زمین بیاض
باشد یا مشغول باشد بزرع یا شجر و بنا و غیر اینها و امّا از شجر و بنا ارث میبرد از قیمت
آنها نه از عین آنها و در بودن قیمت بر سبیل استحقاق یا رخصت برای ورثه اشکال است
اگرچه بر سبیل استحقاق بودن خالی از اشکال نیست و طریق تقویم آنست که قیمت کرده
میشود مستحق البقاء در زمین مجاناً تا وقتیکه فانی شود و هرگاه مشتبه شود زوجهٔ مطلقه
در میان چهار زن و تزویج نموده باشد خامسه را خامسه نصیب خود را بالتمام وارث است
یعنی ربع ثمن یا ربع ربع را وارث است و باقی تقسیم میشود میان مشتبهات بالسویه
ارث که بواسطهٔ ولاء بهم میرسد بر چند قسم است ج بر سه قسم است اوّل ولاء

عتق است و وارث عتق خود را نه عکس و شرط است تبرع بودن عتق و عدم تبری از
جریره حین الاعتاق و عدم وجود مناسبی برای عتق اگرچه بعید باشد و اگر معتق
متعدد باشند همه وارث‌اند بالسویه اگر متساوی باشند در حصه و الا هریک به نسبت
حصه خود میبرند اگرچه مختلف باشند در ذکورت و انوثت و اگر زوج یا زوجه با
معتق بوده باشد هریک از ایشان نصیب اعلای خود را و باقی میراث معتق را
و اگر معتق معدوم شده باشد پس اگر آن زن بوده است ظاهر اینست که ولاء برای عصبه
اوست نه اولاد آن زن و اگر مرد است منتقل میشود مال با ولاد او بذکور فقط و ظاهر
اینست که پدر مشارک میشود اولاد را و همچنین جد و اخ از جانب اب مشارکت مینمایند
همدیگر را و اما مادر مشارک نمیشود و دور نیست که ولاء ارث برده شود چنانچه بواسطه
ولاء میراث برده میشود و ظاهر اینست که معتق وارث اولاد عتق خود میباشد و گاه
هست که منجر میشود ولاء از مولای مادر بسوی مولای پدر در صورت بودن اولاد
که مولود شده باشند بر وجه حریت بواسطه تحریر مادر انها و باید دانست که هرگاه
مولی و قرابت مولی که وارث باشند در میان نباشند ظاهر اینست که مولای معتق وارث است
و اگر انهم نباشد قرابت مولای مولی بتفصیل قرابت مولی در صورت فقد جمیع مراتب
میبرد معتق پدر معتق بعد از آن معتق ابن معتق ولکن در این و باقی مراتب اشکال است و
احوط در همه صلح است قسم سوم ولاء ضامن جریره است و صورت عقد آن اینست
که میگوید عاقدتک علی ان تنصرنی و تدفع عنی و ترثنی و ضامن میگوید قبلت و
هرگاه عقد مشترک باشد یکی میگوید عاقدتک علی ان تنصرنی و انصرک و تعقل عنی
و اعقل عنک و ترثنی و ارثک یا عبارتیکه همین معنی را داشته باشد و قبول مینماید
اندیگری پس در چنین حالتی ثابت میشود برای ضامن میراث در صورت اولی و توارث

بینهما در صورت ثانیه با نبودن مناسب و معتق که وارث باشد نزد موت مضمون
و زوج و زوجه وارث میباشند نصیب اعلا را و باقی مال ضامن است قسم سیم
ولاء امامت پس هرگاه هیچ وارثی بهم نرسد نه مناسب و نه مسابب حتی ضامن جریره
میراث مال امام علیه السلام است و زوجه شارک میشود امام را و لکن امام زوج را مشارک
نمیشود چنانچه گذشت مس ولد ملاعنه ایا ممنوع از ارث است بانه ج بلی لعان
بجهة نفی ولد موجب امتناع از ارث میشود از جانب پدر و ولد پس هیچکدام از یکدیگر
ارث نخواهند برد و همچنین از جانب ولد و کسانیکه اقربای او هستند از جانب پدر پس
توارث بین ولد و ایشان نخواهد بود لکن بین ولد و مادر او و اقربای او از جانب مادر
توارث خواهد بود مثل ولد غیر ملاعنه و هرگاه تکذیب نماید پدر نفس خود را ولد
وارث او خواهد شد و خود او وارث ولد نخواهد شد پس اگر ولد فوت شود و پدر و مادر
و یکنفر خواهر یا زیاد نداشته باشد میراث میبرد او را مادر او و لا در پدر وارث او نیست
نصف مال او از یکنفر خواهر است یا دو ثلث در صورت زیادتر و سدس مال او نصیب
مادر او است و باقی رد میشود بهر دو و تقسیم میشود ارباعا یا اخماسا و اگر بجای خواهر
پسری باشد بعد از وضع سدس مادر باقی نصیب او است و اگر مادر نباشد و ولد بنت
واحده باشد نصف مال را بالفرض وارث است و نصف دیگر را رد باو باید نمود و اگر
بنتین فصاعدا باشند ثلثان را بالفرض مالک است و باقی را بالرد و اگر مذکر است همه مال را
مالک است و اگر متعدد باشند بالسویه تقسیم مینمایند و هرگاه وارثی نیست وارث امام
علیه السلام است و هرگاه پدر بعد از لعان تکذیب کند نفس خود را و اعتراف کند بولدیت ولد
ولد وارث او خواهد شد و او وارث ولد نخواهد شد و لکن ولد میراث نمیبرد از غیر پدر
با اعتراف مذکور و ایشان هم وارث نیستند و هرگاه ابن ملاعنه فوت شود و اخوه پدر و مادری

داشته باشد قسمت ترکه او میان متقرب بابوین و متقرب بمادر تنها علی السواء است

س ولد الزنا وارث زانی هست یا نه ج وارث زانی نیست و همچنین زانی وارث

ولد الزنا نیست و اقربا بنشکه تو اورث میان ولد الزنا و مادر هم نیست پس ولد

الزنا را میراث میبرد ولد او و هر قدیکه پایئن رود و زوج و زوجه هم ارث میبرد

و اگر وارث نباشد در همه طبقات و زوج یا زوجه هم نباشد میراث او از امام است

س کیفیت میراث حمل را بیان فرمائید ج حمل وارث است اگر منفصل شود در

حالتیکه حیوة داشته باشد و ظاهر عدم اشتراط استقرار حیوة است و علم اشتراط حیوة

او نزد موت مورث میت س کیفیت میراث خنثی و کسیکه هیچ فرج نداشته باشد و

کسیکه دو سر و دو بدن داشته باشد بر حقو واحد بیان فرمائید ج خنثی اگر بول نماید

از ذکر خود میراث ذکوریت را میبرد و اگر از فرج بول نماید میراث انوثیت را میبرد

و اگر از هر دو بول میکند میراثش میبرد از هر کدام که مبادرت مینماید و اگر از هر دو

مبادرت نماید ظاهر اینستکه میراث بردنا و تابع استا نعضو اکه اخر بول از ان منقطع

میشود و اگر این دو مخرج مساوی باشند در خروج و انقطاع اقربا نستکه منقسم شود مال

بر فرض بودن او مذکر یکدفعه و بر فرض بودن او مؤنث یکدفعه و نصف این دو نصیب را

میبرد اگر چه احوط صلح است و اما کسیکه نیست برای او فرج رجال و نساء اقرب عمل

بقرعه است و احوط انستکه نوشته شود بر سهمی عبد الله و بر سهمی امة الله بعد از ان مقرع

بگوید اَللّٰهُمَّ اَنْتَ اللهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ عَالِمُ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ اَنْتَ تَحْکُمُ بَیْنَ عِبَادِکَ فِیمَا

کَانُوا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ فبین لنا امر هذا المولود کیف یورث ما فرضت له فی الکتاب بعد از ان

طرح کرده میشود این دو سهم در سهام مبهمه بعد از ان بر هم زده میشود سهام را و

میراث میبرد بر هر انکه بیرون اید و اما کسیکه دو سر داشته باشد و دو بدن در حقو

زانیه و اقارب مادر هم

در احکام ارث غرقی و مهدوم علیهما

واحد در وقتیکه در خواب است او را باید بیدار نمود با آنکه صیحه زده بشود برای او اگر هر دو
بیدار شدند یکنفر محسوب میباشند و اگر یکی بیدار شد دون دیگری دو نفر محسوب میشوند
س کیفیت میراث غرقی و مهدوم علیهم را بیان فرمائید ج هرگاه دو نفر یا بیشتر
آنها توارث باشد و یکدفعه خراب شود دیواری بر هر دو و فوت شوند یا هر دو یا هم
جمع شوند در غرق شدن وارث میشوند بعض آنها بعض دیگر را پس اگر غرق شوند پدر
و پسر میراث میبرد پدر از پسر خود نصیب خود را بعد از آن پسر ارث میبرد از اصل
ترکه پدر خود نه از آنچه میراث برده بود پدر از او و بعد از آن میدهند نصیب هر یک
از آن دو نفر را بوارث او و اگر یکی از این دو نفر وارثی داشته باشد دون دیگری آنچه
حاصل شده برای صاحب وارث بوارثش میدهند و آنچه برای دیگری است مال امام
علیه السلام است و اگر هیچ یک وارث دیگر نداشته باشد منتقل میشود مال هر یک بدیگری
بعد از آن منتقل میشود از آنها بامام ع و توارث مذکور مشروط است بچند شرط اول
آنکه برای متوارثین یا برای احدهما مالی باشد پس اگر هیچیک مالی نداشته باشند چه
توارثی و اگر احدهما داشته باشد دون دیگری منتقل میشود تمام مال با آنکه عدیم
المال و از او منتقل میشود بوارثش که زنده میباشد دوم مسلم بودن توارث میباشد و نفی
اگرچه بمشارکت باشد پس هرگاه نباشد استحقاق ارثی بالکلیه یا آنکه استحقاق باشد
و مانع موجود باشد مثل کفر یا رقیت یا حاجبی باشد حاجب حرمانی توارث ثابت نخواهد بود
بنا بر این هرگاه غرق شود دو برادر و برای آنها ولدی باشد ولد هر یک از ایشان دو نفر حاجب
میشوند برادر را و اگر بوده باشد برای احدهما ولد دون دیگری منتقل میشود مال آنکه صاحب
ولد نیست غیر صاحب ولد بوارثش و خودش غیر از برادر سیم آنکه موت متقدم بر موت
متأخر مشتبه باشد و همچنین تقارن پس اگر معلوم باشد اقتران موت ایشان دو نفر توارث

لسبق احدهما موتاً
او نخواهد بود و
دیگری وارث و
اگر معلوم باشد
۴

نخواهد بود و هرگاه سبب موت غیر غرق و هدم بوده باشد مثل قتل و حرق و شبه آن
توارث بین المشتبهین در سبق و تقارن اشکالی دارد اگرچه اقوی عدم توارث است
س پسر بزرگ که حبوه از پدر میبرد یا از مادر ج از پدر میبرد نه از مادر و مراد
از پسر بزرگ پسریستکه در حال موت پدر زنده باشد و از دیگران بزرگتر باشد اگر
پسر دیگری باشد اگرچه از دختر کوچکتر باشد بلکه اگرچه بعد از پدر تولد پسر شده باشد
س پسر بزرگ چند چیز را حبوه میبرد ج چهار چیز را حبوه میبرد قرآن و انگشتر
و لباس و شمشیر س هرگاه پدر انگشتر یا قرآن یا شمشیر متعدد داشته باشد تماما
بحبوه بپسر بزرگ میرسد یا نه ج آنچه لباس است تماما باو ملست مثل پیراهن و
زیر جامه و قبا و غیر اینها و اقوی آنستکه در صورت تعدد انگشتر و قرآن و شمشیر همه را
میبرد مثل لباس اگرچه احوط صلح است با ورثه در اینها و در ثیاب اگر متعدد از نوع
واحد باشد س کیفیت احکام صیغ نکاح و متعه و تحلیل را بیان فرمائید ج
عقد دائم را بهر یک از لفظ نکاح و تزویج میتوان واقع ساخت و لکن من باب رعایت
کمال احتیاط بهر دو لفظ جاری نماید صیغه را اولی است س در دختر بکر عاقله
بالغه رضایت او کافیست یا نه ج کافیست و لکن احوط اینستکه برضای ولی و دختر
هر دو واقع شود اما ثیبه و بکر اگر پدر و جد پدری او که ولی میباشد مرده باشند رضای
انها بدون اشکال کافیست س اجراء عقد دائمی چند صورت میباشد ج
در آن هشت صورت میباشد چنانچه خالی از این نیستکه وکیل مرد با وکیل زن صیغه
میگویند یا مرد با زن صیغه میگویند یا وکیل زن با مرد یا وکیل مرد با زن و در هر صورتی یا
صورتیستکه رضا و اذن ولی مراعات باید بشود و لو من باب الاحتیاط مثل آنکه زن بکر
باشد و ولی هم داشته باشد یا غیر این صورتست مثل آنکه ثیبه باشد یا ولی نداشته باشد

و اینها در صورتیستکه ناکح و منکوحه هردو بالغ باشند و اگر هر دو نابالغ باشند
صورت نهم خواهد بود که رضا رضای ولی خواهد بود و رضای زن و شوهر
اعتباری نخواهد داشت و چهار صورت دیگر هم هست که مرد بالغ باشد و دختر نابالغ
یا عکس و علی التقدیرین یا ولی طفل نابالغ صیغه میگوید یا وکیل بالغ پس مجموع
سیزده صورت میشود اوّل آنکه وکیل زن با وکیل مرد صیغه میگوید و زن بکر
باشد و ولی حاضر داشته باشد در اینصورت وکیل زن احتیاطاً هم از جانب زن
وکیل میشود و هم از جانب پدر یا جدّ پدری و این چند قسم صورت جایز است که خوانده شود
لکن اولی و احوط رعایت جمیع است اوّل آنکه وکیل زن میگوید اَنْکَحْتُ مُوَکِّلَتَ
مُوَکِّلِي عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ و اگر اسم ناکح را بعد از مُوَکِّلَتَ و اسم منکوحه را
بعد از مُوَکِّلِي و مقدار مهر را بجای عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ ذکر نماید اولی خواهد
بود پس وکیل مرد بلا فاصله بگوید قَبِلْتُ النِّکَاحَ لِمُوَکِّلِي عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ دوّم
آنکه وکیل زن بگوید زَوَّجْتُ مُوَکِّلَتَ مُوَکِّلِي عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ و وکیل مرد بلا
فاصله بگوید قَبِلْتُ التَّزْوِیجَ لِمُوَکِّلِي عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ سیّم آنکه وکیل زن بگوید
زَوَّجْتُ مُوَکِّلَکَ بِمُوَکِّلَتِي عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ و وکیل مرد بگوید قَبِلْتُ التَّزْوِیجَ
لِمُوَکِّلِي عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ چهارم اگر وکیل زن اسم ناکح و منکوحه را ذکر خواسته باشد
نماید پس وکیل زن مثلاً بگوید زَوَّجْتُ مُحَمَّداً زَیْنَبَ عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ و وکیل مرد
میگوید قَبِلْتُ التَّزْوِیجَ لِمُوَکِّلِي عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ پنجم در صورتیکه اسم ناکح و منکوحه
و ذکر ولی منکوحه وکیل زن بگوید اَنْکَحْتُ نَفْسَ مُوَکِّلَتِي زَیْنَبَ وِکَالَةً عَنْهَا وَ
عَنْ اَبِیهَا اَوْ عَنْ جَدِّهَا مِنْ مُوَکِّلِکَ مُحَمَّدٍ عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ و وکیل مرد بگوید قَبِلْتُ
النِّکَاحَ لِمُوَکِّلِي عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ ششم وکیل زن بگوید زَوَّجْتُ بِنْتَ مُوَکِّلِي

مِنْ مُوَكِّلَتِكَ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ وکیل مرد بگوید قَبِلْتُ لِمُوَكِّلِي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ
هفتم وکیل زن بگوید اَنْكَحْتُ زَيْنَبَ مِنْ مُوَكِّلِكَ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ وکیل
مرد بگوید قَبِلْتُ لِمُوَكِّلِي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ صورت دوم آنکه زن و مرد خود صیغه
جاری نمایند و زن ولی داشته باشد و بکر نبوده باشد پس زن بگوید زَوَّجْتُكَ
نَفْسِي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ پس مرد بگوید قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ لِنَفْسِي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ
یا اینکه زن بگوید اَنْكَحْتُكَ نَفْسِي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ پس مرد بگوید قَبِلْتُ لِنَفْسِي هَكَذَا
یا آنکه زن بگوید زَوَّجْتُكَ نَفْسِي بِإِذْنِ أَبِي أَوْ بِإِذْنِ جَدِّي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ پس مرد
بگوید قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ لِنَفْسِي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ یا اینکه زن بگوید اَنْكَحْتُ نَفْسِي مِنْ
نَفْسِكَ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ پس مرد بگوید قبلت هکذا و اگر پدر صیغه را با ناکح جاری
نماید از جانب دختر باید وکیل شود پس میگوید بناکح زَوَّجْتُكَ بِنْتِي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ
یا میگوید زَوَّجْتُكَ بِنْتِي زَيْنَبَ وِكَالَةً عَنْهَا عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ پس ناکح میگوید
قَبِلْتُ لِنَفْسِي هَكَذَا یا اینکه پدر منکوحه میگوید اَنْكَحْتُكَ بِنْتِي وِلَايَةً عَلَيْهَا عَلَى
الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ پس ناکح میگوید قَبِلْتُ لِنَفْسِي هَكَذَا یا اینکه پدر بگوید زَوَّجْتُكَ بِنْتِي
زَيْنَبَ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ پس ناکح گوید قبلت لنفسی هکذا صورت سیم آنکه وکیل
مرد با وکیل زن صیغه جاری نمایند و زن بکر نباشد یا ولی نداشته باشد بنحویکه در
صورت اول گفتیم صیغه ها را باید خواند و وکالت پدر را از لفظ باید انداخت
و اگر وکیل زن بگوید بوکیل مرد اَنْكَحْتُ وَزَوَّجْتُ نَفْسَ مُوَكِّلَتِي زَيْنَبَ مِنْ مُوَكِّلِكَ
مُحَمَّدٍ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ پس وکیل مرد بگوید قَبِلْتُ النِّكَاحَ وَالتَّزْوِيجَ لِمُوَكِّلِي عَلَى الْمَهْرِ
الْمَعْلُومِ کفایت میکند صورت چهارم آنکه زن با مرد صیغه را جاری نمایند و زن بکر
نباشد یا ولی نداشته باشد در اینصورت صیغه ها بنحویکه در قسم دوم مذکور شد

زَوَّجْتُ بِنْتِي زَيْنَبَ مِنْكَ وِكَالَةً عَنْهَا أَوْ وِلَايَةً عَلَيْهَا عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ پس ناکح گوید قَبِلْتُ لِنَفْسِي هَكَذَا یا اینکه پدر بگوید ٢

الّا بصیغهٔ سیّم که تلفّظ بان نباید کرد و امّا صورت پنجم و ششم و هفتم و هشتم که هر
از اقسام مذکوره پس ایجاب را از قسمی باید برداشت و قبول را از قسم دیگر و ذکر هر یک
بتفصیل مورث تطویل است صورت نهم آنکه هر دو صغیر باشند و بولایت عقد کنند پس
ولیّ دختر میگوید زَوَّجْتُ ابْنَكَ بِنْتِي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ ولیّ پسر بلا فاصله میگوید
قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ لِابْنِي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ یا ولیّ دختر میگوید زَوَّجْتُ ابْنَكَ بِنْتِي
وِلَايَةً عَلَيْهِمَا عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ ولیّ پسر بگوید قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ لِابْنِي وِلَايَةً عَلَيْهِ
عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ یا آنکه بجای زَوَّجْتُ أَنْكَحْتُ بگوید و احوط ترک جمع بین این
دو لفظ است در صیغهٔ واحده وَهُوَ أَنْكَحْتُ وَزَوَّجْتُ بِنْتِي زَيْنَبَ مِنِ ابْنِكَ مُحَمَّدٍ
عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ و باقی صورتها از آنچه مذکور شد ظاهر میشود و باید کسیکه مرتکب
وکالت میشود از طرفین عارف بعربیّت بوده باشد بنحویکه اعراب و مخارج حروف را
صحیح ادا نماید الفاظ را غلط ادا نکند و همچنین مراعات وقف و وصل را نیز بر وجه
صحیح باید نماید علی الاحوط و الاولی **و امّا متعه** پس در آن تعیین مدّت و مبلغ
شرط است پس وکیل زن میگوید مَتَّعْتُ نَفْسَ مُوَكِّلَتِي مِنْ مُوَكِّلِكَ مِنَ الْآنِ إِلَى طُلُوعِ
الشَّمْسِ بِدِرْهَمٍ پس وکیل مرد بگوید قَبِلْتُ لِمُوَكِّلِي هٰكَذَا یا آنکه وکیل زن بعد از تعیین
مدّت و مبلغ بگوید مَتَّعْتُ نَفْسَ مُوَكِّلَتِي مِنْ مُوَكِّلِكَ فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ بِالْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ
پس وکیل مرد بگوید قَبِلْتُ لِمُوَكِّلِي هٰكَذَا و اگر مرد و زن هر دو خود صیغه را خواسته
باشند جاری نمایند بدون توکیل غیر پس زن گوید مَتَّعْتُكَ نَفْسِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ
بِالْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ و مرد گوید قَبِلْتُ لِنَفْسِي هٰكَذَا و جایز است بجای متّعت لفظ أَنْكَحْتُ
و یا زَوَّجْتُ بگوید لکن با قید مدّت مثل اینکه زن بگوید أَنْكَحْتُكَ نَفْسِي مِنْ هٰذَا الزَّمَانِ
إِلَى شَهْرٍ بِأَرْبَعِ شَاهِيَّاتٍ یا اینکه بگوید زَوَّجْتُكَ نَفْسِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ بِالْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ

در احکام طلاق است

با اینکه زن بگوید اَنکَحتُکَ وَ زَوَّجتُکَ نَفسی فِی المُدَّةِ المَعلُومَةِ بِالمَبلَغِ المَعلُومِ پس
مرد در هر یک از این صیغه‌ها بگوید بلا فاصله قَبِلتُ لِنَفسی هکذا و اکتفا بیکی از
این صیغه‌ها میتوان نمود و اگر همه را بخواند که جمع شود بهتر است اگرچه لازم نیست
س جاری ساختن یکنفر ایجاب و قبول را در صیغه دوام و متعه کافیست یا نه ج
بلی کافیست لکن احوط اینستکه یکنفر ایجاب و قبول را در صیغه دوام و متعه جاری نسازد
بلکه دو نفر بخوانند با تمکن و اگر دو نفر ممکن نباشد خواندن یکنفر ضرر ندارد اگرچه
زوج بنفسه اگر بخواهد وکالتا از زوجه و اصالتا از جانب خود عقد را واقع بسازد
باین نحو مَتَّعتُ نَفسَ مُوَکِّلَتی لِنَفسی فِی المُدَّةِ المَعلُومَةِ بِالمَبلَغِ المَعلُومِ بعد بلا فاصله
بگوید قَبِلتُ لِنَفسی هکذا و بدانکه عقد نکاح بجمیع اقسام قابل شروط سائغه است
که منافی مقتضای عقد نباشد پس هرچه از این قبیل شرط که در متن عقد واقع شود
وفاء بان واجب و لازم است س کیفیت احکام و شرائط طلاق را بیان فرمائید ج
بدانکه طلاق بر سه قسم است طلاق باین و طلاق رجعی و طلاق عدّی اما طلاق باین
پس آن عبارتست از طلاقیکه صحیح نیست از برای طلاق دهنده رجوع بزوجه بدون عقد
یا بجهة عدم عده بالمره چون طلاق یائسه و زوجه غیر مدخوله بها و صغیره و یا بجهة
عدم امکان رجوع در عده ابتداء اگرچه فی الجمله ممکن الرجوع باشد چون طلاق مختلعه
و مبارات مادامیکه زن رجوع ننماید ببذل پس زوج را نمیرسد که رجوع نماید ابداً
مادامیکه زوجه مختلعه یا مبارئه رجوع ننموده ببذل و همچنین است زنیکه سه طلاق
داده شود که بعد از طلاق اول و ثانی عقد یا رجوع کرده باشد زوج پس طلاق سیم
در دوره سوم حرام میشود که نمیتواند رجوع یا عقد کند مگر بعد از محلل اگر بخواهد او را
بگیرد بعقد جدید و اما طلاق رجعی پس عبارتست از طلاقیکه صحیح است با آن طلاق رجوع

زوج بزوجهٔ مطلقه در اثناء عده و میتواند هم که رجوع نکند واما طلاق عدی
عبارتست از هر سه طلاقی که بعد از اول وثانی آن رجوع و مواقعه هر دو اتفاق
بیفتد پس در طلاق سیم حرام میشود بر زوج در بارهٔ حره وحرام میشود بر زوج در
بارهٔ جاریه در هر طلاق ثانی ولکن حرمت ثابتست تا وقتیکه محلل واقع شود بانکه غیر
آن زوج شخص دیگری که بالغ باشد او را بعقد دوام اختیار کند و وطی قبلاً نیز
متحقق شود پس در اینصورت این زوج ثانی هرگاه او را طلاق دهد باز بر بجا
میشود که زوج اول او را بعد از انقضاء عده اش اگر صاحب عده باشد اختیار
نماید بعقد دوام یا انقطاع و این طلاق عدی باین نحو که تفسیر شد اگر برسد بنحو مزبور
بطلاق نهم پس در مرتبهٔ نهم حرام مؤبد خواهد شد اگر حره باشد اما آن طلاقی که
رجوع واقع شود بعد از طلاق اول وثانی آن بدون وطی یا آنکه بعقد جدید او را
اختیار نماید بعد از طلاق اول وثانی اگر بعد از هر طلاق عده اش منقضی شده
باشد اگرچه در اینصورت وطی نیز بعمل آورده باشد پس این قسم نیز اگرچه بطلاق
سیم حرمت متحقق میشود که محتاج بمحلل مزبور خواهد بود لکن تحریم ابدی حاصل
نمیشود اگر برسد بطلاق نهم بلکه بهمین نحو یعنی با رجوع بدون وطی در اثناء عده یا
با عقد بعد از طلاق اول وثانی در صورت عدم عده هر قدر زیاد شود اگرچه
بصد طلاق برسد بشرط حصول محلل مزبور بعد از طلاق سیم حرام مؤبد نمیشود
انصعیفه بر زوج مطلق پس از آنچه ذکر شد ظاهر شد فرق میان طلاق عدی وغیر آن
زیرا که در طلاق عدی تحریم ابدی چنانچه ذکر شد در مرتبهٔ نهم حاصل میشود بخلاف
غیر عدی و در عدی بعد از طلاق اول وثانی در هر یک طلاق رجوع با مواقعه معتبر است
بخلاف سایر اقسام طلاق رجعی که رجوع بتنهائی در ایام عده یا عقد مجرد با عدم عده

کافیست اگرچه وطی حاصل نشود و بدانکه شرطست در مطلّق بلوغ و عقل و اختیار
و قصد پس اعتباری نیست بطلاق صبی و مجنون و سکران و مجبور بر طلاق و شرط
در مطلّقه زوجیّت بعقد دوام و شرطست در صحّت طلاق که عدلین استماع صیغه طلاق
نمایند و اینکه ضعیفه در طهر غیر مواقعه باشد و اینکه آن ضعیفه حائض و نفساء نباشد
در حین طلاق بشرط حضور شوهر بلی اگر در سفر باشد و بخواهد طلاق بگوید و ممکن نباشد
او را که استعلام از حال ضعیفه نماید یا اینکه ضعیفه حامل باشد صحیح است طلاق و در حین
حیض و خلوّ از حیض و نفاس در این فرض معتبر نیست و نیز شرطست تلفظ بصیغه
طلاق بلفظ عربی مگر در اخرس که ایماء و اشاره مفهمه در طلاق آن کافیست و باید معلّق
نباشد بر شرطیکه ممکن باشد وقوع و عدم وقوع آن مثل قدوم مسافر و نحو آن و همچنین
معلّق نباشد بر صفت مقطوع الحصول مثل طلوع شمس و غروب آن و بدانکه طلاق بر دو
قسم است یکی طلاق بدون عوض و دیگری طلاق با عوض و این بر دو قسم است اوّل آنکه کراهت
صریحه از طرف زوجه باشد فقط دوّم کراهت از طرفین موجود باشد هم از طرف زوج
و هم از طرف زوجه اوّل از قسم دوّم طلاق با عوض که کراهت صریحه از طرف زوجه
فقط موجود باشد طلاق خلع است که کراهت زوجه در آن فقط معتبر و شرطست و
معتبر نیست که آنرا بصیغه خلع جاری ساخت بلکه بصیغه طلاق نیز واقع میشود با حصول
شرائط قسم دوّم مبارات است که کراهت طرفین شرطست در آن و لازم نیست بصیغه
مبارات آنرا واقع بسازند بلکه بصیغه طلاق نیز واقع میشود علی الاقوی امّا کیفیت
صیغه هر یک پس در طلاق رجعی چنانچه زوج خواسته باشد که خود صیغه طلاق را
جاری نماید بگوید زوجتی طالق هی طالق طلقة هی طالق مرّة و اگر وکیل زوج بگوید پس
بجای زوجتی زوجة موکّلی بگوید و لا بدّ است در آن از لفظ صریح بنحویکه ذکر شد و اگر

خواسته باشد رجوع نماید برجوع لفظی که همین اکتفا نماید میگوید رجعتُكِ و راجَعتُكِ
وارتجعتك و امثال اینها با قصد رجوع چنانچه کفایت میکند رجوع فعلی مثل
وطی و تقبیل و لمس از روی شهوت بشرطیکه با قصد باشد نه مثل نائم و ساهی و
امّا در طلاق خلع پس گذشت که لابدّ است از کراهت زوجه و کیفیّت آن این نحو است
که زوجه چیزی بدهد بشرطیکه آن چیز معیّن و معلوم بوده باشد و مالیت داشته باشد
چنانچه در مهر فدیه معتبر است یا آنکه ابراء نماید او را از مهریّه که بذمّه او دارد برای
اینکه خلع کند و طلاق دهد او را شوهرش پس وکیل زن میگوید بوکیل مرد عَنْ مُوَكِّلَتِي
بَذَلْتُ لِمُوَكِّلِكَ الْمَبْلَغَ الْمَعْلُومَ لِيَخْلَعَهَا عَلَيْهِ وَيُطَلِّقَهَا بِهِ پس وکیل زوج بلا فاصله
گوید خَلَعْتُ زَوْجَةَ مُوَكِّلِي عَلَى الْمَبْذُولِ فَهِيَ طَالِقٌ طَلْقَةً وَهِيَ طَالِقٌ مَرَّةً و یا اینکه مرد
با وکیل مرد گوید فَهِيَ مُخْتَلِعَةٌ عَلَى مَا بَذَلَتْ فَهِيَ طَالِقٌ طَلْقَةً وَهِيَ طَالِقٌ مَرَّةً و اگر زوج خود
خواسته باشد صیغه او را اجاری نماید بدون اخذ وکیل پس در موضع خلعتُ زوجة
موکّلی بگوید خَلَعْتُ زَوْجَتِي یا بگوید خَلَعْتُهَا چنانچه وکیل نیز میتواند خلعتُها بگوید و
وکیل زن نیز در صورت علم وکیل زوج بجای لموکّلک بگوید لك و بجای لِيَخْلَعَهَا که
بصیغه غیبت است لِتَخْلَعَهَا بصیغه خطاب باید بگوید و اگر آن فدیه ابراء مهریّه باشد
پس در سؤال بجای بذلتُ لموکّلك المبلغ المعلوم بگوید وکیل زوجه اَبْرَأَتْ ذِمَّةَ مُوَكِّلِكَ
عَنْ مَهْرِهَا الْمُسَمَّى فِي الْعَقْدِ و در جواب بجای عَلَى مَا بَذَلَتْ بگوید عَلَى مَا أَبْرَأَتْ چنانکه جایز است
بجای مَا بَذَلَتْ عَلَى الْمَبْذُولِ و بجای مَا أَبْرَأَتْ جائز است بگوید عَلَى الْإِبْرَاءِ و به مهر بقدر قوت
جواب شرط است و اگر عوض خلع ابراء مهریّه و بذل شیء دیگر هر دو باشند پس باید در سؤال
و جواب هر دو را جمع نماید باین نحو که وکیل زن بوکیل مرد بگوید عَنْ مُوَكِّلَتِي بَذَلْتُ لِمُوَكِّلِكَ
الْمَبْلَغَ الْمَعْلُومَ وَأَبْرَأْتُ ذِمَّتَهُ عَنْ مَهْرِهَا الْمُسَمَّى فِي الْعَقْدِ لِيَخْلَعَهَا عَلَيْهِمَا وَيُطَلِّقَهَا بِهِمَا

پس بلا فاصله وکیل مرد کوید فَهِیَ حِینَئِذٍ مُخْتَلِعَةٌ عَلَی الْمَبْذُولِ وَالْإِبْرَاءِ فَهِیَ طَالِقٌ طَلْقَةً
فَهِیَ طَالِقٌ مُرَّةً و در اشتراط ذکر لفظ طلاق بعد از خلع چنانچه در صیغ مذکوره اتفاق
افتاده خلافست احوط اشتراطست بنحویکه در صیغ مزبوره رعایت شده چنانچه در
مبارات بلا اشکال واجبست لازمست ذکر طلاق بعد از لفظ مبارات واما صیغهٔ مبارات
مثل صیغهٔ خلع است در جمیع انچه ذکر شد مکر اینکه در اینجا وکیل زن لبارئتها باید بکوید
در موضع لیخلعها و وکیل شوهر یا خود شوهر مبارئة بکوید در موضع مختلعة و جمیع انچه
اعتبار و شرط شده است در خلع در اینجا نیز معتبر و شرطست علاوه بر این چند چیز در
مبارات اعتبار شده که در خلع اعتبار نشده و بهمین جهة فرق حاصل میشود میان خلع و
مبارات اوّل انچند چیزیکه اعتبار شده در اینجا و در خلع اعتبار نشده کراهت صریحه
از طرفین است چنانچه کذشت دوّم فدیه باید بقدر مهر یا کمتر باشد نه زیاده بخلاف
خلع که این شرط در ان معتبر نیست سیّم اجماع اصحاب بر وجوب ذکر طلاقست بعد از
لفظ مبارات دون خلع که در لزوم ان بعد از لفظ خلع خلافست اکرچه احوط رعایت ان
چنانچه کذشت چهارم جواز ذکر ابانه است در موضع مبارات دون خلع اکرچه رعایت
احتیاط طریق سداد و نجاتست والله العالم بحقائق الاحکام س عقد نکاح فضولی
صحیح است یا نه ج صحیح است س ولایت طفل مجنون متصل ببلوغ که با پدر و
جدّ است هرکاه پدر یا جدّ عقد کردند بعد از بلوغ یا عاقل شدن اختیار فسخ دارند یا نه ج
اختیار فسخ ندارند مکر انکه معلوم شود که مفسده در ان کرده اند س در اختیار
داشتن حاکم یا وصی در عقد طفل چه صورت دارد ج اشکالست س هرکاه شخص
زنیرا عقد کند و مقاربت نماید اشخاصیکه با و حرام میشوند چه کسانند ج پدر شوهر
و پدر پدر و پدر مادر شوهر و پسر شوهر و پسر پسر شوهر هرچه باشند و باین حرام مؤبد میشوند

س هرگاه زنیرا عقد نماید پیش از مقاربت او دختر آن زن یا خواهرش بر شوهر
او محرمست یا نه ج محرم نیست و اگر مقاربت اتفاق افتاد دختر محرم میشود لکن
خواهر زن محرم نمیشود ذاتاً س هرگاه زنیرا عقد کرد و مقاربت نکرده میتواند
خواهر آن زن را یا دختر آن زن را عقد کند یا نه ج تا زن در حباله او است نمیتواند
عقد کند بلا اشکال س دختر برادر زن و دختر خواهر زنرا بی اذن زن میتوان
بعقد در آورد یا نه ج نمیتواند بلی هرگاه بعد از عقد اجازه کند صحیح است س
کسیکه زنا بعمه خود یا خاله خود کند دختر ایشان بان حرام میشود یا نه ج بلی حرام
مؤبد میشود س کسیکه دو کنیز داشته باشد که هر دو خواهر باشند وطی ایشان
جمعاً جایز است یا نه ج جایز نیست س در عقد دائم زیاده از چهار زن آزاد
داشتن جائز است یا نه ج جائز نیست بخلاف انقطاع که هرچه باشند ضرر ندارد
و همچنین جمع در ملک یمین هرچه باشند ضرر ندارد س هرگاه کنیز را بی اذن و
اجازه زن حره عقد کنی جایز است یا نه ج جائز نیست بلکه عقد آن باطل است
س هرگاه حره را بر سر امه بیاورند و علم باین مطلب نداشته باشد اختیار فسخ
دارد یا نه ج اختیار فسخ عقد خودش را دارد س زن شوهرداری را و زنیکه
بدانند در عده است عقد کنند چه صورت دارد ج حرام مؤبد میشود اما اگر
ندانند که در عده است عقد باطل است و اما اگر مقاربت سازند حرام مؤبد است
و اگر اولادی بهم رسد اولاد شبهه است و ملحق بپدر است و احتیاج بطلاق
دادن آن زن هم نیست س اگر کسی زنیرا که محرم باشد عقد کند او را چه صورت
دارد ج حرام مؤبد میشود و اگر جاهل باشد همین عقد باطل است س اگر
شخص زن خود را پیش از نه سالگی افضا کند حکمش چیست ج وطی او حرام مؤبد

میشود واما از حباله او بیرون نمیرود و تمام مهرش را باید بدهد س هرگاه
کسی نعوذ بالله با پسری وطی کند یا پیش از بلوغ یا بعد از بلوغ مادر و خواهر
و دختران پسر بر واطی حرام مؤبد میشود یا نه ج بلی حرام مؤبد میشود س
هرگاه مردی بداند که شوهر زن بسفر رفته و خبر وفات او را ندارد و ضعیفه
میگوید شوهرم وفات کرده اما متهم باشد آیا مرد میتواند آن ضعیفه را بعقد خود
در آورد یا نه ج نمیتواند بنا بر احتیاط بلکه اگر متهم هم نباشد مگر در صورتیکه
از برای هر دو یقین بموت حاصل شود س از برای مردیکه اراده دارد نکاح
کند زنیرا که صلاحیت دارد از برایش نظر کردن بر موی و محاسن او جائز است
یا نه ج بلی جائز است اگر بقصد لذت نباشد س نظر کردن بر محارم خود غیر
عورتشان چه صورت دارد ج جائز است س نظر کردن بر وجه و کفین
اجنبیه بدون لذت و ریبه حرام است یا نه ج حرام نیست در مقام حاجت و در غیر
آن احتیاط شدید بترک آنست س نکاح کردن برای کسیکه بترک آن بحرام میفتد
واجبست یا نه ج بلی واجبست س استمناء یعنی طلب منی کردن حرامست یا نه
ج حرامست اگرچه خوف زنا داشته باشد که اگر استمنا نکند بحرام میفتد س
هرگاه ضعیفه بشرط بکارت خود را بعقد غیری در آورد در حالتیکه ثیبه باشد شوهر
اختیار فسخ دارد یا نه ج اگر در ضمن عقد شرط بکارت را کرده باشد اختیار فسخ دارد
والا فلا س هرگاه احتیاطا در صیغه نکاح اول صیغه فارسی را بخواند و بعد
تلفظ بعربی نماید جائز است یا نه ج بلی جائز است س هرگاه ضعیفه خود را بعقد
غیری در آورد مشروط باینکه او را مثلا از نجف بیرون نبرد این شرط جائز است یا نه ج
بلی جائز است و باید زوج بشرط خود وفا کند س هرگاه کسی بدیگری نوشته که فلان

متعه را بعقد من دراورد چه صورت دارد ج جائز است س هرگاه زوج با زوجه یکی یا هر دو راضی نباشند یا جبراً اذن دهند در عقد چه صورت دارد ج صحیح نیست مگر آنکه بعد راضی شوند و اجازه کنند ولکن احتیاط در اعادهٔ صیغه س اگر کسی بگوید فلانه کنیز معین را یکشبانه روز بتو حلال کردم کفایت میکند یا نه ج بلی کفایت میکند لکن احوط عدم اکتفاء بفارسی است در تحلیل پس باید بگوید احللت لك وطیها و در جواب بگوید قبلت س در عقد فضولی هرگاه وکیل زن بگوید زوجتها منه علی الصداق المعلوم و در جواب مرد بگوید قبلت له کفایت میکند یا نه ج بلی کفایت میکند و همچنین اگر باین صیغه بگوید انکحتها و زوجتها آباه علی الصداق المعلوم و در جواب بگوید قبلت له کافیست س جائز است از برای مسلم اینکه نکاح کند غیر کتابیه را ابتداء یا نه ج جائز نیست و همچنین جائز نیست که زن مسلمه بعقد کافر در آید س از برای مؤمنه جائز است که بعقد مخالف در آید یا نه ج بعید نیست جواز آن ولکن احتیاط ترك نشود س اگر کسی زنی را بمبلغ معینی منقطعه کرد و شرط نمود که نفقه و کسوه اورا بدهد بعد از دخول مدتش را ببخشد حکمش چیست ج باید تمام مهر را بدهد ولکن در نفقه و کسوه اشکالست س هرگاه زنی را منقطعه کرد و پیش از دخول مدتش را ببخشد مهرش با و میرسد یا نه ج بلی نصف مهرش را باید بدهد س زن منقطعه ارث میبرد یا نه ج ارث نمیبرد و حق مضاجعه و حق زمان عده هم ندارد و اگر حمل داشته باشد خرج زمان حمل با و نمیرسد س زنیکه منقطعه است هرگاه مقاربت نشده مدتش را ببخشد یا اینکه مدتش بسر رود باید عده نگاه دارد یا نه ج عده ندارد اما اگر شوهرش وفات کند عدهٔ وفات باید بگیرد

س منقطعه را در حیض میتوان مدتش را بخشید یا نه ج بلی میتوان بخشید بخلاف عقد دائمی که در حیض طلاق او صحیح نیست س عده منقطعه چه قدر است ج اگر حیض ببیند باید دو حیض بگذرد و اگر نبیند چهل و پنج روز بگذرد کافیست و اگر حمل داشته باشد بعید نیست بعد از وضع حملش عده اش تمام شود لکن خالی از اشکال نیست احوط مراعات ابعد الاجلین است[۲] س هرگاه زنی با مردی محرم یا غیر محرم حتی مادر و فرزند که خواسته باشند اما له یا تطهیر عورت یکدیگر کنند حکمش چیست ج کیسه یا چیزی دیگر در دست کنند که دست ایشان بر عورت یکدیگر حرام لمس آن نرسد و همچنین نظر کردن نیز حرام است لکن در حال اختیار نه اضطرار س نظر کردن غلام بر بدن بی بی خود یا لمس نمودن بدن او چه صورت دارد ج جائز نیست و هیچ قسم محرم نمیشود مگر اینکه دختر ش را بعقد او در آورد و لو بیک ساعت از وقت تحقق محرمیت واقع میشود اگر دختر کبیره باشد یا انکه ولی دختر اجراء عقد کند یا باذن و اجازه او عقد واقع شود س هرگاه زن غیر سیده که پنجاه سال تمام یا سیده که شصت سال تمام ندانند در عده باشد و عالما ایشان را عقد کنند چه صورت دارد ج حرام مؤبد میشود و اگر ندانند و بعد از مقاربت معلوم شود نیز حرام ابدی میشود س هرگاه باذن شوهر یا نعوذ بالله کسی زنا کند با اینکه در عده باشد بر این شخص حرام میشود یا نه ج بلی حرام ابدی میشود ولی در ثانی شرط است که عده رجعیه باشد س زنیکه در عده رجعیه بمیرد شوهرش ارث میبرد یا نه ج بلی از او ارث میبرد و همچنین بعکس س زن بر بدن مرد اجنبی میتواند نظر کند یا نه ج نمیتواند حتی رو کردن جائز نیست و همچنین بعکس اما بر مرد واجب نیست بپوشد بدن خود را لکن نهی از منکر کند از نگاه کردن و اعانت بر معصیت هم ننماید س نگاه کردن ببدن

[۲] از وضع حمل و گذشتن چهل و پنج روز و اگر حامله باشد و شوهرش بمیرد عده اش ابعد الاجلین است

ممیزه پیش از تکلیف چه صورت دارد ج احتیاطاً نظر نکنند و همچنین زنها بدن
و موی خود را از پسر ممیز غیر بالغ بپوشند س زنهائیکه مو و بدنشانرا از نامحرم
نمیپوشند مثل ایلات و بادیه نشینان چه اعراب و چه غیر اعراب چه صورت دارد
ج باید مردان چشمهای خود را از ایشان بپوشند س زن زانیه عده دارد یا نه
ج ندارد لکن احوط صبر کردنست تا معلوم شود که حمل دارد یا نه س دختر
زانیه یا مادر زانیه را زانی بگیرد جایز است یا نه ج جایز نیست لکن اگر خود زانیه را
بگیرد ضرر ندارد اگر از راه دیگر موجب حرمت ابدیه نشده باشد س هرگاه زوج
مهری معین کرد از برای زوجه و قصد دادن آنرا ندارد عقدش صحیح است یا نه ج
بلی عقدش صحیح است س هرگاه زن قابل تمتع بوده باشد و زوج خود را منع
کند ناشزه است یا نه ج بلی ناشزه است و مستحق نفقه و کسوه و سکنی نمیباشد
س مدت منقطعه را شخص بخشید باز امر در عده جایز است که او را بعقد خود
در آورد یا نه ج جایز است س زنیکه مانع شود شوهر را از مقاربت بدون
عذر حکمش چیست ج نفقه و کسوه و سکنی ندارد اما میتواند مهر را بگیرد س
هرگاه زن صیغه شود بشرط آنکه شوهر با او مقاربت نکند صحیح است یا نه ج بلی صحیح است
و تمتع دیگر غیر از مقاربت با او جایز است س هرگاه مرد خدمتی بدون رضای زن
خود بفرماید معصیت دارد یا نه ج جایز نیست اما زن اگر اقدام بآن نموده
نمیتواند اجرت خدمت از مال شوهر بردارد اگر بقصد تبرع بوده باشد س
بر زوج نفقه و کسوه و سکنای زن دائمی واجبست یا نه ج بلی واجبست
مگر آنکه ناشزه باشد و هرگاه نفقه یا کسوه یا سکنی را نداد همه دین است بر ذمه اش
س هرگاه زنی در سنی هست که ممکن است حایض شود یعنی در سن من تحیض

لکن

لکن حیض نمیبیند و شوهرش میخواهد که او را طلاق بدهد حکمش چیست ج اگر
مقاربت شده سه ماه شوهرش با او مقاربت نکند و بعد طلاق دهد او را و بعد
سه ماه دیگر هم عده بدارد س هرگاه زنی بعد از طلاق یکساعت گذشت وضع
حملش شده عده اش گذشته باشد ج بلی بمحض وضع حملش عده اش گذشته س
صغیره و یائسه و غیر مدخوله عده طلاق دارد یا نه ج عده طلاق ندارد اما عده
وفات را دارد اگرچه منقطعه باشد س هرگاه مردی در سفر وفات کند اول
عده زوجه اش از چه وقت ج از وقت خبر رسیدن بضعیفه است اگرچه بعد از
ده سال باشد س کیفیت تحریم و محرمیت رضاع و سببش را بیان فرمائید ج
اگر زنی شیر دهد بطفلی اولاد نسبی او و اولاد اولاد نسبی آن زن چه رضاعی باشند
و چه نسبی هرچه پائین بروند و پدر و مادر او و هرچه بالا روند تمام با این طفل حرامند
و اما اولاد رضاعی زن که اولاد رضاعی فحل نباشند بلکه از شیر شوهر دیگر شیر داده
بر طفل حرام نیستند اما شوهر ضعیفه که صاحب شیر است و خویشانش آنچه برای ضعیفه
شمرده شد علاوه بر آن اولاد رضاعی او هم هرچه پائین روند و عمو و عمه مرد و خاله
و خالوی او و هرچه بالا روند رضاعی و نسبی بر آن طفل حرامند س اولاد نسبی
این ضعیفه و اولاد نسبی و رضاعی شوهر این ضعیفه که صاحب شیر است بر پدر طفل
شیرخوار حرام است یا نه ج بلی حرام است زیرا که در حکم اولاد او میباشند س
اولاد رضاعی ضعیفه بر پدر طفل محرمند یا نه ج محرم نیستند لکن احوط ترک
نمودن نکاح است اما برادر و خواهر طفل شیرخوار بر اولاد آن زن و آنمرد محرم نیستند
و اگر احتیاط کنند و بعقد یکدیگر نیایند بهتر است و همچنین خواهرهای طفل شیر
خوار بشوهر ضعیفه شیر ده همین حکم را دارد س رضاع بچند شرط حاصل میشود

ج هشت شرط واقع میشود اوّل آنکه شیر از زن حیّ باشد نه از میّت و نه از مرد
و غیره دوّم آنکه از حمل یا تولّد طفل از حلال یا شبهه بهم رسیده باشد نه از حرام سیّم
آنکه از پستان بخورد نه آنکه بحلقش بریزند چهارم آنکه شیر خالص باشد نه آنکه
چیزی مخلوط آن باشد مگر آنکه آنچیز مستهلک باشد پنجم آنکه شیر از یک شوهر
باشد پس اگر زن شیرده طلاق گرفته و زن دیگری شده موافق شرع حمل برداشت
و شیرش متّصل بود نزدیک وضع حملش که شده ده دفعه مثلاً طفلی را شیر داد
که وضع حملش شد از این شوهر ثانی بعد پنج دفعه دیگر هم شیر داد نشر حرمت نمیکند
س اگر شیرش قطع شده بود بجهة حمل باز بهم رسید این شیر از شوهر اوّل است
یا از شوهر ثانی ج از شوهر ثانی است ششم آنکه طفل باید در بین دو سال باشد
که اگر یک دفعه آخر مثلاً بعد از بیست و چهار ماه شیر بخورد نشر حرمت نمیکند امّا
ضعیفه شیرده هر چه از وضع حملش گذشته باشد ضرر ندارد و نشر حرمت میکند
هفتم آنکه طفل مریض نباشد و شیر را قی نکند و اگر چنین باشد احتیاط کند ترک
نکاح و نظر محرمانه هشتم آنکه طفل آنقدر شیر خالص بخورد که از این شیر بدنش
گوشت روئید و استخوانش قوّت گرفته یا یک شبانه روز متّصل شیر سیر بخورد که
شیر دیگری یا طعام در بین نخورد مگر قلیلی که غذا بآن صدق ننماید یا پانزده مرتبه
متّصل شیر بخورد و اگر زمان قلیلی صبر کند و نفس تازه کند و باز بخورد که یکمرتبه صدق
کند تمام یکمرتبه است امّا باید شیر دیگری در بین فاصله نشود پس هر یک از این سه
قسم با شرائط مذکوره نشر حرمت میشود امّا در ده مرتبه چون بعضی قائل شده اند
نشر حرمت را احتیاط کند س اگر یک زن شیر کامل بصد طفل بدهد از شیر یک
شوهر همان طفلها با او و با هم و با شوهرش محرم میشوند یا نه ج بلی تماماً با هم

و با شوهرش محرم میشوند س هرگاه زنی شیر دهد پسر برادر و دختر برادر
از شیر یک شوهر خواهر و برادر این طفل با هم محرم میشوند یا نه ج محرم
نمیشوند ولی بهتر آنستکه احتیاط کنند در نکاح س مادر رضاعی زن و
دختر رضاعی از زن مدخوله بر شخص حرامند مثل نسبی یا نه ج بلی حرامند
س هرگاه طفل صغیره را مادر شخص یا زن پدر او جده پدری و جده مادری یا
زن پدر پدر و یا خواهر یا زن برادر او و یا اولاد خواهر او و یا اولاد برادر او
و یا اولاد ایشان شیر کامل دهند چه صورت دارد ج آن طفل صغیره بر آن شخص
حرام میشود ابدا و اگر در عقد آن شخص باشد باطل میشود عقد س اگر مادر زن
از شیر پدر زن یا غیر آن یا زن پدر زن از شیر پدر زن شیر دهد طفل شخصی را چه
از این زن باشد طفل چه از زن دیگر این زن بر او حرام میشود یا نه ج بلی این
زن حرام ابدی میشود زیرا که پدر طفل نمیتواند دختر صاحب شیر را گرفته باشد
و همچنین اولاد نسبی مرضعه را س آداب رضاع را بیان فرمائید ج آداب
رضاع سنت است اختیار کردن دایه مؤمنه عاقله عفیفه جمیله و مکروه است اختیار
کردن دایه کم عقل و احمق و غیر اثنی عشری یا بد صورت یا بد سیرت یا کج خلق یا
آنکه خود او حرامزاده یا اولادش حرامزاده باشند زیرا که شیر را تأثیر زیاد است
در مزاج طفل و بهتر از همه مادر طفل است و سزاوار است که اجرت نگیرد و اولی
اینستکه شوهر اجرت بدهد و اگر زیاد تر از دایه اجرت بگیرد میتواند که طفل را
از او بگیرد و بدایه بدهد و سنت است که زنها را نهی کنند که بهر کس شیر ندهند
شاید بگوقت ظاهر شود که خواهر خود را گرفته و سنت است که خویشان رضاعی را
حرمت بدارند اما ارث و حقهای نسبی را نمیبرند و همچنین سنت است که طفل را دو سال

کامل شمرده هستند مگر بجهة ضرورت که زیاده بر آن کمتر نشود ضرر نداردس

گناهانیکه اجتناب از آنها لازم است و از گناهان کبیره شمرده میشوند بیان

فرمائید ج گناهان کبیره که علامه ره در کتاب قواعد و تحریر فرموده اینستکه

حقتعالی بر آن وعده آتش داده است و شیخ طبرسی ره در تفسیر مجمع البیان

اسناد این مضمون را باصحاب میدهد که گناهان همه کبیره هستند بالنسبة

بگناهان ما تحت خود مثل بوسیدن زن مردم نسبت بزنا صغیره است و نسبت

بنظر حرام کبیره است امّا آنچه بعض علماء تصریح بگناه کبیره بودن آنها نموده اند

هفتاد و هفت عدد است اگرچه در کبیره بودن بعضی از آنها تاملست بلکه منع

که ذکر میشود یکی از آنها گمراه کردن از راه خدا است و دیگری کذب و افترا بر

خدا و کشتن کسیکه حرامست کشتن او و فساد در زمین و ظلم کردن و تکیه بر

ظالمین کردن و اعانت کردن بظالمین و تکبر کردن و ترک نماز و منع زکوة و تخلف

از جهاد و منع از جهاد و گریختن از جهاد و خوردن مال یتیم و ناامید از رحمت

خدا و ایمن بودن از غضب خدا و حکم بغیر ما انزل الله و ترک حج و فتنه انگیزی

و شرب خمر و عاق والدین و کافر شدن بخدا مثل تکذیب قرآن و شرک و نفاق و

جحود یعنی انکار کردن آیات خدا و محادّه با خدا و مشاقة الرسول و انکار معاد

و انکار حشر اجساد بلکه انکار هرچه ضروری دین است و دیگر اعراض کردن از

ذکر خدا و ملحد شدن در بیت الله و منع از مساجد خدا و نسبت زنا بزنان عفیفه

دادن و نسبت بلواط و استهزاء بمؤمنین و شهرت دادن فاحشه را نزد مردم

و شکستن عهد و یمین و زنا و لواط و غنا و قمار و دف و مکر در عروسی با شرائطش

و مساحقه و قسم دروغ و شهادت دروغ و هتک حرمت کعبه و ترک احرام و ذدی

و رفتن در بلاد کفر که عالمی در آنجا نباشد که مسائل دین از او اخذ کند و خوردن
مردار و خوردن گوشت خوک و خوردن ذبیحه که بغیر اسم خدا ذبح شده و کسب
مال حرام و کم دادن در کیل و وزن و حبس حقوق مردم بدون عذر شرعی و اسراف
و تبذیر و خیانت و مشغول شدن بلهو و لعب و اصرار بر گناهان صغیره و قوادی
کردن یعنی دو حرام را بهم رسانیدن و دیوثی نمودن و سخن چینی و قطع رحم و
تاخیر نماز از وقت و دروغ گفتن خصوص بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و زدن
مسلمانان بناحق و پوشیدن شهادت و چغلی کردن پیش ظالم و تاخیر حج بدون عذر
شرعی و ظهار کردن زن خود را و قطاع الطریق یعنی راه زنی در بیابان **س**
احکام نافله شب و صبح را بیان فرمائید **ج** نافله شب و صبح سیزده رکعت
که هشت رکعت آن از شب است که وقت آن بعد از نصف شب است چنانکه در پیش
بیان شده است و دو رکعت شفع است و یک رکعت نماز وتر است که بعد از نماز شفع
باید کرد و سنت است در نماز شب در دو رکعت اول از آن در هر رکعتی سی مرتبه خواندن
سوره قل هو الله احد و در باقی از آن سوره های طولانی مثل انعام و کهف و انبیا
و حم هر گاه وقت باشد و سنت است خواندن سوره بزرگتر را در رکعت اول و سوره
کوچکتر را در رکعت دوم و خواندن قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس
و قل هو الله احد در شفع و وتر و قل هو الله احد در هر سه رکعت و مناسب است
در قنوت وتر دعا نمودن چهل مؤمن چونکه از اسباب استجابت دعا و دفع مکروه و
جالب رزق است باین نحو بگوید اللهم اغفر لفلان و طفل و خنثی و زن و ممسوح داخل در عدد
محسوب نشوند و در قنوت وتر هفتاد مرتبه استغفار مؤکد است و بگوید هذا مقام العائذ
بک من النار هفت مرتبه و سنت است در حال استغفار دست چپ را بلند کند و بدست

را است بشمارد و مداومت کند بر همقادا استغفار چنانچه گفتن صد مرتبه
استغفار افضل است و صورت استغفار اینست استغفر الله لجمیع ظلمی وجرمی
واسرافی فی امری واتوب الیه یا استغفر الله واتوب الیه و یا استغفر الله ربی
واتوب الیه و سنّت است نیز در قنوت مذکور سیصد مرتبه العفو گفتن و نیز
در میان دعا بر مؤمنین و استغفار و العفو بنحو مذکور بهتر است و در سفر
نوافل روز ساقط میشود و در سقوط نافلهٔ عشا در سفر اشکال است اقوی
عدم سقوط است واحوط بجا آوردن است رجاءً والله العالم و نافلهٔ مغرب
و نافلهٔ صبح ساقط نمیشود ولکن سقوط نوافل در وقتی است که قصر در آن سفر
واجب معیّن باشد و امّا در سفری که نماز در آن باید تمام کرد یا مخیّر است
در میان قصر و تمام ساقط نیست و همچنین باقی نوافل غیر مرتبه از موقته و غیر
موقته ساقط نمیشود و اگر دیر بیدار شود در شب و وقت باقی نمانده باشد بقدر
تمام نماز شب اکتفا کند بسه رکعت نماز شفع و وتر

مسائل متفرقه

بعض مسائل متفرقه است که از نظر شریف حضرت مستطاب غوث الملة والدین
حجة الاسلام والمسلمین آیة الله آقای آقا سید ابو الحسن متع الله المسلمین بطول
وجوده الشریف گذشته و اجوبهٔ سؤالات را امضا فرموده اند **سؤال**
ردّ سلام زن چنانکه معمول و رسم است بصیغهٔ مذکّر میکنند مجزی است یا
باید بصیغهٔ مؤنّث مثل علیکِ السّلام یا علیکنّ السّلام ردّ کنند **جواب**
امر در تأنیث و تذکیر سهل است و جواب سلام باید صحیحاً واقع شود پس اگر اراده
شخص نماید و تذکیر باعتبار شخص باشد ظاهراً صحیح است بلکه اگر اراده هم ننماید

چون وجه صحیح دارد صحت بعید نیست س زید جمیع ما یملک خود یا بعض
اموال خود را بمصالحه شرعیه بکسی منتقل مینماید بشرط اینکه اگر تا ده سال مثلاً
خداوند عالم اولادی بزید کرامت فرماید اختیار فسخ داشته باشد و بعبارة
اخری شرط میکند خیار را در مدت معلوم بشرط حصول اولاد آیا این معامله
درست است یا نه و بر فرض عدم حصول اولاد و فوت زید قبل از انقضاء زمان
خیار آیا ورثه زید حق فسخ را دارند یا نه و اگر خیار را در زمان معین بنفس خود
شرط کند بحیث لا ینتقل الی الورثه چه صورت دارد جواب مسئله را بیان فرمائید
ج معامله درست و صحیح است و بفوت زید خیار منتقل بورثه نمیشود چون
خیار فعلاً از برای خود حاصل نشده بود تا اینکه داخل ما ترک المیت باشد و خیار
تعلیق اگرچه از برای او بوده مثل خیار مشروط برد ثمن در بیع شرط معروف
لکن معلوم است که شرط خیار حصول ولد برای مصالح بوده و این شرط متعذر
الحصول است بعد از فوت او پس ممکن نیست برای ورثه خیار حاصل شود و در
بیع شرط معروف هم اگر خیار معلق باشد باینکه بایع بنفسه و بمباشرته رد ثمن را
نماید بعد از فوت او خیار از برای ورثه نخواهد بود و جعل خیار را از برای خود
بحیث لا ینتقل الی الورثه صحیح نیست و تغییر حکم شرعی است لکن اگر خیار را مشروط
کند بفعلی از افعال خود مثل اینکه شرط کند که یکسوره بخواند بلسان خود و بعد فسخ
کند مختص بخود او خواهد بود ظاهراً و منتقل بورثه نمیشود س اگر ماموم قبل
از امام سهواً تکبیرة الاحرام بگوید حکمش چیست بیان فرمائید ج منفرد میشود س
اعوان ظلمه کیست و غیبتش آیا جایز است یا نه ج کسانیکه اعانت آنها نمایند بر ظلم
با اینکه از اعوان و اجزاء و متحد من خاص آنها شمرده شوند از اعوان ظلمه میباشند

وغیبت نهاد در خصوص امور راجعه باین صفت جائز است قطعاً بلکه در غیر آن
نیز علی وجه قوی است س استعمال ساعت طلا و نقره در حال نماز و غیره چطور است
و استعمال زنجیر طلا و نقره که بر ساعت می‌بندند و از بیرون یا اندرون کریبان
آویزان میکنند آنهم جائز است یا نه ج استعمال ساعت طلا و نقره در حال
نماز و غیره باکی ندارد و همچنین استعمال زنجیر نقره ولکن استعمال زنجیر طلا بر وجه
مسطور جائز نیست س مبیع موزونی را بدون وزن و مصالحه با تراضی طرفین
وکذا ثمنش را تصرف کردن جائز و حلال است یا نه ج اگر بعنوان خرید و فروش
نباشد بلکه اباحه کند مال خود را بعوض معین با تراضی طرفین ظاهراً جائز است
و حلال س کافر حربی کیست و مالش بر مسلم حلال است یا نه مفصلاً معین فرمائید
ج کفاریکه در بلاد خود هستند و جزیه نمیدهند یا آنکه در غیر بلاد خود باشند
و در پناه احدی از مسلمین نباشند و معاهد با سلطان مسلمین نداشته باشند
حربی میباشند و مال آنها بر مسلمین حلال است س فضای دهن از مخرج کدام
حرفست در مسئله بلغم ج از مخرج حاء حطی تا بالا از فضاء دهن است س
صحت قرائت کسی را نمیدانیم یعنی جهراً از او نشنیده ایم تا بدانیم صحیح میخواند یا غلط
برفرض عدالت با او اقتداء میتوانیم کنیم یا نه ج بلی میتوان با او اقتدا کرد س
نماز پدر و مادر یا یکی از آنها غلط است و پسر میگوید که این باطلست درست
نمائید اعتنا نمیکنند در حالیکه خودشان هم میدانند که غلط است یا بعد از
مردنشان باز هم قضا ایشان بر ذمه پسر بزرگ میباشد یا نه ج حکم بوجوب قضا
مثل این نماز بر ولی مشکلست و احوط آنستکه قضا کند از آنها مثل این نماز را نیز
س کسی را نمیدانیم که نماز میگذارد یا نه و بر فرض که میگذارد با صحیح میگذارد یا غلط

بنحو مسطور م

بچنین کس فطره بازد مظهر دادن صحیح وجائز است یا نه ج اگر فقیر باشد جائز است
والله العالم س اهل کتاب پاکند یا نه و مراد از آنها یا ارمنی و روس و
انگلیس و فرانسه و جهود اند یا غیر اینها ج همه اینها از اهل کتابند و قول
بطهارت آنها در اما مبتنی نادر است س اگر بعد از وضو و غسل مانعی در اعضا
یافت شود و شک شود که قبل از وضو مانع در آنجا بوده یا بعد شده ج هرگاه
شک بعد از فراغ از وضو حادث شده اعتنا نکند و احوط در غیر صورت اطمینان
اعادهٔ وضو است س اگر کسی از جائی پول بیابد که زیاده از ده درهم نقره
باشد و بتعریف نیاید آیا تملک میتوان کرد یا نه مثل پاپ مجید و یا امپریال و یا
دو هزاری مجرد و اسکناس هم مثل آنها است یا نه ج اگر هیچ وجه نشانه ندارند
که بتوان تعریف کرد ظاهر آنست که بتوان تملک کرد یا پس از ایصال بصاحبش و
احوط آنست که صدقه بدهد بعنوان صاحبش با نیت آنکه اگر صاحبش پیدا شد
ضامن باشد برای او و اگر خودش فقیر است هم با بنطور تملک میتواند نماید والله
العالم س اگر بدهن از خارج نجاستی برسد مثل اینکه لبش خونی شده و لیسیده
و یا بخود بکر رسیده تطهیرش چه طور است ج احوط آنکه یکمرتبه دهن را آب بکشانند
با آنکه آب قلیل در دهن بگردانند و بریزند س عادل واحد خبر دهد بصحت رساله
و یا نبودن غلط مضر آیا بآن رساله عمل میتوانیم کنیم یا نه ج با حصول
اطمینان بصدق قول او میتوان عمل نمود والله العالم

در وزن کر است

بدانکه کر آب عبارت است از هزار و دویست رطل عراقی و آن بوزن شاه که عبارت
از شانزده عباسی است شصت و چهار من منقص بیست مثقال میشود و بوزن تبریزی
هشت عباسی (۱۲۸) من منقص (۲۰) مثقال میشود و کر بوزن حقهٔ کربلائی معلم

کر (۱۲۳۳) مثقال و ثلث صیرفی که بیست و چهار نخود است بشود (۸۵) حقه
و نیم و یک ربع و نیم بقالی و دو مثقال و ۱۳ نخود و بوزن من بمبئی که ۴۰ سیر است
و هر سیری هفتاد مثقال صیرفی ۲۴ نخود بیست بشود بیست و نه من و ربع

در وزن زکوة فطره است بدانکه مقدار زکوة فطره یک صاع است
و آن (۶۱۴) مثقال و ربع مثقال صیرفی است و بوزن تبریزی یک من الا ۲۵ مثقال
صیرفی و سه ربع و بوزن شاه جدید نیم من الا ۲۵ مثقال صیرفی و سه ربع آن است
و اما بوزن کربلا معلی پس زکوة فطره دو وقیه و نصف بقالی و نیم ربع وقیه
با سه مثقال و ربع صیرفی الا ثلث نخود میشود و بوزن بمبئی هشت سیر و نیم و هشت
توله نیم و هشت وال میشود و ایضا صاع موافق شش رطل بمبئی و پنج توله نیم و هشت
وال میشود لا یخفی توله دو مثقال و نیم صیرفی است و وال یک نخود و نیم است و رطل بمبئی صد مثقال
بحمد الله و حسن توفیقه بانجام و اتمام رسید این شریفه ذخیرة العباد لیوم المعاد که
مطابق است با فتاوی حضرت مستطاب حجة الاسلام و المسلمین آیة الله تعالی فی
العالمین آقای آقا سید ابو الحسن الموسوی الاصفهانی ادام الله ظله
العالی علی مفارق المسلمین در روز دوشنبه هفتم شهر
ذیقعدة الحرام سنه هزار و سیصد و چهل و هشت هجری
بید اقل الکتاب **محمود** بن المرحوم
الحاج مهدی الکتاب التبریزی النجفی عفی عنهما

طبعت بمباشرة الاقل | سنه ۱۳۴۸ | محمد رضا تراب المطبعی

طبعت فی المطبعة المرتضویة فی النجف الاشرف